
یوسف قرآن
محسن قرائتی

بسم الله الرحمن الرحیم

یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف ----- ۶

مشخصات کتاب ----- ۶

سخن ناشر ----- ۶

سیمای سوره ی یوسف ----- ۹

آیات ۱ تا ۵ و از طرفی آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد. ----- ۱۰

آیات ۲۱ تا ۲۵ ----- ۵۱

آیات ۳۱ تا ۳۵ ----- ۷۲

آیات ۵۱ تا ۵۵ ----- ۱۱۳

آیات ۶۶ تا ۷۰ بدی را با خوبی دفع کنید) ----- ۱۴۲

آیات ۷۱ تا ۷۵ «انّکم لسارقون» ----- ۱۵۱

آیات ۸۱ تا ۸۵ ----- ۱۶۴

آیات ۸۶ تا ۹۰ ----- ۱۷۲

آیات ۹۱ تا ۹۵ ----- ۱۸۰

آیات ۹۶ تا ۱۰۰ ----- ۱۹۴

آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱ ----- ۲۱۵

درباره مرکز ----- ۲۲۸

یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف

مشخصات کتاب

سرشناسه:قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور:یوسف قرآن: تفسیر سوره یوسف/ محسن قرائتی.

وضعیت ویراست:ویراست ۳.

مشخصات نشر:تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۲۰۰ ص.؛ ۲۱×۱۱/۵ س م.

شابک:۷۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۵۲-۳۷-۹ :

یادداشت:چاپ قبلی: مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن، ۱۳۸۳ (۱۹۲ ص).

یادداشت:کتابنامه: ص. ۱۹۰ - ۱۹۲.

موضوع:تفاسیر (سوره یوسف)

موضوع:قرآن -- قصه ها

رده بندی کنگره:BP۱۰۲/۳۵ /ق۴ی۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی:۱۳۰۸۳۳۵

ص: ۱

سخن ناشر

در سال ۱۳۷۵ با هدف نشر آثار قلمی، صوتی و تصویری « مرآز فرهنگی درسهایی از قرآن »

حجهالاسلام والمسلمین محسن قرائتی تأسیس گردید و در این راستا فعالیّت های گوناگونی را به

انجام رسانیده است. از جمله:

۱- تجدید چاپ آتب قبلی ایشان با ویراستاری جدید.

۲- نشر آتاب تفسیر نور آه تاآنون هشت جلد آن عرضه گردیده و قرار است در دوازده جلد پایان

پذیرد.

جهت استفاده جوانان. CD ۳- عرضه یک دوره اصول عقائد اسلامی در قالب ده نوار ویدیویی و دو

تحت عنوان نرم افزار بلاغ. CD ۴- عرضه بیست سال برنامه درسهایی از قرآن، در قالب پنج

با امکان دسترسی به آلیه متون www.Qaraati.Net : ۵ - راه اندازی پایگاه اینترنتی به نشانی

تفسیری وآتب حجّه الاسلام قرائتی.

تفسیر قرآن برای » و « هزار ویک نکته از قرآن آریم » ۶- نشر برخی آتب قرآنی و تفسیری همچون

تألیف برخی همکاران مؤسسه. « جوانان

در ضمن این آتاب آه تفسیر سوره یوسف می باشد و در جلد ششم تفسیر نور نیز عرضه گردیده،

و زیباترین « احسن القصص » نام گرفته است، زیرا به تعبیر خود قرآن، داستان یوسف « یوسف قرآن »

داستان قرآن می باشد.

در پایان از همه جوانان و علاقمندان به قرآن آریم انتظار داریم آه نظرات و پیشنهادات خود را جهت

۱۴۱۸۵ ارسال نمایند. / رشد حرآت های قرآنی و تفسیری به نشانی: تهران - صندوق پستی ۵۸۶

مرآزفرهنگ یدرسهایی ازقرآن

مقدمه

« بسم اللّه الرّحمن الرّحیم »

الحمدللّه ربّ العالمین وصلّی اللّه علی سیّدنا ونبیّنا محمّد وآله الطاهرین

گرچه سوره یوسف در جلد ششم تفسیر نور چاپ شده، لکن از آنجا آه داستان حضرت یوسف بسیار شیرین و پرجاذبه است و برای آشنایی نسل نو با تفسیر و نکات و اشارات و لطایف قرآن، بهترین راه را داستان های قرآن یافتم، تصمیم گرفتم این قسمت از تفسیر نور را جداگانه چاپ آنم، تا آسانی آه حوصله مطالع هی تفسیر همه قرآن یا توان تهیه ی کدوره تفسیر آامل را ندارند، یکسره محروم نشوند و لااقل با بخشی از قرآن و تفسیر آن آشنا شوند.

جوانان ما پس از مطالعه این جزوه باور خواهند آرد آه چگونه خداوند در دوازده صفحه ی قرآن، داستانی را بیان آرده آه هزاران نکته در آن نهفته و حدود نهصد نکته ی آن را من با آمی اطلاعاتم بدست آورده و در این جزوه آوچک تقدیم شما می آنم.

من فکر می آنم مطالعه این سوره، راه خوبی برای ورود به دنیای تفسیر باشد، چنانکه در سال ۸۰ آه ستاد تفسیر قرآن آریم، این آتاب را به مسابقه گذارد و از مشتاقان تدبّر در آیات قرآن خواست تا اگر نکات تازه ای می یابند آن را برای ستاد ارسال و از جوائز ویژ های بهره مند گردند، حدود ۷۰ رساله واصل گردید آه مشتمل بر هزاران نکته بود و از میان آنها آنچه ضابطه مند، بدیع و غیر تکراری بود، با نظر آارشناسان فن استخراج گردید.

در چاپ حاضر آتاب یوسف قرآن، علاوه بر ۹۰۰ نکته و پیام قبلی، ۳۷۰ پیام استخراجی از جزوات ارسالی، الحاق گردید تا اوّلاً نکات جدید در اختیار همگان قرار گیرد و ثانیاً این موضوع آشکارتر شود آه تدبّر در قرآن م یتواند یافته های تازه ای را برای هر تدبّر آننده به ارمغان آورد.

پیام های برگرفته از آن جزوات، با علامت در پایان آن مشخص گردیده است.

در پایان ضمن تقدیر از همه عزیزانی آه مطالب خود را ارسال نموده و پوزش از عدم ذآر نام آنان، از زحمات حجّه الاسلام و المسلمین مجتبی آلباسی و همکاران محترمشان در ستاد تفسیر، آه در امر برگزاری مسابقه، مطالعه جزوات و استخراج نکات جدید متقبّل زحماتی شد هاند، تشکّر نموده و

توفیق آنان را از خداوند متعال خواستارم.

قابل ذآر است آه برای برگزاری مسابقه سراسری تفسیر قرآن در سال ۱۳۸۳ ، مجدداً مطالب این

آتاب توسط حجج اسلام آقایان آلباسی و سلیمانی مورد مطالعه و اصلاح قرار گرفت و نظرات آنان

در این جزوه اعمال گردید.

همچنین از آسانی آه به نکات تازه یا اشکالاتی برخورد آرده و ما را آگاه سازند پیشاپیش تشکّر

می آنم.

محسن قرائتی

سیمای سوره ی یوسف

تفسیر سوره یوسف » سیمای سوره ی یوسف

سوره یوسف از سوره های مکّی و دارای یکصد ویازده آیه است. نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده، که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش

ص: ۲

جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه های مختلف علیه او و جلوه هایی از قدرت الهی را مطرح می کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داوود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه سوره ذکر شده است.(۱)

داستان حضرت یوسف در تورات، سِفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، امّا در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دارای جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیّت خود او در گذر از کوران حوادث می پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات اَسناد قابل اعتمادی ندارند.(۲)

آیات ۱ تا ۵ و از طرفی آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

تفسیر سوره یوسف » آیات ۱ تا ۵

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» «الر تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

«۲» «إِنَّآ أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَاناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

۱- ۱) تفسیر حدائق.

۲- ۲) تفسیر نمونه.

نکته ها:

درباره حروف مقطّعه نظرات مختلفی بیان شده است، از جمله:

۱- قرآن، این معجزه الهی از همین حروف الفبا تألیف یافته که در اختیار همگان است.

۲- نام سوره ای است که با آن حروف آغاز شده است.

۳- نوعی سوگند و قسم الهی است.

۴- اسرار و رموزی بین خدا و پیامبر است.

امّا با توجّه به اینکه از میان ۲۹ سوره ای که با حروف مقطّعه آغاز شده، در بیست و چهار مورد پس از آن حروف، سخن از قرآن و معجزه بودن آن است، شاید بهترین وجه، همان نظر اوّل باشد.

قرآن به هر زبانی که نازل می شد، دیگران باید با آن زبان آشنا می شدند. امّا نزول قرآن به زبان عربی دارای مزایایی است، از جمله:

الف: زبان عربی دارای چنان گستردگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در زبان های دیگر یافت نمی شود.

ب: طبق روایات زبان اهل بهشت، عربی است.

ج: مردم منطقه ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتابِ آسمانی آنها به زبان دیگری باشد.

خداوند در مورد قرآن و باران، هر دو تعبیر به «نزول» نموده است، بین این دو مشابهت هایی است که ذکر می کنیم:

الف: هر دو از آسمان نازل می شوند. «و انزلنا من السماء ماءً»(۳)

ب: هر دو طاهر و مطهّرند. قرآن، برای رشد و پاکی روح از شرک و جهل و انحرافات، «یزکّیهم»(۴) و باران وسیله پاکی جسم است. «لیطهّرکم»(۵)

ج: هر دو وسیله ی حیاتند. باران وسیله حیات مادّی و سرسبز شدن زمین مرده است، «لنحیی به بلده میتاً»(۶) و قرآن وسیله زنده شدن دلهای مرده و خواب رفته است. «دعاکم لِما یحییکم»(۷)

د: هر دو مایه برکت اند. «کتاب انزلناه مبارک»(۸)، «ماءً مبارکاً»(۹)

ه: قرآن چون باران، قطره قطره و آیه آیه نازل شده است. (نزول تدریجی)

پیام ها:

۱- قرآن، از همین حروف الفبا (الف، لام، را،...)، تألیف یافته است. اگر می توانید شما هم از همین حروف، کتابی مثل قرآن بیاوریـد. «الر» آری انسان از خاک می توانـد خشت و آجر و کوزه بسازد، ولی قدرت الهی از خاک صدها نوع برگ و گل و میوه بـا رنـگ هـا و مزه هـای مختلف می سـازد، همچنین انسان از حروف الفبا کلمات عادّی می سازد، ولی خداونـد از همین حروف قرآنی می سازد که نه تنها در هر صفحه آن بلکه در هر سطر و

کلمه و حرف آن نکاتی نهفته است.

۲- نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تـدّبر در آن از سوی دیگر، نشانه ی آن است که مسـلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. «قرآناً عربیّاً لعلّکم تعقلون»

۳- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله ی تعقّل و رشد بشر است. «لعلّکم تعقلون»

۴- نوشته ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. «الکتاب المبین... لعلّکم تعقلون»*

«۳» «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَیْنَآ إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْءَانَ وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ»

ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می کنیم، در حالی که تو پیش از آن، از بی خبران بودی.

نکته ها:

«قَصَص» جمع «قصّه» هم به معنای داستان و هم نقل داستان است.

قصّه و داسـتان در تربیت انسان سـهم بسـزایی دارد. زیرا داستان، تجسّم عینی زندگی یک اُمّت و تجربه عملی یک ملّت است. تاریـخ آئینه ی ملّت هاست و هر چه با تاریـخ و سـرگذشت پیشـینیان آشـنا باشـیم، گویا به انـدازه عمر آنان زندگی کرده ایم. حضـرت علی علیه السـلام به فرزندش امام حسن می فرماید: فرزندم! من در سرگذشت پیشینیان چنان مطالعه کرده ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته ام و به اندازه ی آنها

عمر کرده ام.(۱۰)

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصّه و داسـتان بر انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب های تاریخی وداستانی در

طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می کرده اند.

ص: ۵

در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد.(۱۱)

تفاوت داستان های قرآن با سایر داستان ها:

۱- قصّه گو خداوند است. «نحن نقصّ»

۲- هدفدار است. هدفی بس بلند و آن ارشاد و هدایت انسان از طریق تجربه امّت های گذشته است که چگونه بعضی به خاطر ایمان و صبر و تقوی عزیز شدند و گروه دیگری به خاطر هوسها و لجاجت ها و تکبّرها و حسدها ذلیل گشتند. با نقل این داستان ها به انسان آرامش و دلداری می دهد تا در مقابل نا ملایمات پایدار بماند. قرآن در این باره می فرماید: «نقصّ علیک من انباء الرّسل مانثبّت به فؤادک»(۱۲)

۳- حقّ است، نه خیال. «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ»(۱۳)

۴- بر اساس علم است، نه گمان. «فلنقصنّ علیهم بعلمٍ»(۱۴)

۵ - وسیله ی تفکّر است، نه تخدیر. «فاقصص القصص لعلّهم یتفکّرون»(۱۵)

۶- وسیله عبرت است، نه تفریح وسر گرمی. «لقد کان فی قصصهم عبره»(۱۶)

داستان حضرت یوسف، «احسن القصص » است، زیرا:

۱- چون از سرچشمه وحی است، از معتبرترین داستان هاست. «بما اوحینا»

۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ ترین جهاد است، مطرح می شود.

۳- قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد. (صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان که در لابلای تاریخ یوسف خواهیم خواند.)

۴- تمام چهره های داستان، خوش عاقبت می شوند. یوسف به حکومت می رسد، برادران توبه می کنند، پدر بینایی خود را بدست می آورد، کشور قحطی زده نجات می یابد و دلتنگی ها و حسادت ها به وصال و محبّت تبدیل می شود.

۵ - در ایـن داسـتان مجمـوعه ای از اضـداد در کنـار هـم طرح شـده انـد: فراق و وصـال، غم و شـادی، قحطی و پرمحصـولی، وفـاداری و جفاکـاری، مالـک و مملوک، چـاه و کـاخ، فقر و غنـا، بردگی و سـلطنت، کوری و بینایی، پاکـدامنی و اتهام ناروا بستن.

نه فقط داستان های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «اَحسن» است. زیرا:

۱- بهترین آفریدگار است. «احسن الخالقین»(۱۷)

۲- بهترین کتاب را دارد. «نزّل احسن الحدیث»(۱۸)

۳- بهترین صورت گر است. «فاحسن صورکم»(۱۹)

۴- بهترین دین را ارائه می کند. «و من احسن دیناً ممّن اسلم وجهه لله»(۲۰)

۵ - بهترین پاداش را می دهد. «لیجزیهم اللَّه احسن ما عملوا»(۲۱)

و در برابر این بهترین ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. «لیبلوکم ایّکم احسن عملاً»(۲۲)

پیام ها:

۱- در داستان های قرآن، قصّه گو خداوند است. نا گفته پیداست که هرچه قصّه گو و نویسنده آن، معتبرتر و مطمئن تر باشد، اثر کلامش بیشتر خواهد بود. «نحن نقصّ»

۲- از نظر روانی و تربیتی، برای تـأثیر بهتر، بایـد مقـدّمه چینی کرد. (قرآن قبـل از شـروع قصّه، مقـدّمه چینی می کنـد که می خـواهم قصه بگـویم، آن هم بهـترین قصّه تـا در انسـان انگیزه شـنیدن و خوانـدن را تقـویت کنـد.) «نحن نقصّ علیـک احسـن القصص»*

۳- بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد. «احسن القصص بما اوحینا»

۴- پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از نزول وحی، نسبت به سرگذشت یوسف بی خبر و ناآشنا بود. «...لمن الغافلین»

۵ - قرآن، برطرف کننده غفلت ها و بی خبری هاست. «من قبله لمن الغافلین»

«۴» «إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَآ أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ»

آنگـاه که یوسف به پـدر خویش گفت: ای پـدر! همانـا من (در خواب) یازده سـتاره با خورشـید و ماه دیـدم، آنها را در برابر خودسجده کنان دیدم.

نکته ها:

داستان حضرت یوسف با خوابی شروع می شود که او را بشارت می دهد و نسبت به آینده ای روشن امیدوار می سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.

حضرت یعقوب، فرزند حضرت اسحاق و او نیز فرزند ابراهیم علیهم السلام است.

یوسف و بنیامین از یک مادر و سایر برادرانش از مادر دیگری بودند.(۲۳)

خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خوابِ حضرت یوسف و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور می شود تا اسماعیل را ذبح کند.

پیام ها:

۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال یوسف لابیه»*

۲- پدران و مادران، معمولاً بهترین مرجع برای حلّ مشکلات فرزندان هستند. «یا اَبت»

۳- پـدران و فرزنـدان در خطاب به یکـدیگر، از واژه هایی که نشانه ی صـمیمیّت، رحمت و شـفقت است، اسـتفاده کننـد. «یا اَبت»*

۴- والدین به خواب هایی که فرزندانشان برای آنان نقل می کنند، توجّه کنند. «یا اَبت»

۵ - گاهی رؤیا وخواب دیدن، یکی از راه های دریافت حقایق است. «انّی رأیت»

۶- در خواب و رؤیا، اشیا، نماد حقایقی می شوند. (مثلاً خورشید نشان پدر، ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است.) «رأیت احد عشر کوکباً...»

۷- رؤیای اولیاءِ خدا، واقع نما است. «رأیتُ»

در این آیه «رأیتُ» تکرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.

۸ - یوسف علیه السـلام در خواب چنان دیـد که خورشـید و ماه و سـتارگان، هماننـد موجودات دارای عقل، بر او سـجده می

کنند. (ضمیر «هُم» در «رأیتهم» برای موجودات عاقل بکار می رود)*

۹- انسان های برگزیده، به مقامی می رسند که قبله گاه دیگر انسان ها می شوند. «رأیتهم لی ساجدین»*

۱۰- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی دارد. «ساجدین »

۱۱- شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر شدن آن رؤیا، از بهترین روشها برای نوشتن داستان و سناریو است. «احسن القصص - رأیتهم لی ساجدین»*

ص: ۸

سخنی درباره ی رؤیا و خواب دیدن

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «الرؤیا ثلاثه: بشری من اللّه، تحزین من الشیطان، و الّذی یحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه»(۲۴) خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آنرا می بیند.

برخی از دانشمندان و روان شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی ها و شکست ها دانسته و همانند ضرب المثلی قدیمی استناد کرده اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقینِ ترس گرفته اند، بر اساس ضرب المثلی که می گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائز واپس زده دانسته اند.

البتّه باید به این نکته توجه داشت که همه خواب ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

کسانی که خواب می بینند چند دسته اند:

دسته اوّل، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتنِ حواس، با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. (نظیر تلویزیون های سالم، با آنتن های مخصوص جهت دار که امواج ماهواره ای را از نقاط دور دست می گیرد.) اینگونه خواب ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوّم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با تشبیه و تخیّل دریافت می کنند. (که باید مفسّری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد وبه عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوّم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه هایِ پراکنده و پربرفک تلویزیونی، که کسی چیزی از آن سر درنمی آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته است. از جمله:

الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانیِ یوسف که یکی از آنها آزاد ودیگری اعدام شد و قصّه ی آن در آیه ۴۱ همین سوره خواهد آمد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاوِ لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.(۲۵)

ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد(۲۶)

و: رؤیای مادر حضرت موسی که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیاندازد. «اذ اوحینا الی اُمّک مایوحی اَن اقذ فیه فی التابوت»(۲۷) که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، همان رؤیاست.

ز: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.(۲۸)

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده اند که دست انسان به صورت عادّی به آن نمی رسد.

حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزدم امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو

ضربه دیده تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

«۵» قَالَ یَا بُنَیَّ لَا تَقْصُصْ رُءْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُواْ لَکَ کَیْداً إِنَّ الْشَّیْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِینٌ

(یعقوب) گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، که برایت نقشه ای (خطرناک) می کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.

نکته ها:

یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید ومکر علیه ما هستند، قرار نمی گرفت.

حضرت یوسف، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر گفت، که این خود نشانه ی تیزهوشی اوست.

پیام ها:

۱- فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید.«یا بنیّ»*

۲- پدر و مادر بایستی رابطه ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. «یا بنیَّ»*

۳- خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم. «یا بنیّ لا تقصص...»*

۴- از کودکی و در خانواده، رازداری را به فرزندان بیاموزیم. «یا بنیّ لا تقصص»*

۵ – دانسته ها و اطلاعات، باید طبقه بندی شود و اطلاعات محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. «لا تقصص»

۶- هر حرفی را به هر کسی نزنیم. «لا تقصص»

۷- کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت ها، کاری روا و لازم است. «لا تقصص»*

۸ – با پی بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم. «لا تقصص»*

۹- در معرّفی افراد تیزهوش ونابغه، باید احتیاط کرد. «لا تقصص»*

۱۰- اگر گاهی اوقات رؤیا، قابل گفتن نیست، پس بسیاری از دیده ها در بیداری، نیز نباید بازگو شود. «لا تقصص»

۱۱- حضرت یعقوب نیز دارای علم و موهبت تعبیر خواب بوده است. «لا تقصص رؤیاک»*

۱۲- پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) «لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا»*

۱۳- در خانواده انبیا نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حیله میان فرزندان مطرح است.«یا بنیّ لا تقصص... فیکیدوا...»

۱۴- زمینه های حسادت را شعله ور نکنیم. «لا تقصص... فیکیدوا»

۱۵- حسادت، موجب نادیده گرفته شدن حقوق حتّی حقّ خویشاوندی می گردد. «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۶- برادران یوسف علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند، چنان کردند. اگر اطلاع می یافتند چه می کردند؟! «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۷- آینده نگری، صفتی ارزنده است. «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۸- افشای اسرار و برخی اخبار، تبعات بدی را به دنبال دارد. «لا تقصص... فیکیدوا» آری برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می اندازد. *

۱۹- در موارد مهم و حسّاس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. «فیکیدوا لک کیداً»*

۲۰- حضرت یعقوب در مورد کید برادران نسبت به یوسف در صورت بازگو شدن رؤیا اطمینان داشت. «فیکیدوا لک کیداً»*

ص: ۱۱

۲۱- در مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده برداشتن از خصلت ها مانعی ندارد. «فَیَکیدوا لَکَ کَیدا»

۲۲- لازم است والدین، از روحیات فرزندانشان نسبت به هم آگاه باشند تا بتوانند به طور شایسته مدیریّت داشته باشند. «فَیَکیدُوا لَکَ کَیداً»

۲۳- کید وحیله، کاری شیطانی است. «فیکیدوا...انَّ الشَّیْطان»

۲۴- شیطان با استفاده از زمینه های درونی بر ما سلطه می یابد. (حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به یوسف فراهم ساخت.) «فیکیدوا ... انّ الشیطان للانسان عدو مبین»

۲۵- شیطان دشمن انسان است، حتّی اگر انسان پیامبرزاده باشد. «انّ الشیطان للانسان عدوّ مبین»*

۲۶- از کودکی، شیطان را به کودکان معرّفی و نقش او را بیان نمایید. «انّ الشیطان للانسان عدوّ مبین»*

ص: ۱۲

۴- علوم مهم و دانش های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اوّل باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. (خداوند در این آیه، اول فرمود: «یجتبیک» یعنی تو را گزینش کرد، بعد فرمود: «یعلّمک» یعنی به تو آموزش داد.) «یجتبیک ربّک و یعلّمک»*

۵ - علم، از بهترین هدایای الهی به برگزیدگان خود است. «یجتبیک ربّک و یُعلّمک»

۶- انبیا، شاگردان خداوند هستند. «یعلّمک»

۷- تعبیر خواب، از اموری است که خداوند به انسان عطا می کند. «یُعلّمُک من تأویل الاحادیث»

۸ - از جمله راههای ارتباط با غیب، رؤیاها و خواب های صادقانه است. «یعلّمک من تأویل الاحادیث»*

۹- علم آموخته شده به یوسف علیه السلام نیز محدود بوده است. (کلمه ی «من» در جمله ی «من تأویل الاحادث»، به معنای بخشی از علم تعبیر خواب است)*

۱۰- مقام نبوّت و حکومت، سرآمد نعمت هاست. (مراد از تمام کردن نعمت در «یتّم نعمته»، رسیدن یوسف به مقام نبوّت است)

۱۱- در فرهنگ قرآن، اجداد در حکم پدر هستند. «اَبَویک من قبل ابراهیم و اسحاق» (با اینکه حضرت ابراهیم و اسحاق جدّ یوسف بود، ولی خداوند در این آیه به یوسف می فرماید: پدران تو ابراهیم و اسحاق.)

۱۲- علم و هدایت و لیاقت یک فرد علاوه بر خود او برای خانواده و خویشاوندان او نیز نعمت و موهبت الهی است. «یمّ نعمته علیک و علی آل یعقوب»*

۱۳- اتمام نعمت بر آل یعقوب نشان از توبه کردن و عاقبت به خیری برادران یوسف دارد. «یتمّ نعمته علیک و علی آل یعقوب»*

۱۴- انتخاب انبیا، بر اساس علم و حکمت الهی است. زیرا در آغاز آیه می فرماید: خداوند تو را انتخاب کرد، «یجتبیک» ولی آخر آیه می فرماید: «علیمٌ حکیمٌ»

«۷» لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلسَّآئِلِينَ

به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.

نکته ها:

در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه های زیادی از قدرت نمایی خداوند به چشم می خورد، که هر کدام از آنها مایه ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲- علم تعبیر خواب. ۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴- در چاه بودن و آسیب ندیدن. ۵ - نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت

ص: ۱۳

یعقوب علیه السلام. ۶- قعر چاه و اوج جاه. ۷- زندان رفتن و به

حکومت رسیدن. ۸ - پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. ۹- فراق و وصال. ۱۰- بردگی و پادشاهی. ۱۱- زندان برای فرار از گناه. ۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار و دهها نکته دیگر که در آیات آینده خواهیم خواند.

در کنار این نشانه ها، سؤال هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

۱- چگونه حسادت، انسان را به برادرکشی می کشاند؟!

۲- چگونه ده نفر در یک خیانت، هم رأی و هم داستان می شوند؟!

۳- چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می کند؟!

۴- چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذّت گناه ترجیح می دهد؟

این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه ی دلداری شد که ای پیامبر! اگر بعضی بستگانت ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند! ولی عاقبت عزّت نصیب یوسف شد. آری آینده ی روشن با تواست.

پیام ها:

۱- حسد، مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را نیز درهم می شکند. برادران یوسف به خاطر حسادت، همه ی ارزشها را زیر پاگذاشتند و علیه برادر خود توطئه کردند. «لقد کان فی یوسف و اخوته»

۲- قبل از بیان داستان، شنونده را برای شنیدن و عبرت گرفتن آماده کنید. در این آیه می فرماید در داستان یوسف نشانه های مهمی برای جویندگان وجود دارد. «لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین»

۳- پرسش و طرح سؤال از جمله راههای رسیدن به حقیقت است. «آیات للسائلین»*

۴- تا تشنه ی شنیدن و عاشقِ آموختن نباشیم، از درسهای قرآن استفاده کامل نمی بریم. «لِلسّائلین »

۵ - داستان های قرآن، پاسخ سؤال های زندگی مردم را می دهد. «للسائلین»

«۸» إِذْ قَالُواْ لَیُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَی أَبِینَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ

آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب ترند.

همانا پدرمان(در این علاقه به آن دو) در گمراهی روشنی است.

نکته ها:

ص: ۱۴

«عُصبه» به گروه متّحد و قوی می گویند، زیرا با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب» یک بدن، از همدیگر حمایت می کنند.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران شده بود. آنها علاوه بر حسادت با گفتن: «و نحن عصبه» نشان دادند که دچار غرور و تکبّر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متّهم به اشتباه و انحراف در مهر ورزی به فرزندان می کنند.

افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می آورند. چون خود محبوب نیستند، محبوب ها را می شکنند.

فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره های یک معلّم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه. علاقه ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی دلیل پنداشتند و گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

گاهی علاقه ی زیاد، سبب دردسر می شود؛ حضرت یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید. لذا زندان بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می ترسم این دوستی نیز بلائی به دنبال داشته باشد.(۲۹)

پیام ها:

۱- حسادت موجب می گردد افراد بزرگسال سن و شخصیّت خود را فراموش کرده و با کودکان کینه توزی کنند. (با توجّه به اینکه یوسف کوچک تر بود، بزرگترها به او حسادت ورزیدند) «لیوسف... احبّ الی ابینا»*

۲- اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله ور می شود. «احبّ الی ابینا منّا»

۳- عشق وعلاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان ها از کم توجهی وبی مهری دیگران به خود، رنج می برند. «احبّ الی ابینا» (برادران یوسف، عشق پدر به یوسف را نوعی بی مهری به خود تصوّر می کردند)

۴- حضرت یعقوب به همه فرزندان محبّت داشت. «احبّ الی ابینا منّا» (برادران می گفتند: یوسف محبوب تر است، یعنی ما نیز محبوب هستیم)*

ص: ۱۵

۵ - زور وقـدرت، محبّت نمی آورد. (برادران قـدرت بیشـتری داشـتند، ولی محبوبیّت بیشـتری نداشـتند) «لیوسف... احبّ... و نحن عصبه»

۶- اتّحاد و با هم بودن، سبب احساس نیرومندی و قدرت می شود. «نحن عصبه»*

۷- گروه گرایی، اگر بدون رهبری صـحیح و خداپسندانه باشد، عوامل سقوط را سریعتر فراهم می کند. («و نحن عصبه» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها وبدون رهبری صحیح)*

۸ - انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اوّل خود را توجیه و کار خود را تئوریزه می کنـد. (برادران، هم خود را متّحد و قوی می دانند، «و نحن عصبه» و هم پدر را منحرف، «انّ ابانا لفی ضلال» و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می کنند.)*

۹- جوانان نوعاً خود را عقل کل دانسته و به نظرات پدران کمتر اهمیّت می دهند. «نحن عصبه انّ ابانا لفی ضلال مبین»*

۱۰- احساس قدرت و نیرومندی عقل را کور می کند. «نحن عصبه انّ ابانا لفی ضلال مبین»*

۱۱- معیارهای نادرست، نتایـج نادرست به دنبال دارد. (اگر عیار فقط قـدرت و تعـداد شـد، نتیجه اش نسبت دادن انحراف به اقلّیت می شود.) «انّ ابانا لفی ضلال مبین»*

۱۲- خودخواهان عوامل ناکامی را به جای آن که در خود جستجو کنند به دیگران نسبت می دهند. «انّ ابانا لفی ضلال مبین» (به جای آنکه بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما در گمراهی است)*

۱۳- حسادت، مرز نبوّت واُبوّت (پیامبری وپـدری) را نیز می شـکند و فرزندان به پیامبری که پدرشان است، نسبت انحراف و بی عدالتی می دهند. «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

۱۴- غفلت انسان ممکن است به جایی برسـد که در عین انحراف و خطاکاری خود، دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه گر بدانند، پدر را منحرف دانستند.) «انّ ابانا لفی ضلال مبین»*

«۹» اُقْتُلُواْ یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِینَ

(برادران به یکدیگر گفتند:) یوسف را بکشید یا او را به سـرزمینی دور بیافکنید تا توجّه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشید.

نکته ها:

انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بُخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بُخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه

ص: ۱۶

به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره مند می شدیم، این

غبطه است.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: من گاهی به بعضی از فرزندانم محبّت می کنم و آنها را روی زانو می نشانم، در حالی که استحقاق این همه محبّت را ندارند، تا مبادا علیه سایر فرزندانم حسادت بورزند و ماجرای یوسف تکرار شود.(۳۰)

پیام ها:

۱- فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می کشاند. «لیوسف... احبّ... اقتلوا»

۲- احساس تبعیض در محبّت از طرف فرزندان، آنها را تا حدّ برادرکشی سوق می دهد. (گرچه شدّت علاقه پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند وخیال کردند علاقه ی بی دلیل است وهمین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) «احبّ الی ابینا... اقتلوا»*

۳- از منظر کوته نظران، حذف فیزیکی و کشتن رقیب، بهترین راه است. «اقتلوا یوسف»*

۴- حسادت، انسان را تا برادرکشی سوق می دهد. «اقتلوا یوسف»

۵ - گناهکاران یکدیگر را در انجام گناه وسوسه کرده و از همداستانی با یکدیگر نیرو می گیرند. (برادران به یکدیگر دستور بکشید و بیفکنید می دادند) «اقتلوا... او اطرحوه»*

۶- انسان، خواهان محبوبیّت است و کمبود محبّت مایه بزرگ ترین خطرات و انحرافات است. (برادران گفتند: با نابودی یوسف، توجّه پدرتان مخصوص شما می شود.) «یخل لکم وجه ابیکم»

۷- حسودان گمان می کنند که: از دل برود هر آنچه از دیده برفت. «اقتلوا یوسف... یخل لکم وجه ابیکم» (برادران گمان می کردند اگر پدر یوسف را نبیند، از فکر یوسف بیرون خواهد رفت و تمام فکرش در ما متمرکز خواهد شد)*

۸ - با اینکه قرآن راه کسب محبوبیّت را ایمان و عمل صالح معرّفی می کند؛ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرّحمن ودّا»،(۳۱) امّا شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می کند. «اقتلوا... یخل لکم وجه ابیکم »

۹- حسود خیال می کند با نابود کردن دیگران، نعمت ها برای او می شود. «اقتلوا ... یخل لکم وجه ابیکم »

۱۰- شیطان با وعده ی توبه در آینده، راه گناه امروز را باز می کند. «و تکونوا من بعده قوماً صالحین »

۱۱- علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست، بلکه ایمان و تقوا لازم است. آری، برادران با آنکه قتل یا تبعید

یوسف را بد می دانستند؛ «تکونوا من بعده قوماً صالحین» امّا اقدام کردند.

ص: ۱۷

۱۲- سخن از توبه با قصد گناه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می شویم) «تکونوا من بعده قوماً صالحین»*

«۱۰» قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ

گوینده ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان ها (که از آنجاعبور می کنند) او را برگیرند.

نکته ها:

کلمه «جُبّ» به معنای چاهی است که سنگ چین نشده باشد. کلمه «غَیابت» نیز به طاقچه هایی می گویند که در دیواره ی چاه، نزدیک آب قرار می دهند که اگر از بالا نگاه شود دیده نمی شود.

نهی از منکر دارای آثار و برکاتی است که گاهی در آینده روشن می شود. در داستان یوسف، یکی از برادران نهی از منکر نمود و گفت: «لاتقتلوا»، یوسف را نکشید و برادران را از کشتن یوسف منصرف کرد و جان او را نجات داد و یوسف در سال های بعد که حاکم شد، مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی از منکر «لاتقتلوا»، فرعون را از کشتن موسی منصرف کرد و جان موسی را نجات داد و او در سال های

بعد، بنی اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.

پیام ها:

۱- گاهی نهی از منکر یک فرد می تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) «قال قائل»*

۲- نام گوینده ی سخن مهم نیست، محتوای کلام مهم است. (در این آیه نام گوینده بیان نشده ولی سخن او نقل شده است) «قال قائل...»*

۳- مرعوب اکثریّت و همرنگ جماعت نشویم. (برادری که نهی از منکر کرد، یک نفر بود ولی همرنگ جماعت نشد، بلکه رأی آنان را تغییر داد.) «قال قائل لاتقتلوا»*

۴- اگر نمی توان جلو منکر را به کلی گرفت، به هر مقدار که ممکن است باید جلوی آن را گرفت. یکی از برادران توطئه کشتن یوسف را به قرار دادن او در چاه تبدیل کرد. «لا تقتلوا ... والقوه »

آری، برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاهی قرار دهید) «لاتقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الجبّ»*

تفسیر سوره یوسف » آیات ۱۱ تا ۱۵

«۱۱» قَالُواْ یَآ أَبَانَا مَالَکَ لَا تَأْمَنَّا عَلَی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی دانی، در حالی که قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!

نکته ها:

برادران یوسف پس از برنامه ریزی، برای گرفتن یوسف نزد پدر آمدند ولی پدر از تحویل دادن یوسف طفره می رفت تا جایی که گفتند: چرا به ما اطمینان نمی کنی؟

پیام ها:

۱- کسانی که پوچ ترند، ادّعا وتبلیغات بیشتری می کنند. «انّا له لناصحون»

۲- حتّی به هر برادری نمی توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از اینکه یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «ما لک لا تأمنّا» انتقاد می کنند.)

۳- فریب هر شعاری را نخوریم و از اسم های بی مسمّی بپرهیزیم. (خائن نام خود را ناصح می گذارد) «لناصحون»

۴- دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می دهد. «انّا له لناصحون»

۵ - خائن، تقصیر را به عهده ی دیگران می اندازد و می گوید این تقصیر مردم است که به ما اطمینان ندارند. «مالک لا تأمنّا»

۶- از روز اوّل، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «انّی لَکما لمن الناصحین»(۳۲) «انّا له لناصحون»

۷- حسد، آدمی را به گناهانی همانند دروغ و نیرنگ، حتّی نسبت به محبوب ترین نزدیکانش وادار می سازد. «انّا له لناصحون»

«۱۲» أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان (خوبی) برای او خواهیم بود.

نکته ها:

کودک و نوجوان بلکه همه ی انسان ها، نیازمند تفریح و ورزش هستند و چنانکه در این آیه قوی ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره برداری از لذّت های حلال اختصاص دهد تا به وسیله ی آن، بر انجام سایر کارها موفّق گردد.(۳۳)

نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتّی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی ها را جدّی می گیرند تا جدّی ها بازی تلقّی شود.

استکبار و توطئه گران، نه تنها از ورزش سوءاستفاده می کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می کنند.

به نام دیپلمات خطرناک ترین جاسوس ها را به کشورها اعزام می کنند. به نام مستشار نظامی، توطئه گری می کنند و به اسرار نظامی دست می یابند. به نام حقوق بشر، از مزدوران خود حمایت می کنند. به نام دارو، برای مزدوران خود اسلحه می فرستند. به نام کارشناس اقتصادی، کشورهای ناتوان را ضعیف نگه می دارند. به نام سم پاشی، باغها و مزارع را از بین می برند و حتّی به نام اسلام شناس، اسلام را وارونه

جلوه می دهند.

پیام ها:

۱- سفر فرزند باید با اجازه ی پدر باشد. «اَرْسِلْه»

۲- برادران از وسیله ای مباح و منطقی برای فریب دادن سوءاستفاده کردند. «اَرْسِله... یرتع و یلعب»

۳- اگر پدر و مربیان دلسوز برای اوقات فراغت و بازی کودکان و نوجوانان برنامه ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی توانند از این فرصت سوء استفاده کنند. (برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) «یرتع و یلعب»*

۴- در بازی و تفریح کودکان، مواظب آنان باشیم. «لحافظون»*

۵ - گاه اصرار زیاد بر یک موضوع آن هم با شعارهای زیبا و ادعای حمایت ها، نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «انا له لناصحون» و در این آیه «انا له لحافظون»)*

«۱۳» قَالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می سازد و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

ص: ۲۰

پیام ها:

۱- تعهّد و سوز داشتن نسبت به فرزند، یکی از خصلت های پیامبران است. «لیحزننی... اخاف»

۲- فراق و جدائی حتّی برای انبیا حزن آور است. «لیحزننی»*

۳- امتحان الهی از همان چیزهایی است که افراد روی آن حساسیّت دارند. (یعقوب نسبت به یوسف حسّاس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد) «لیحزننی... أخاف»*

۴- پرده دری نکنید. «اخاف ان یاکله الذئب»

(پدر از حسادت فرزندان آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را که دیده ای برای برادرانت بازگو مکن. ولی در اینجا حسادت آنان را مطرح نمی کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می آورد.)

۵ - به فرزند خود، استقلال و اجازه بدهیم.

(عشق پدری به فرزند و دفاع از او در برابر احتمال خطر، دو اصل است، ولی استقلال فرزند نیز اصل دیگری است. یعقوب، یوسف را به همراه سایر برادران فرستاد. زیرا نوجوان باید کم کم استقلال پیدا کرده و از پدر جدا شود، برای خود دوست انتخاب کند، فکر کند و روی پای خود بایستد، هر چند به قیمت تحمّل مشکلات و اندوه باشد.)

۶- حساسیّت ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا پدر گفت: می ترسم گرگ او را پاره کند، آنها هم گفتند: یوسف را گرگ خورد. «أخاف أن یأکله الذئب»*

۷- غفلت موجب ضربه و آسیب پذیری می گردد. حضرت یعقوب فرمود: نگرانم زمانی که شما از یوسف غافلید، گرگ او را بخورد.) «یأکله الذئب و انتم عنه غافلون»*

«۱۴» قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَّخَاسِرُونَ

(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی کفایت) خواهیم بود.

پیام ها:

۱- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می کنند، امّا جوان ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی

می گیرند. «و نحن عصبه» (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند.)

۲- قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قومی بودند، «نحن عصبه»، ولی امین نبودند)*

ص: ۲۱

۳- برادران از این که گرگ یوسف را پاره کند ابراز نگرانی نکردند ولی در برابر این که نیرومندی و قدرت آنان مخدوش گردد عکس العمل نشان دادند. «ونحن عصبه انا اذاً لخاسرین»*

۴- اگر کسی مسئولیّتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیّت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. «لخاسرون»

۵ - ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند:) «انا اذاً لخاسرون»

۶- برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتّی حاضرند از آبرو و شخصیّت خود صرف نظر کنند. برادران گفتند: اگر با وجود ما گرگ او را بخورد، ما دیگر در جامعه آبرویی نخواهیم داشت. «انّا اذاً لخاسرون»*

«۱۵» فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَ أَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَابَتِ الْجُبِ‌ّ وَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

پس چون او را با خود بردند وهمگی تصمیم گرفتند که او را در مخفی گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) وما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.

نکته ها:

از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره هایی را ببیند. برده شود تا به بردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند. همانگونه که خداوند به پیامبرش می فرماید: تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی؛ «ألم یجدک یتیماً... فامّا الیتیم فلا تقهر...»(۳۴)

پیام ها:

۱- اتّفاق نظر و اجماع چند نفر، نشانه ی حقانیّت نیست. (در اینجا برادران یوسف جمع شده و اتّفاق نظر داشتند، با اینکه کارشان صد در صد غلط بود.) «اجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجبّ»

۲- زمانی به یوسف علیه السلام وحی شد که وی از خانواده دور شد و مورد بی مهری برادران قرار گرفت. «فلمّا ذهبوا به... اوحینا الیه»*

۳- امداد الهی، در لحظه های حساس به سراغ اولیای خدا می آید. «فی غیابت الجُبّ و اوحینا الیه »

۴- بهترین وسیله ی آرامش یوسف در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده روشن اوست. «اوحینا الیه»

۵ - یوسف در نوجوانی، شایستگی دریافت وحی الهی را دارا بود. «اوحینا الیه»

۶- خداوند اولیای خود را با سختی ها آزمایش و آنان را هدایت می کند. «اوحینا الیه»*

۷- آگاهی از آینده، موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی و بشارت به آینده روشن بود) «اوحینا الیه لتنبّئنّهم بأمرهم هذا»*

۸ - امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می کنی و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد) «اوحینا الیه لتنبّئنّهم بأمرهم هذا»*

۹- وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند. «لتنبّئنّهم بامرهم...»*

۱۰- از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. (در اینجا توطئه ی قتل یوسف، با کنایه مطرح شده است) «بامرهم»*

ص: ۲۳

۴- اشک قلابی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. «یبکون»

پیام ها:

۱- توطئه گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی کنند. برادران ناباب، شبانه و در تاریکی آن هم گریه کنان نزد پدر برگشتند تا پدر را با این صحنه ها تحت تأثیر قرار دهند. «عشاءً»

۲- گریه، همیشه نشانه ی صداقت نیست. به هر گریه ای اطمینان نکنیم. «یبکون»

«۱۷» قَالُواْ يَآ أَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَآ أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البتّه تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.

پیام ها:

۱- دروغ، دروغ می آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی درپی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. «نستبق، ترکنا، فأکله الذئب»

۲- دروغگو فراموش کار است. با وجود این که برادران، گفته بودند یوسف را برای بازی می برند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب اثاث خود اعلام کردند. «ترکنا یوسف عند متاعنا»*

۳- مسابقه در بازی، دارای سابقه ای طولانی است.«نستبق»

۴- دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند. «و ما انت بمؤمن لنا و لو کنّا صادقین»*

«۱۸» وَ جَآءُو عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت: چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفس‌تان کاری (بد) را برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر آنچه (از فراق یوسف) می گویید، به استعانت می طلبم.

نکته ها:

سؤال: صبر بر مقـدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حقّ کودکی مظلوم روا شـده، چه زیبایی دارد که یعقوب می گوید: «فصبر جمیل»؟

ص: ۲۴

جواب: اولاً ـ یعقوب از طریق وحی می دانست که یوسف زنـده است. ثانیاً اگر یعقوب حرکتی می کرد آنان جسارت بیشتری پیدا کرده و بر سر چاه رفته، یوسف را از بین می بردند. ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتّی بر ظالمان به کلّی بسته شود.

پیام ها:

۱- مراقب جوسازی ها باشیم. (پراهن خونین را نزد پدر آوردن، یک نوع مغلطه و جوسازی است.) «بدمٍ کذب»

۲- فریب برخی مظلوم نمـایی هـا را نخوریم. (یعقوب، فریب پیراهن خون آلود و اشک ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) «بل سولت لکم انفسکم»

۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می دهند و انجام آن را توجیه می کنند. «سوّلت لکم انفسکم»

۴- یعقوب علیه السـلام می دانست یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران اسـتخوان ویا بقایای جسد را مطالبه نکرد. «سوّلت لکم انفسکم»*

۵ – حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدم کذب» صبر و زیبائی. «فصبر جمیل»*

۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس العمل را نشان می دهند. «فصبر جمیل»*

۷- در حوادث باید علاوه بر صبر وتوانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصبر جمیل واللّه المستعان»

۸ – برای صبر باید از خداوند استمداد کرد. «فصبر جمیل و اللّه المستعان»*

۹- بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل می سوزد و اشک جاری می شود، خدا فراموش نشود. «واللّه المستعان»

۱۰- تحمّـل توطئه فرزنـدان علیه برادر خود، سـخت و درد آور است، لـذا بایـد از خـدا برای تحمّـل آن اسـتمداد کرد. «و اللّه المستعان»*

۱۱- حضـرت یعقوب با جمله ی «و اللّه المُسـتعان علی ما تصـفون» به جای «علی ما فعلتم»، به برادران فهمانـد که مدّعای آنان باور کردنی نیست. *

«۱۹» وَ جَآءَتْ سَیَّارَةٌ فَأَرسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَی دَلْوَهُ قَالَ یَا بُشْرَی هَذا غُلَامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِمَا یَعْمَلُونَ

و (یوسف در چـاه بود تـا) کـاروانی فرا رسـید و مـأمور آب را فرسـتادند (تـا آب بیـاورد)، پس او دلو خود را به چـاه افکنـد، (یوسف به طنابِ دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مژده که این

پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادّعای مالکیّت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می دادند آگاه بود.

نکته ها:

خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی گذارد و آنها را در شداید و سختی ها نجات می دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را از چاه آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمّد صلی الله علیه وآله را درونِ غار و علی علیه السلام را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل اللّه چه می توان انجام داد!؟ «و اعتصموا بحبل اللّه...»(۳۹)

پیام ها:

۱- گاهی خودی ها انسان را در چاه می اندازند، ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را نجات می دهد. «جائت سیاره»

۲- تقسیم کار، یکی از اصول مدیریّت در زندگی جمعی است. («واردهم» به معنای مسئول آب است و این بیانگر آن است که کاروانیان کارها را میان خود تقسیم کرده و شخصی را مسئول آب قرار داده بودند.)

۳- گروهی، انسان را به دید کالا می نگرند. «بضاعه»

۴- کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، با خدا چه می کنیم که به همه چیز آگاه است. «اسرّوه... واللّه علیم»

«۲۰» وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک چند درهمی فروختند و درباره او بی رغبت بودند.

نکته ها:

هر کس یوسفِ وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می شود. عمر، جوانی، عزّت، استقلال و پاکی انسان، هریک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

پیام ها:

۱- معمولاً ـ مـالی که آسان به دست آیـد، آسان از دست می رود. چون یوسف را بـدون زحمت به دست آورنـد، او را ارزان فروختند. «و شَروه بثمن بخس»

ص: ۲۶

۲- نظام برده داری وبرده فروشی، سابقه ای دراز دارد. در آن زمان یوسف را به عنوان برده فروختند. «و شَروه»

۳-بی رغبتی به یوسف در مقطعی، به نفع آینده ی او شد. «و شَرَوه بثمن بَخس...»* (آری یوسف های هر زمان باید از بی اعتنایی مردم دلسرد نشوند.)

۴- هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می دهد. «بِثَمن بخس» (چون کاروانیان، ارزش یوسف را نمی شناختند، او را ارزان فروختند.)

۵- اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در زمانی مورد بی مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می فروشند، روزگاری او حاکم خواهد شد) «شروه بثمن بخس...»*

۶- تاریخ پول، به هزاران سال قبل باز می گردد. «دراهم»

۷- مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته ای کریم توصیف نمودند. «شروه بثمن بخس - اِن هذا الّا ملک کریم»

امام صادق علیه السلام فرمود: «رُبّ امرئه أفقه من رجل»(۱)

آیات ۲۱ تا ۲۵

تفسیر سوره یوسف » آیات ۲۱ تا ۲۵

«۲۱» وَ قَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَی أَن یَنْفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَی أَمْرِهِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ

و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی دانند.

نکته ها:

جمله ی «عسی أن ینفعنا او نتّخذه ولداً» در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند.(۴۱) و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده ی خداوندی، محبّتِ نوزاد و برده ای ناشناس، چنان در قلب حاکمانِ

مصر جای می گیرد که زمینه های حکومت آینده ی آنان را فراهم می سازد.

پیام ها: چه بسا زنی که از مرد فهیم تر باشد.

۱- ۴۰) کافی، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می کند. «اکرمی مثواه»

۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. «اکرمی مثواه»*

۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنیم. «اکرمی مثواه»*

۴- در معاملات آینده نگر باشید. «عسی ان ینفعنا»* (امید است که این نوجوان در آینده برای ما مفید باشد)

۵ - با احترام به مردم، می توان انتظار کمک ویاری از آنان داشت. «اکرمی... ینفعنا» (امروز به او احترام کن، فردا به سود می دهد)

۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. «عسی ان ینفعنا او نتّخذه ولداً»

۷- تصمیم های مهم را مرحله ای و پس از ارزیابی اتّخاذ کنیم. (اوّل یوسف را به عنوان کمک کار در خانه می بریم، «عسی أن ینفعنا» کم کم او را به عنوان فرزند خود قرار می دهیم) «او نتّخذه ولداً»*

۸ - فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. «نتّخذه ولداً»

۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. «نتّخذه ولداً»*

۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در کاخ مستقر شد) «کذلک مکّنا لیوسف»*

۱۱- زیردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. «مکّنا لیوسف فی الارض»*

۱۲- علم و دانش، شرطِ مسئولیّت پذیری است. «مکّنا... لنعلمه»

۱۳- پایان تلخی ها، شیرینی است. کسی که به نام برده با قیمت ارزان فروخته شد، امروز در کاخ جای گرفت. «شروه بثمن بخسٍ - مکّنا لیوسف»

۱۴- اراده ی غالب خداوند، یوسف را از قعر چاه به جاه کشاند. «مکّنا لیوسف»

۱۵- سنّت خداوند غلبه کامل خوبی ها و زیبایی ها بر زشتی هاست. «غالب علی امره»*

۱۶- آنچه را ما حادثه می پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده ی اوست. «واللّه غالب علی امره»

۱۷- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است) «کذلک مکّنا لیوسف... اکثر النّاس لا یعلمون»*

۱۸- مردم، ظاهر حوادث را می بینند، ولی از اهداف و برنامه های الهی بی خبرند. «لایعلمون»

ص: ۲۸

«۲۲» وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوّت خود رسید به او حُکم (نبوّت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

نکته ها:

کلمه ی «اشدّ» از «شدّ» به معنای «گِره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است.

پیام ها:

۱- علم وحکمت، ظرفیّت وآمادگی می خواهد. «بلغ اشدّه آتیناه حکماً و علماً»

۲- حکمت، غیر از علم است. «آتیناه حکماً و علماً»* (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حقّ می رساند. گاهی افراد آگاهی و دانش و سواد دارند ولی باز در تصمیم گیری ها دچار لغزش شده و بصیرت لازم را ندارند تا از انحراف نجات پیدا نمایند. خداوند به یوسف هم حکمت داد و هم علم.)

۳- علوم انبیا، اکتسابی نیست. خداوند می فرماید: ما به او علم و حکمت دادیم. «آتیناه حکماً و علماً»

۴- وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»*

۵ - دلیلِ عزل و نصب ها را برای مردم بیان کنیم. (چون یوسف نیکوکار بود، به او علم و حکمت دادیم.) «آتیناه حکماً... کذلک نجزی المحسنین»*

آری، باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاصّ الهی باشیم. «نجزی المحسنین»

۶- نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می شوند. «کذلک نجزی المحسنین»

۷- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزی المحسنین»

«۲۳» وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْوَاىَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و زنی کـه یوسـف در خــانه او بـود، از یوسـف از طریـق مراوده و ملاـیمت، تمنــای کـام گیری کرد و درهـا را (برای انجـام مقصـودش) محکم بست و گفت: برای تـو آمـاده ام. یوسف گفت: پنـاه به خـدا که او پروردگـار من است و مقـام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی شوند.

نکته ها:

در تفسیر «معاذ اللّه انّه ربّی احسن مثوای» دو احتمال داده اند:

الف: خداوند، پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می برم.

ص: ۲۹

ب: عزیز مصر مالک من است و من سر سفره او هستم و درباره ی من به تو گفت: «اکرمی مَثواه» و من به او خیانت نمی کنم.

هر دو احتمـال، طرفـدارانی دارد که بر اسـاس شواهـدی بـدان اسـتناد می جوینـد. ولی به نظر مـا، احتمـال اوّل بهتر است. زیرا یوسف به خـاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشـد، نه به خاطر اینکه بگویـد: چون من در خانه عزیز مصـر هسـتم و او حقّی بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نمی کنم!. چون ارزش این کار کمتر از رعایتِ تقوی است.

البتّه در چنـد جای این سوره، کلمه ی «ربّک» که اشاره به «عزیز مصـر» است، به چشم می خورد، ولی کلمه ی «ربّی» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است.

از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «ربّی» بگوید.

پیام ها:

۱- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می شود. «راودته»

۲- پاک بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. «و راودته»

۳- قدرت شهوت به اندازه ای است که همسر پادشاه را نیز اسیرِ برده خود می کند. «و راودته الّتی»

۴- سـعی کنیم نام خلافکار را نبریم وبا اشاره از او یاد کنیم. قرآن نامی از همسـر عزیز را که عاشق یوسف شـده نبرده است و به جای نام او، می فرماید: «الّتی»

۵ - پسران جوان را در خانه هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. «و راودته الّتی هو فی بیتها»

۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. «فی بیتها»

۷- مسائل مربوط به مفاسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. «راودته»*

۸ - حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می کند. «غلّقت الابواب و قالت هیت لک»

۹- زشـتی زنـا، در طـول تاریـخ مورد پـذیرش بوده است و به همین دلیـل، زلیخـا همه ی درهـا را بـا دست خود محکم بست. «غلّقت الابواب»

۱۰- همه ی درها بسته، امّا درِ پناهندگی خدا باز است. «غلّقت الابواب... معاذ اللّه»

۱۱- موقعیّت های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. «راودته... قال معاذ اللّه»*

۱۲- تقوی واراده ی انسان، می تواند بر زمینه های انحراف و خطا غالب شود. «معاذاللّٰه»

۱۳- توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه ولغزش است. «معاذ اللّه»

ص: ۳۰

۱۴- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. «هیت لک قال معاذ اللَّه» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»(۴۲))

۱۵- به هنگام خطرِ گناه باید به خدا پناه برد. «قال معاذ اللّه»*

۱۶- در کاخ حکومتی نیز می توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. «قال معاذ اللّه»*

۱۷- خطر غریزه ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. «معاذ اللّه»*

۱۸- انسان هواپرست از رسوایی ظاهری هراس دارد، (زلیخا درها را محکم بست) ولی انسان خداپرست فقط از خدا می ترسد. «معاذ اللّه»*

۱۹- بهترین نوع تقوی آن است که به خاطر لطف ومحبّت و حقّ خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. «معاذ اللَّه انّه ربّی احسن مثوای»

۲۰- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. «انّه ربّی احسن مثوای»*

۲۱- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. «لایفلح الظالمون»

۲۲- تشویق به زنا یا زمینه سازی برای گناه کردن جوانان پاک که در اینجا کار زلیخا بود، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. «لایفلح الظالمون»

۲۳- گاهی یک لحظه گناه، می تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. «لایفلح»

۲۴- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت ها است. «لایفلح الظالمون»

۲۵- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. «لایفلح الظالمون»*

۲۶- یوسف علیه السلام در بحبوبه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. «لایفلح الظالمون»*

۲۷- انسانی که مقام و منزلت خود را می داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی فروشد. «لایفلح الظالمون»*

۲۸- اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می رود. «لایفلح الظالمون»*

«۲۴» وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَ لِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَآءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید (بر اساس غریزه) قصد او را می کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگانِ برگزیده ما است.

نکته ها:

ص: ۳۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان ربّ» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: «و آتیناه حکماً و علماً».(۴۳) و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان، مشاهده قیافه ی پدر یا جبرئیل است، سند محکمی ندارد.

در قرآن بارها از همّت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای خدا، سخن به میان آمده که خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب نموده است. مثلاًـ در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و همّوا بما لم ینالوا»(۴۴) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لهمّت طائفه منهم ان یضلّوک»(۴۵) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «اذ همّ قوم ان یبسطوا

الیکم ایدیهم فکفّ ایدیهم عنکم»(۴۶)

یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار خودش و گفتار همه ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته اند و ما نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

۱- خداوند فرمود: «لنصرف عنه السوء والفحشاء انّه من عبادنا المخلصین» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده ی ماست.

۲- یوسف می گفت: «ربّ السّجن احبّ الیّ مما یدعوننی الیه» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «انّی لم اخنه بالغیب» من به صاحبخانه ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳- زلیخا گفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک » ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵ - شاهدی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می شود که یوسف پاکدامن است. «ان کان قمیصه...»

۶- زنان مصر که گفتند: «ما علمنا علیه من سوء» ما هیچ گناه و بدی درباره ی او سراغ نداریم.

۷- ابلیس که وعده ی فریب همه را داد، گفت: «الاّـ عبادک منهم المخلصین» من حریف برگزیدگان نمی شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام ها:

۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می لغزد. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

۲- در هر صحنه ای، امکان دیدن و دریافت جلوه ای که سبب نجات انسان باشد، وجود دارد. «همّ بها لولا ان رَآ برهان ربّه»*

۳- انبیا در غرایز مانند سایر انسان ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی کنند. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

۴- غفلت از یاد الهی، زمینه ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»*

۵ – مخلَص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می گردد. «لنصرف عند السوء... انّه من عبادنا المخلصین»*

۶- خداوند، بندگان مخلَص را حفظ می کند. «لنصرف عنه... انّه من عبادنا المخلصین»

۷- بدی و فحشا با مخلَص بودن یکجا جمع نمی شود. «لنصرف عند السوء... المخلصین»*

۸ – مخلص شدن مخصوص یوسف علیه السلام نیست، می توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. «انّه من عبادنا المخلصین»* («من عبادنا» یعنی یوسف تنها نیست بلکه می توان مثل او شد.)

«۲۵» وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حقّ به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز زندان ویا شکنجه دردناک چیست؟

نکته ها:

«استباق» به معنای سبقت و پیشی گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می دوید. گویا به سوی در مسابقه گذارده اند. «قُدّ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لفاء» به یافتن ناگهانی چیزی گفته می شود.

پیام ها:

۱- پناه بردن به خدا و گفتن «معاذ اللّه» به تنهایی کفایت نمی کند، باید از گناه فرار کرد. «استبقا»

۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف ها مختلف است. (یکی می دود تا به گناه آلوده نشود، دیگری می دود تا آلوده

بکند) «استبقا»

۳- بهانه ی بسته بودن در برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود. «استبقا الباب»

ص: ۳۳

۴- از صحنه جرم سریع نگذریم، مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می گذارد. «قدّت قمیصه من دُبُر»*

۵ - گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. «الفَیا»*

۶- گاهی شاکی، خود مُجرم است. در اینجا زلیخا که خود مجرم بود، از یوسف شکایت کرد. «قالت ما جزاء...»

۷- گنهکـار برای تبرئه خود، از عواطف واحساسات بسـتگان خود اسـتمداد می کنـد. زلیخا به شوهرش گفت: او به ناموس تو سوء قصد داشته است. «باهلک»

۸ - صاحبان قدرت اگر مقصّر باشند معمولاً دیگران را متّهم می کنند. «اراد باهلک سوء»*

۹- چه بسا سخن حقّی که از آن هدف باطلی دنبال شود. «اراد باهلک سوءً الاّ أن یسجن»*

۱۰- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. «أن یسجن»

۱۱- اعلام کیفر، نشانه ی قدرت همسر عزیز بود. «أن یسجن او عذاب الیم»

۱۲- زلیخـا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضـر است جانش را فـدای معشوق کنـد نه این که او را متهم و به زندان افکند. «اراد باهلک سوءً الاّ ان یسجن»*

۱۳- عشق هوس آلود، گاهی عاشق را قاتل می کند. «ان یسجن او عذاب الیم»

۱۴- زلیخا دارای نفوذ در دسـتگاه حکومتی و خط دهنـده بوده است و لذا در اینجا پیشـنهاد زندان و شـکنجه شدن یوسف را مطرح کرد. «الاّ ان یسجن او عذاب الیم»*

ص: ۳۴

یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمتی نمی زد، یوسف حاضر نمی شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی»

هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن تر از مریم نبود، امّا او را متّهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. امّا خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه، پاکی آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است:

در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهنِ یوسف، وسیله ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام ها:

۱- متّهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء مَن اراد باهلک سوءً» با گفتن «هِیَ راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد و گفت او قصد گناه کرد.*

۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلک سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی راودتنی» زن مقصّر بوده است. شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو یا پشت سر مطرح کرد)*

۳- دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت، همه جا زیبا نیست. «شهد شاهد»

۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شهد شاهد»*

۵ - در قضاوت، کسی که مستند حرف بزند و با قرائن آن را تأیید کند در حکم شاهد است. «شهد شاهد»*

۶- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی رود، افراد را حمایت می کند. «شهد شاهد من اهلها»

۷- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می دهند. «شهد شاهد من اهلها»

۸ - در شهادت و داوری، مراعات حسب، نسب، موقعیّت و خویشاوندی متّهم، جایز نیست. «شهد شاهد من اهلها»

۹- شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می شود. «شاهد من اهلها»*

۱۰- در قضـاوت، بیش از توجّه به گفته های شاکی و متهم، به بررسـی مـدارک و اسـناد توجّه شود. «قالت ما جزاءُ... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قمیصه...»*

ص: ۳۵

۱۱- قضاوت و تشخیص جرم، کارشناس نیاز دارد. «شهد شاهد... ان کان قمیصه...»*

۱۲- در جرم شناسی از قرائن و آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می شود. «ان کان قمیصه...»

۱۳- بکارگیری روشهای جرم شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان کان قمیصه قدّ من دبر...»

«۲۸» فَلَمَّا رَءَا قَمِیصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حیله شما زنان است. البتّه حیله شما شگرف است.

نکته ها:

با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می داند: «انّ کید الشیطان کان ضعیفاً»(۴۷) ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته ی تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه ای، غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن، با لطف، محبّت، حضوری و دائمی است.

گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله های کوچک انجام می دهد. مثلاً سرنگونی ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میّت را با کلاغ، اثبات پاکی مریم علیها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هُدهُد و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقّق بخشیده است.

پیام ها:

۱- قضاوت بر اساس ادلّه و بدور از حبّ و بغض ها، مقتضای عدالت است. «فلمّا رأی قمیصه... قال انّه من کیدکنّ»*

۲- استدلال منطقی، هر انسان منصفی را مطیع و منقاد می کند. (عزیز مصر، مطیع سخن شاهد شد) «شهد شاهد... قال انّه من کیدکنّ»*

۳- آثار و مدارک صحنه ی جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. «قُدّ من دُبر»*

۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدیم، در اعلان حکم تردید نکنیم. «فلمّا رأی... قال»*

۵ - عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون تحقیق کسی را متهم نکرد و

پس از آن نیز حقّ را به یوسف داد) «فلمّا رأی... انّه من کیدکنّ»*

۶- حقّ و حقیقت، همیشه پشت پرده نمی ماند و مجرم روزی رسوا می شود. «انّه من کیدکنّ»

ص: ۳۶

۷- سخن حقّ را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصّر همسر اوست) «انّه من کیدکنّ»*

۸ - از مکر زنان ناپاک بترسید که حیله ی آنان خطرناک است. «انّ کیدکنّ عظیم»

۹- مکر و حیله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. «فلمّا رأی... قال انّه من کیدکنّ انّ کیدکنّ عظیم»

«۲۹» یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِی لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِینَ

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن وبه همسرش نیز خطاب کرد و گفت: و) تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران هستی.

پیام ها:

۱- عزیز مصر می خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند. «اعرض عن هذا»*

۳- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ نشینان، نسبت به مسئله ی ناموس و غیرت تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توبیخ همسر به صورت جدّی خودداری نمود!. «و استغفری»

۴- رهبران غیرالهی، قدرت برخورد قاطع و عادلانه نسبت به بستگان متخلّف خودشان را ندارند. «و استغفری»

۵- تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. «واستغفری لذنبک»

۶- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، در بین غیر متدیّنین به ادیان الهی نیز کاری ناپسند شمرده می شود. «استغفری لذنبک»*

«۳۰» وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً إِنَّا لَنَرَاهَا فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.

نکته ها:

ص: ۳۷

«شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در برمی گیرد، گفته شده است. جمله ی «شَغَفها حُبّاً» یعنی علاقه ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق، شدید شده است.(۱)

آیات ۳۱ تا ۳۵

تفسیر سوره یوسف » آیات ۳۱ تا ۳۵

«۳۱» فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّيناً وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَراً إِنْ هَذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفل و) تکیه گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته ای بزرگوار.

نکته ها:

دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه ی بیش از حدّ به او نشانه ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبّت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین» و دیگری زنانِ مصر که به جهت علاقه ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «انّا لنراها فی ضلال مبین».

هر کس یوسف را برای خود می خواست؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ «یا بُنیّ» کاروان او را سرمایه خود می داند؛ «شروه بثمن بخس» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «نتّخذه ولدا» زلیخا او را معشوق خود می داند؛ «شغفها حبّاً» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می دانند؛ «نبّئنا بتأویله» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می داند؛ «یجتبیک ربّک» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت

بود. «واللّه غالب علی امره»

پیام ها:

۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. «قال نسوه... اِمرأت العزیز»

۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی شود. «غلقت الابواب... قال نسوه... اِمرأت العزیز تراود»

۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب می شود. «امرئه العزیز تُراود فتاها»*

۱- ۴۸) تفسیر نمونه.

کلمه ی «قطّعن ایـدیهنّ» را دو گونه می توان معنـا کرد: یکی آن که به جای میوه دست خود را بریدنـد و دیگر آنکه از میوه خوردن دست کشیدند.

کلمه «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می خواستند شخصی را از عیبی منزه بدانند، اوّل خدا را تنزیه می کردند سپس آن شخص را.(۴۹)

همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام ها:

۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. «بمکرهنّ»

۲- شایـد زنـان مصـر بـا انتشـار خبر عشـق زلیخـا به یوسف علیه السـلام می خواسـتند بـدین وسـیله یوسف را مشاهـده کننـد. «بمکرهنّ»*

۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگوکردن راز همسـر عزیز مصـر، نقشه کشـیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهنّ»

۴- زلیخـا برای کنـترل جوسـازی علیه خود، به توجیه افراد عمـده ای که در جوسـازی و انتشـار اخبـار دخیـل بودنـد پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه ی زنان منطقه نبودند) «فلمّا سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»*

۵ - مجرم، گاه برای تنزیه خود، برای دیگران نیز زمینه سازی جرم می کنـد تا آن را عادّی جلوه دهـد. «فلمّا سـمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»*

۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. «آتت کلّ واحده منهنّ سکّیناً»*

۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. «قالت اخرج علیهنّ فلمّا رأینه»*

۸ - شنیدن کی بود مانند دیدن. «فلمّا رأینه اکبرنه»*

۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می کند. «اکبرنه»

۱۰- زلیخا خواست به زنان مصـر تفهیم کند که شـما یک لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شـبانه روز در خانه من است؟! «فلمّا رأینه اکبرنه و قطّعن ایدیهنّ»*

۱۱- زود انتقاد نکنیـد، شایـد شـما هم اگر به جای او بودید مثل او می شدید. «قطّعن ایدیهنّ» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند.)

۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادّعایی دارد؛ امّا گاهی که مورد آزمایش قرار می گیرد، ناخودآگاه ماهیّت خود را نشان می دهد. «فلمّا رأینه اکبرنه و قطّعن ایدیهنّ»*

۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی فهمد. «قطّعن ایدیهنّ» (اگر شـنیده اید که حضـرت علی علیه السـلام به هنگام نماز، از پایش تیر را کشـیدند و متوجّه نشـد، تعجّب نکنید. زیرا اگر عشق سـطحی دنیوی تا بریدن دست پیش می رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!.)

۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. «فلمّا رأینه اکبرنه... قلن حاش للّه»*

۱۵- جمال یوسف علیه السـلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهم تر از جمال ظاهری است)*

۱۶- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. «حاش للّه... ملک کریم»

«۳۲» قَالَتْ فَذَ لِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ یَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِّنَ الصَّاغِرِینَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند،) گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می کردید. و البتّه من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزیـد. واگر آنچه را به او دسـتور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.

نکته ها:

شـرایط اجتمـاعی و روانی، در نوع عکس العمـل افراد تـأثیر دارد. همسـر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می ترسـد، درها را می بنـدد، «غلقّت الابواب»، امّا هنگامی که زنان مصـر را همراه و همداسـتان خود می بینـد، علناً می گوید: «أنا راودته» من او را فرا خوانـدم. در جـامعه نیز وقتی حساسـیّت به زشتی گنـاه از بین برود، گنـاه آسـان می شود. شایـد برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم:

«اللّهم اغفر لی الـذنوب الّتی تَهتـک العِصَم» خداونـدا! گناهـانی که پرده حیـا را پـاره می کنـد برایم بیـامرز. زیرا گناه در ابتـدا انجامش برای انسان سنگین است، امّا همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

پیام ها:

۱- دیگران را ملامت نکنیم که خود گرفتار می شویم. «فذلکنّ الّذی لمتنّنی فیه»

۲- عشق گناه آلود، سبب رسوائی می شود. «لقد راودته»

۳- دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلک سوء» امروز می گوید: «لقد راودته» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

۴- عفّت و پاکی، ناپاکان را رسوا می کند. «و لقد راودته عن نفسه»*

ص: ۴۰

۵ - گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می دهد. «فاستعصم» (وجدان مجرم نیز گاهی بیدار می شود.)

۶- پاکی، لازمه ی نبوّت است. «و کذلک یجتبیک... فاستعصم...»

۷- چه پاکانی که به خاطر خودکامگان به زندان می روند. «فاستعصم... لیسجننّ»

۸ - گناهکاران (عاشقان) به دنبال هدف خویش هستند و از هر وسیله ای استفاده می کنند. «و لئن لم یفعل ما آمره لیسجننّ»*

۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می گیرد. «ما آمره لیسجننّ»*

۱۰- زلیخا در حکومت مصر، دارای نفوذی ویژه بود. «لیسجننّ»*

۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه ی طاغوتیان است. «لیسجننّ»

۱۲- تهدید به حبس وتحقیر، حربه وشیوه ی طاغوتیان است. «لیسجننّ،... الصاغرین»

۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتّی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می دهد. «راودته... و لئن لم یفعل ما آمره...»*

۱۴- عاشقِ شکست خورده، دشمن می شود. «قالت... لیسجنّن و لیکوناً من الصاغرین»

۱۵- روحیه کاخ نشینی، غیرت را می میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نینداخت.)

۱۶- هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و کفّ نفس را وسیله ی خواری و ذلّت می دانند. «من الصاغرین»*

«۳۳» قَالَ رَبِ ّالسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِی إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است. و اگر حیله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می کنم و از جاهلان می گردم.

نکته ها:

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه

نکرد. بار سوم به هنگام قـدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور و نجات کشور را داد.

برای هر کس، محبـوبی اسـت؛ برای یوسـف پاکـدامنی از زنـدان محبـوب تر اسـت، برای گروهی دنیـا محبـوب تر؛ «الّـذین یستحبّون الحیاه الدنیا»(۵۰) امّا برای مؤمن، خداوند محبوب تر است. «والّذین آمنوا اشدّ حبّاً للّه»(۵۱)

ص: ۴۱

پیام ها:

۱- توجّه به ربوبیّت خدا، از آداب دعاست. «ربّ»

۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر می دانند. «ربّ السجن احبّ الیّ»

۳- هر آزادبودنی ارزش نیست وهر زندان بودنی عیب نیست. «ربّ السّجن احبّ»

۴- انسان با استمداد از خداوند، می تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. «ربّ السجن احبّ» (هجرت از محیط گناه لازم است.)

۵ - رنج و سختی نمی تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. «ربّ السجن احبّ...»

۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. «ربّ السجن احبّ...»

۷- شخصیّت انسان به روح اوبستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است واگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می شود.«السجن احبّ»

۸ - جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتّی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)*

۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد. «ربّ السجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی الیه»*

۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی ماند. «و الاّ تصرف عنّی...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

۱۱- گاهی آزمایش های الهی هر لحظه سخت تر می شود. (یوسف قبلاً گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) «کیدهنّ، الیهنّ»

۱۲- یوسف درباره ی گناه کلمه ی تمایل، «اصب الیهنّ» ولی درباره ی زندان کلمه ی محبوب تر را بکار می برد و این نشان می دهد که پاکی و عصمت در عمق جان یوسف نهادینه شده بود. «ربّ السجن احبّ الیّ... احبّ الیهنّ»*

۱۳- تمایل به گناه و پیروی ناصحیح از غرائز، نوعی جهل است. «أکن من الجاهلین»

۱۴- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آتیناه حکماً و علماً» و در اینجا یوسف می فرماید:) «اکن من الجاهلین»

۱۵- جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذّت آنی و چشم پوشی از رضای خدا، جهل محض است. «اکن من الجاهلین»

۱۶- عمل نکردن به دانسته ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می دهد. «اکن من الجاهلین»*

ص: ۴۲

«۳۴» فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پرودگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حیله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.

پیام ها:

۱- دعای مردان خدا مستجاب می شود. «فاستجاب له»

۲- گاهی شداید و سختی ها زمینه ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. «ربّ السجن... فاستجاب»*

۳- پاکدامنی و عفاف، موجبات استجابت دعا را فراهم می سازد. «ربّ السجن احبّ... فاستجاب»*

۴- درخواست خالصانه از خداوند، استجابت و عنایت او را در پی دارد. «ربّ... فاستجاب»*

۵ – دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر، سریعاً مستجاب شد. (حرف «فاء» در «فاستجاب»، رمز سرعت است.)*

۶- گاه دشمن کاری را می کند که به نفع مؤمن تمام می شود. (گرچه دشمن یوسف را به زندان انداخت، ولی این کار موجب خلاصی یوسف از زلیخا شد.) «فصرف عنه کیدهنّ»*

۷- لازمه ی عصمت، نبوّت نیست. (یوسف هنوز پیامبر نشده بود، امّا از گناه معصوم بود.) «فصرف عنه کیدهنّ»*

۸ – استجابت دعا، دلیل بر شنوایی و بینایی و علم خداوند است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»

۹- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل بپردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»*

«۳۵» ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ

سپس بعد از آن همه نشانه ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدّتی زندانی کنند.

پیام ها:

۱- یـک دیوانه، سـنگی را در چاه می انـدازد، صـد نفر عاقل نمی تواننـد آنرا در آورنـد. یک زن عاشق شـد، مردان متعـدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را چاره اندیشی کنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»

ص: ۴۳

۲- کاخ نشینی معمولاً با بی پروایی و پررویی همراه است. «من بعد ما رأوا الایات لیسجننّه» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می شود.

۳- زیبایی، همیشه خوشبختی آور نیست، گاهی دردسر هم دارد. «ثمّ بدا لهم... لیسجننّه»

۴- معمولاً در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی است، تا بی گناهان محکوم شوند. «لیسجننّه» (البتّه در مواردی این گونه نیست)

۵ - در جامعه ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقواپیشگان در زندانند. «لیسجننّه»*

۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیّت عمل خود را می پذیرند و می خواهند دیگران را قربانی کنند. «لیسجننّه»*

۷- در نظام های طاغوتی، معصوم تر مظلوم تر است. «لیسجننّه»*

۸ - پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. «لیسجننّه»*

۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. «لیسجننّه حتّی حین»*

۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخّص است. «حتّی حین»*

ص: ۴۴

۳- انسانِ لایق همه جا می تواند مثمر ثمر باشد، حتّی در زندان. یوسف در زندان هم خدماتی داشت. «نبّئنا بتأویله»*

۴- نیکوکاران با صفای دل چیزهایی درک می کنند که دیگران آن را نمی یابند. «نبّئنا بتأویله انّا نراک من المحسنین»*

۵ - اگر مردم به کسی اعتماد پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می گذارند. «انّا نراک من المحسنین»

۶- انسان های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می گذارند. «انّا نراک من المحسنین»

۷- حتّی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته ای قایلند. «انّا نراک من المحسنین»

۸ - نیکوکاری یوسف علیه السلام قدم اوّل او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد) *

۱۰- بدون تمکن مالی و آزادی هم می توان محسن بود. (یوسف در زندان نه ثروت داشت، نه آزادی) «انّا نراک من المحسنین»*

۱۱- اوّل نیکوکاری خود را اثبات کنیم، سپس به تبلیغ دین بپردازیم. (یوسف که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود)*

۱۲- دادن آگاهی های صحیح از مصادیق احسان است. (زندانیان گفتند: ما را از اسرار خوابی که دیده ایم آگاه ساز، زیرا تو از نیکوکارانی.) «انّا نراک من المحسنین»*

«۳۷» قَالَ لَا یَأْتِیکُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُکُمَا بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَن یَأْتِیَکُمَا ذَ لِکُمَا مِمَّا عَلَّمَنِی رَبِّی إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَ قَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالْآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می ورزند، رها کرده ام.

نکته ها:

در ترجمه ی بخش اوّل آیه، این احتمال نیز وجود دارد که معنای آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند می دانم غذایی که برای شما خواهند آورد چیست؟ پس می توانم خواب شما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب، از چیزهای دیگر

نیز خبر می داده است. مثل حضرت عیسی که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می خوردند، خبر می داد.

ص: ۴۵

سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخررازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای این موضوع بیان کرده است:

۱- می خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.

۲- می خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.

۳- می خواست آنها را تشنه تر کند، تا بهتر بشنوند.

۴- چون تعبیر خوابِ یکی از آنها اعدام بود، حضرت کمی طفره رفت تا آن شخص قالب تهی نکند.

پیام ها:

۱- گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... نبّأتکما بتأویله»

۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. «نبّأتکما... ممّا علّمنی ربّی»*

۳- معلومات و دانسته های خود را از خدا بدانیم. «ممّا علّمنی ربّی»

۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. «علّمنی ربّی »

۵ - خداوند حکیم است وبی جهت دری را به روی کسی باز نمی کند. آری کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می رسد. «علّمنی ربّی انّی ترکت...» (دلیل علم من ترکِ کفر است.)

۶- از فرصت ها، بهترین استفاده را بکنیم. «نبّاتکما بتأویله... انّی ترکتُ ملّه» (یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۷- اساس ایمان، تبرّی و تولّی است. در این آیه برائت از کفّار، «انّی ترکت» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «واتّبعت»

۸ - باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «انّی ترکتُ ملّه قوم لایؤمنون»*

۹- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. «قوم لایؤمنون باللّه و هم بالاخره هم کافرون»

«۳۸» وَ اتَّبَعْتُ مِلَّهَ ءَابَآءِی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مَا کَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِکَ بِاللَّهِ مِن شَیْ ءٍ ذَ لِکَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ

ص: ۴۶

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما وبر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند.

نکته ها:

اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیّت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می کند، تا هم اصالت خانوادگیش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشی است که پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در معرّفی خود به کار می برد و می فرمود: من همان پیامبر امّی هستم که نام ونشانم در تورات و انجیل آمده است. حضرت

سیدالشهدا حسین بن علیّ علیهما السلام در کربلا و امام سجادعلیه السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرّفی کردند: «اَنا ابن فاطمه الزّهرا»

کلمه «ملّه» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیمای «ملّه ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است:

«با تمام قُوا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است ملّت پدرتان ابراهیم.»(۵۳)

پیام ها:

۱- رسیدن به حقّ، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. «ترکتُ ملّه قوم لا یؤمنون و اتّبعتُ ملّه...»

۲- جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و کلمه «أب» به او نیز اطلاق شده است. «ملّه آبائی ابراهیم و اسحاق ویعقوب»

۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبائی ابراهیم و...»

۴- پیامبران الهی از وحدتِ هدف برخوردارند. «ملّه آبائی ابراهیم و اسحاق و...»

۵ - حضرت یوسف برای اوّلین بار (ظاهراً) در زندان نَسَب خود را فاش کرد. «آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»*

۶- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «ترکتُ ملّه... واتّبعتُ ملّه...»

۷- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حقّ و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «واتّبعت ملّه آبائی...»*

۸ - پدران انبیاعلیهم السلام مشرک نبوده اند. «ما کان لنا ان نشرک»*

۹- پرهیز از شرک و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. «ما کان لنا ان نشرک»*

ص: ۴۷

۱۰- شرک، در تمام ابعادش منفور است. باید هم ذات مقدّس خدا را یکتا بدانیم، «قل هو اللّه أحد» هم در عبادت کسی را جز خدا در نظر نگیریم، «لا یشرک بعباده ربّه احداً»(۵۴) و هم در صفات و کمالات، هیچ چیزی را خدا نپنداریم، «لیس کمثله شی ء»(۵۵) وبه اصطلاح توحید در ذات وصفات وعبادات. «من شی ء»

۱۱- پرهیز از شرک و گرایش به توحید و تعالیم انبیا و پیروی از فرامین آنان، توفیقی الهی است. «ذلک من فضل اللَّه»

۱۲- اکثریّت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثر النّاس لا یشکرون»

۱۳- پشت کردن به راه انبیا، بزرگ ترین کفران نعمت است. «لایشکرون»

«۳۹» يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟

نکته ها:

انسان ها سه دسته اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند ودر هر ظرفی به شکل همان ظرف در می آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ درمی آورند. یوسف نمونه ای از انسان های دسته سوّم است که در زندان نیز از مشرک، موحّد می سازد.

در قرآن در آیات مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه هایی از آن درباره خداوند اشاره می کنیم:

۱- «قل هل من شرکائکم من یبدأ الخلق ثمّ یعیده »(۵۶)؛ آیا از شرکایی که برای خدا گرفته اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

۲- «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحقّ»(۵۷)؛ آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده اید کسی هست که به حقّ راهنمایی کند؟

۳- «قل أغیر اللَّه اَبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شی ء»(۵۸)؛ آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟

۴- «آللَّه خیرٌ امّا یشرکون»(۵۹)؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می گردانید؟

پیام ها:

۱- مردم را با محبّت و عاطفه، صدا بزنیم. «یا صاحبی»

ص: ۴۸

۲- برای بیدار ساختن فطرت افراد از چاشنی محبّت و احسان استفاده کنیم. «یا صاحبی...»*

۳- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»*

۴- از مکان ها وزمان های حساس برای تبلیغ استفاده کنیم. «یا صاحبی السجن ءارباب متفرّقون...» (یوسف در زندان همین که می بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می کند.)

۵ - پرسش ومقایسه، یکی از راه های ارشاد وهدایت است. «ءارباب متفرّقون خیر...»

۶- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) «ءارباب متفرّقون خیر...»*

۷- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. «ءارباب متفرّقون خیر أم اللّه...»*

۸ - فطرت بشر از تفرقه و تشتّت بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات توحید بهره گرفته است. «ءارباب متفرّقون خیر أم اللّه الواحد...»*

۹- وحدت و یگانگی، زمینه ساز قدرت و غلبه است. «الواحد القهّار»*

«۴۰» مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَ ءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا إِيَّاهُ ذَ لِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی (بی مسمّی) که شما وپدرانتان نامگذاری کرده اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیّت) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حقّ فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی دانند.

پیام ها:

۱- معبودهای غیر خدا واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست. «ماتعبدون... الاّ اسماء سمّیتموها انتم و آباؤکم»

۲- بسیاری از قدرت ها، سازمان ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه ها، ملاقات ها و حمایت ها و محکومیت ها و عناوین و القاب دیگر، اسم های بی مسمّی وبت های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله رو آنان شده است. «ما تعبدون ... اسماء سمّیتموها»

۳- سابقه و قدمت دلیل حقانیّت نیست، گرچه شرک سابقه دارد ولی دلیل حقانیّت نیست و شما هیچ دلیلی ندارید. «سمّیتموها انتم و آبائکم ما انزل اللّه بها من سلطان»*

۴- عقاید باید متّکی بر دلیل وبرهان عقلی یا نقلی باشد. «من سلطان»

ص: ۴۹

۵ - در برابر هیچ فرمانِ غیر الهی، کرنش نکنیم. زیرا فرمان دادن تنها حقّ خداوند است. «ان الحکم الاّ للّه»

۶- عبادت خالصانه(توحید) راه مستقیم و پابرجاست. «الاّ تعبدوا الاّ ایّاه ذلک الدّین القیّم»*

۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است.«ذلک الدّین القیّم»

۸ - جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. زیرا اعتماد به مکتب بی دلیل، محکوم است. «ذلک الدّین القیّم»*

۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلک الدین القیّم و لکن اکثر النّاس لایعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکّب که خیال می کند می داند ولی در واقع نمی داند)

۱۰- جهل ونادانی، زمینه ساز پیدایش شرک است. «لا یعلمون»

تفسیر سوره یوسف » آیات ۴۱ تا ۴۵

«۴۱» يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسْقِى رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْأَخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِىَ الْأَمْرُ الَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

ای دوستان زندانیم، امّا یکی از شما (آزاد می شود) و به ارباب خود شراب می نوشاند و دیگری به دار آویخته می شود و (آنقدر بالای دار می ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.

نکته ها:

کلمه ی «ربّ» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می شود. مثل، «ربّ الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله ی «فیسقی ربّه خمراً» یعنی به ارباب خود شراب می دهد.

پیام ها:

۱- کرامت افراد را رعایت کنیم و آنان را با ادب صدا بزنیم هر چند در خط فکری ما نباشند. «یا صاحبی» یعنی ای دوستان و همراهان زندانی من!

۲- در پاسخ گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «امّا احدکما...» (تعبیر اوّل برای کسی است که زودتر خوابش را برای یوسف گفته است.)

۳- بعضی از رؤیاها اگر چه از شخص غیر موحّد باشد، می تواند تعبیر مهمّی داشته باشد.«فیسقی ربّه خمراً»

۴- خبرِ خوش را، اوّل بگویید. «احدکما فیسقی... الاخر فیصلب»*

۵ – معبّر می تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنی به دار آویخته شد)*

۶- تعبیر خواب یوسف پیش بینی و حدس نبود، بلکه خبر قطعی بود. «قُضی الامر»

ص: ۵۰

«۴۲» وَ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ

و (یوسف) به آن زندانی که می دانست آزاد می شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.

نکته ها:

کلمه ی «ظنّ» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادی یکی واعدام دیگری خبر داد. پس «ظنّ» در اینجا به معنی گمانِ آزاد شدن همراه با شک وتردید نیست.

کلمه ی «بضع» به عدد زیر ده گفته می شود و اکثر مفسرین مدّت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته اند. (واللّه اعلم)

در بعضی تفاسیر، جمله ی «فانساه الشیطان» را اینگونه ترجمه کرده اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجه کرد» و این برای یوسف ترک اولی بود و لذا سال های دیگری را نیز در زندان ماند. امّا صاحب المیزان می نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن در آیه ۲۴ همین سوره، یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان طبق آیات قرآن بر مخلصین نفوذ

ندارد.

به علاوه در دو آیه بعد آمده که «قال الّذی نجا منهما و ادّکر بعد امّه» فراموش کننده بعد از مدتّ ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف.

پیام ها:

۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حلّ می کنند، و این با توحید و توکّل منافاتی ندارد. «اُذکرنی عند ربّک» (یوسف مظلومیّت خود را به عزیز مصر یادآور می شود)

۲- هر تقاضایی رشوه نیست. «اُذکرنی عند ربّک» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

۳- برای اثبات بی گناهی وپاکی، از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببریم. «اُذکرنی عند ربّک»*

۴- کاخ نشینی و رفاه، زمینه ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشیطان ذکر ربّه» معمولاً ـ افراد پس از نجات از سختی ها و رسیدن به آسایش، پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی و بسیاری از چیزها را به

فراموشی می سپارند.

ص: ۵۱

۵ - خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود و ساقی را به فراموشی انداخت. «فانساه الشیطان»

«۴۳» وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّی أَرَی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یَابِسَاتٍ یَآ أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیَایَ إِن كُنتُمْ لِلرُّءْیَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره ی خوابم به من نظر دهید.

نکته ها:

تاکنون در این سوره، چند خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خوابِ اوّل سبب دردسر برای یوسف ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد.

در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاوهای لاغر گاوهای فربه را می خورند و نوبت دیگر، خوشه ی سبز در کنار خوشه های خشکیده را دید.(۶۰)

در روایت آمده که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد وحشت از شیطان و گاهی خواب های بی سروته و پریشان.(۶۱)

پیام ها:

۱- خداوند با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده اش یوسف باشد) ملّتی را از قحطی نجات می دهد. «قال الملك انّی أری»

۲- پادشاه مصر، رؤیای شگفت خویش را به طور مکرّر دیده بود. («أری» فعل مضارع نشانه تکرار و قرینه ای بر واقع نمایی است)

۳- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل برای حوادث شخصی هستند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سمان یأکلن سبع عجاف»*

۴- رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره ی ناگواری، احساس خطر می کنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك انّی أری... أفتونی فی رؤیای»

۵ - حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایّها الملأ افتونی»*

ص: ۵۲

۶- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجه نمود. «أفتونی .... ان کنتم للرؤیا تعبرون»

«۴۴» قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب هایی پریشان است و ما به تعبیرخواب های آشفته دانا نیستیم.

نکته ها:

کلمه ی «اضغاث» جمع «ضَغث» به معنای مخلوط کردن و «ضِغْث» به معنای دسته چوبِ مختلط است.

کلمه ی «احلام» جمع «حِلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب های پراکنده ودرهمی که تعبیر کننده خواب نمی تواند سرنخی از آنرا به دست آورد.

پیام ها:

۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنیم. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی دانستند به جای آنکه بگویند نمی دانیم، گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»

۲- چه بسا خواب هایی که به نظر پراکنده می رسند، قابل تعبیرند. «قالوا اضغاث احلام...»*

۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می کند، ولی غیر کارشناس می گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

«۴۵» وَ قَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُکُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدّتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف)بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.

نکته ها:

«اُمّه» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدّت ها) اطلاق شده است.(۶۲)

پیام ها:

۱- خوبی هـا، دیر یا زود اثر خود را نشان می دهنـد. ساقی دربار که رفیق زنـدانی یوسف بود به یاد تعبیر خواب های یوسف. «ادّکر بعد اُمّه»

ص: ۵۳

۲- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند.) «وادّکر بعد امّه»*

۳- رسیدن به مقام و موقعیّت، معمولاً انسان ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می کند. «وادّکر بعد امّه»*

۴- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده است. «اَنا انبّئکم»

۵ - هم زندانی یوسف علیه السلام به اندازه ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. «اَنا انبّئکم بتأویله»*

۶- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره مند شوند. «فارسلون»

۷- بعضی از کارشناسان در انزوا به سرمی برند از آنان غافل نشویم. «فارسلون»

۸ - باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم.«فارسلون»*

ص: ۵۴

علیاً»(۷۰) و برای کسانی کـه در آن درجـه نیسـتند، بـودن بـا صـدیقین اسـت. «فاؤلئـک مـع الّـذین انعـم اللّه علیهم من النّبیّین والصدّیقین...»(۷۱)

«صدّیق»، از القابی است که پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام داده است.(۷۲)

جمله ی «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنی واقف شـدن مردم به وجود ارزشـی یوسف باشـد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

پیام ها:

۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. «یوسف ایّها الصدیق»

۲- سؤالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدّیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. «ایّها الصدّیق أفتنا...»

۳- حکومت ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند.«أفتنا...»*

«۴۷» قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِیلاً مِّمَّا تَأْکُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی درپی کشت کنیـد و آنچه را درو کردیـد، جز انـدکی را که می خوریـد، در خوشـه اش کنار بگذارید.

نکته ها:

یوسف علیه السـلام بـدون گلایـه و شـکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بـدون آنکه قیـد و شـرطی برای تعبیر خواب پادشـاه تعیین کنـد، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمـان دانش به ویژه در هنگـام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان های پاک و نیکوکار است.

یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزی و مدیریّت نیز دارد.

پیام ها:

۱- طرح و برنامه های سازنده خود را بدون منّت و چشم داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون»*

۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف از زندانی بودن خود که مسئله ی شخصی است، سخنی نگفت، بلکه به فکر حلّ مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»*

۳- مدیریّت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»*

ص: ۵۵

۴- حکومت ها باید قحطی و خشکسالی را پیش بینی کنند و در ایّام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»*

۵ - به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره برداری را باید نمود. «تزرعون...»*

۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیّت تولید و کار افزود. «تزرعون...»*

۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدّت و کوتاه مدّت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»

۸ - زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریّت است. «سبع سنین»*

۹- فقط تشریح وضعیّت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. «تزرعون سبع سنین دأباً...»*

۱۰- برنامه ریزی در تولید، «تزرعون سَبْعَ سِنِینَ» و صرفه جویی و ذخیره سازی، «فَذَرُوه... الا قلیلًا» یک ضرورت است. (در حالی که جوامع بدون توجّه به این مراحل فقط مصرف می کنند.)*

۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. «تزرعون... فذروه...»

۱۲- گندم در خوشه، ماندگارتر است. «فذروه فی سنبله»

۱۳- می توان با برنامه ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. «فذروه فی سنبله»

۱۴- برنامه ریزی و آینده نگری، منافاتی با توکّل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. «فذروه فی سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)

۱۵- طرحها باید قابلیّت عملی داشته باشند. «فذروه فی سنبله» (بهترین شیوه عملی در آن زمانِ بدون سیلو و تکنولوژی، واگذاردن گندم در خوشه بود.)

۱۶- هر تلخی ای بد نیست. همین قحطی مقدّمه ی حاکمیّت یوسف شد وهمچنین مقدّمه صرفه جویی وکار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذروه، الاّ قلیلا»

۱۷- برنامه ریزی بلند مدّت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریّت کشور است. «تزرعون... فذروه... الاّ قلیلا»

۱۸- صرفه جویی امروز، خودکفایی فردا واسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قلیلاً ممّا تأکلون»

۱۹- رؤیای کافران نیز می تواند بیانگر واقعیّت ها و حاوی دستورالعمل هایی برای حفظ جامعه باشد. (کلّ آیه)

۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ یأتی من بعد ذلک»*

«۴۸» ثُمَّ يَأْتِى مِن بَعْدِ ذَ لِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می کنید.

«۴۹» ثُمَّ يَأْتِى مِن بَعْدِ ذَ لِکَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ

سپس بعد از آن، سالی فرا می رسد که به مردم در آن سال باران می رسد (و مشکل قحطی تمام می شود) ودر آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه ها ودانه های روغنی) عصاره می گیرند.

نکته ها:

«یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می بارد و حوادث تلخ پایان می پذیرد.(۷۳)

هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعبیر شد، امّا سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوّتش فراهم باشد. «ثمّ یاتی من بعد ذلک عام...»

شرایط یک مدیریّت کارآمد در جامعه:

۱- اعتماد مردم. «انّا لنراک من المحسنین»

۲- صداقت. «یوسف ایّها الصدیق»

۳- علم و دانایی. «علّمنی ربّی»

۴- پیش بینی صحیح. «فذروه فی سنبله»

۵ - اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام ها:

۱- مردم را نسبت به شداید و سختی های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. «ثمّ یأتی من بعد ذلک سبع شداد»*

۲- پس انداز وبرنامه ریزی برای ایّام سختی و ناتوانی ارزشمند است. «سبع شداد یأکلن ما قدّمتم»

۳- آینده نگری و برنامه ریزی می تواند ملّتی را از طوفان های سخت حوادث عبور دهد. «یأکلن ما قدّمتم»*

۴- در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. («ممّا تحصنون» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن.)

۵ - در شرایط سخت باید پایه ها و سرمایه های اصلی را حفظ کرد. «ممّا تحصنون»*

ص: ۵۷

۶- روش های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. «ممّا تحصنون»*

۷- بعد از سختی، آسانی است. «ثمّ یأتی... عام فیه یغاث الناس»*

۸ - مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی ها را تحمّل کنند. «ثمّ یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث»*

۹- پیش بینی وضع هوا وبارندگی امری مفید در برنامه ریزی کشاورزی است. «یأتی... عام فیه یغاث»*

۱۰- رؤیاها می تواند بازگو کننده ی رخدادهای آینده و رموز راهگشا برای انسان باشد. «یغاث الناس و فیه یعصرون»

۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند. (طرح یوسف برای وطن خودش نبود)*

۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت ها و امنیّت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی،از دانش وهوش او حکایت دارد)*

«۵۰» وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَآءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ الَّاتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده ی شاه نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حیله آنان آگاه است.

نکته ها:

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه ای سنجیده، آن هم بدون توقّع و قید و شرط، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادّی نیست، بلکه انسانی فوق العاده و داناست.

وقتی فرستاده ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می خواست بی گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی عدالتی حاکم شده است.

شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد. «قطّعن ایدیهنّ»

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: از صبر یوسف در شگفتم که وقتی عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی گویم، امّا زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.(۷۴)

پیام ها:

۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «قال الملک ائتونی به»

۲- برای استفاده از مغزهای متفکّر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. «قال الملک ائتونی به»*

۳- حاکمان، نیازمند انسان های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. «قال الملک ائتونی به»*

۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می کند. «قال الملک ائتونی به»*

۵ - یوسف علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمی دانست. «ارجع الی ربّک»*

۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الی ربّک»*

۷- آزادی ،به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی گناهی مهم تر از آزادی است. «ارجع الی ربّک فسئله»

۸ - زندانی که علیرغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می دهد، پاک است. «فسئله»

۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیّت پذیرفت. «مابال النّسوه»

۱۰- دفاع از آبرو و حیثیّت، واجب است. «ما بال النّسوه»

۱۱- گاهی دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسئله ما بال النسوه...»*

۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیّت یوسف علیه السلام در برابر پادشاه) نبایستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوه...»*

۱۳- اشاره یوسف به «قَطَّعنَ أیدیهنَّ» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی تری داشت و قابل انکار نبود. «ما بال النسوه اللاتی قَطَّعنَ أیدیهنَّ»*

۱۴- در توطئه حبس یوسف، تمام زنان نقش داشته اند. «کیدهن»

۱۵- گناهان و مسائل اخلاقی را در لفّافه و پوشش بگوییم. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»*

۱۶- گرچه کیـد دشـمن عظیم است، امّا خداونـد نیز به همه کیـدها آگاه است و دوسـتان خود را از کیدها حفظ می کند. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»*

۷۴) تفسیر اطیب البیان.

ص: ۵۹

آیات ۵۱ تا ۵۵

تفسیر سوره یوسف » آیات ۵۱ تا ۵۵

«۵۱» قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.

نکته ها:

«خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می کند. کلمه ی «حصحص» از «حصّه» یعنی جدا شدن حقّ از باطل است.(۷۵)

در این ماجرا یکی از سنّت های الهی محقّق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می شود. «و مَن یتّق اللّه یَجعل له مَخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب»(۷۶) هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.

پیام ها:

۱- گاهی که گره کور می شود، شخص اوّل کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قال ما خطبکنّ»

۲- افراد متّهم را دعوت کنیم تا از خود دفاع کنند. «ما خطبکنّ» حتّی زلیخا نیز حضور داشت.«قالت امراه العزیز»

۳- به دنبال تلخی ها شیرینی ها است. در برابر تهمت سوء قصد، «اراد باهلك سوءً»، همه اقرار کردند که هیچ سوء قصدی از او سراغ نداریم. «ما علمنا علیه من سوء»

۴- زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. («من سوء» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست)*

۵ - حقّ برای همیشه، مخفی نمی ماند. «الآن حَصحَص الحقّ»

۶- روشن شدن برخی پرونده ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصحص الحقّ»*

۷- وجدان ها، روزی بیدار شده واعتراف می کنند. «أنا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار

می کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)

۸ - عزیز مصر خواست مراوده ی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودتُه»*

ص: ۶۰

۹- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله ی نجات و رفع اتّهام می شود. «انّه لمن الصادقین»*

«۵۲» ذَ لِکَ لِيَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی كَيْدَ الْخَآئِنِينَ

(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیّت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکرده ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.

پیام ها:

۱- شخص کریم درصدد انتقام نیست، بلکه به دنبال اعاده ی حیثیّت و کشف حقیقت است. «ذلک لیعلم»

۲- سوءظن ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذلک لیعلم...»*

۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم اَخنه»

۴- خیانت، ناپسند است، هر چند در حقّ کافر باشد. «لم اخنه»*

۵ - نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. «لم اخنه بالغیب»

۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافش، نقشه می کشد. «کید الخائنین»

۷- یوسف تلاش می کرد تا پادشاه را متوجّه سازد که اراده ی خداوند و سنّت الهی، نقش تعیین کننده ای در حوادث و رخدادها دارد. «انّ اللّه لایهدی...»

۸ - خائن، به نتیجه نمی رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر پاک باشیم؛ «لم اخنه بالغیب» خداوند اجازه نمی دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند. «انّ اللّه لایهدی کید الخائنین»

۹- از سنن الهی، عدم موفقیّت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. «انّ اللّه لا یهدی کید الخائنین»*

«۵۳» وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَّحِيمٌ

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم

کند که همانا پروردگار من آمرزنده ی مهربان است.

نکته ها:

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱- نفس امّاره که انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

ص: ۶۱

۲- نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می کند. (در سوره قیامت آمده است)

۳- نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا وتربیت شدگان واقعی آنان دارند ودر هر وسوسه وحادثه ای، پیروزمندانه بیرون می آیند و دلبسته ی خدایند. (در سوره فجر آمده است)

یوسف علیه السلام خیانت نکردن و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی کند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگ ترین دام شیطان دانسته اند. (۷۷)

امام سجادعلیه السلام در مناجات الشاکّین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.

پیام ها:

۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما اُبرّء نفسی»

۲- شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل ندانند. در ماجرای حضرت یوسف؛ برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه و زندانیان همه گواهی به کمال او می دهند، ولی خودش می گوید: «ما اُبَرّء نفسی»

۳- خطر هوای نفس جدّی است، آنرا ساده ننگریم. «اِنّ النفس لامّاره بالسوء» در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه ی مبالغه و جمله ی اسمیه)

۴- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند و با نیروی ایمان آن را مهار می کنند. «اِنّ النفس لامّاره بالسوء»

۵ - هم از پاکی و عفّت خود در برابر تهمت ها باید دفاع کرد، «انّی لم أخنه بالغیب» و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «اِنّ النّفس لامّاره بالسوء»*

۶- نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. «لامّاره»

۷- انسان اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، به طور طبیعی و غریزی گرایش منفی دارد. «لامّاره بالسّوء»

۸ - تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می کند. «الّا ما رحم»

۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. (کلمه ی «ربّی» تکرار شده است.)

۱۰- مربّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انّ ربّی غفور رحیم»

۱۱- علی رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «انّ ربّی غفور رحیم»

۱۲- بخشودگی، مقدّمه دریافت رحمت الهی است. اوّل می فرماید: «غفور» بعد می فرماید: «رحیم»

ص: ۶۲

«۵۴» وَ قَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِینٌ أَمِینٌ

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.

نکته ها:

در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته می شود: «استخلصه».

یوسف علیه السلام وقتی از زندان آزاد می شود بر در زندان جملاتی چند می نویسد که سیمای زندان در آن جملات ترسیم شده است: «هذا قبور الاحیاء، بیت الاحزان، تجربه الاصدقاء و شماته الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان وشماتت دشمنان است.(۷۸)

پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می برد و در او خیانتی نمی یابد، او را برای خود برمی گزینند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد!؟ حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره پیامبران چنین تعبیری دارد: «و أنا اخترتک فاستمع لما یوحی»(۷۹)، «و اصطنعتک لنفسی»(۸۰)

پادشاه با کلمه «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.

قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد واگر مکین باشد امّا امین نباشد، حیف و میل بیت المال می کند.

پیام ها:

۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می دهد.«قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی»

۲- در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. «ائتونی به استخلصه لنفسی»* (پادشاه در برابر تعبیر خواب یوسف، دستور داد او را آزاد کنند و از او تجلیل کرده و مقام و منصبی به او داد.)

ص: ۶۳

۳- افراد مشرک وکافر هم از کمالات معنوی لذّت می برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. «استخلصه لنفسی»

۴- برای تصدّی اعطای پست های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیّت و مقبولیّت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفّت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیّت خاصّی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت اوبرای خودم باشد) «استخلصه لنفسی»*

۵ - پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا می دارد. «استخلصه لنفسی»*

۶- در گزینش ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فلمّا کلّمه»

۷- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب وهنرش نهفته باشد. «فلمّا کلّمه قال»

۸ - برای اعطای مسئولیّت های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فلمّا کلّمه»*

۹- پست های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنیم. «فلمّا کلّمه قال انّک الیوم...»*

۱۰- انسان صادق و امین حتّی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدینا» شامل همه ی کارگزاران می شود) «انّک الیوم لدینا مکین امین»*

۱۱- زنان مصر، جمال یوسف دیدند دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش نهاد، اگر همه ی کمالات یوسف آشکار می شد، چه می کردند؟*

۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردیم، در واگذاری مسئولیّت به او درنگ نکنیم. «انّک الیوم لدینا مکین امین»* (عزیز مصر، با قاطعیّت حکم صادر کرد.)

۱۳- مشاور خاصّ مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه ریزی و امانت باشد. «استخلصه لنفسی... مکین امین» (یوسف جامع همه اینها بود.)

۱۴- به کسی که اطمینان وایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. «لدینا مکین امین»

۱۵- قدرت یوسف علیه السلام بدون قید و شرط بوده است. («مکین» بدون هیچ شرط و محدودیّتی)*

«۵۵» قَالَ اجْعَلْنِی عَلَى خَزَآئِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ

(یوسف) گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.

نکته ها:

سؤال: چرا حضرت یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیّت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟

ص: ۶۴

پاسخ: او از خواب پادشاه، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار اقتصادی لایق می دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیّتی اعلام کرد.

سؤال: چرا یوسف علیه السلام از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می فرماید: «فلا تزکّوا انفسکم»(۸۱) خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیّت هاو توانایی های خود، برای انجام مسئولیّت بود، که می توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

سؤال: چرا یوسف علیه السلام با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «و لا ـ ترکنوا الی الّذین ظلموا...»(۸۲)

پاسخ: حضرت یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیّت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتّی یک کلمه تملّق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری

کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیّت نمود.(۸۳)

در تفسیرنمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملّتی از قحطی مهم تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیّت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیّت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحقّی ریخته شود. فقط مسئولیّت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت.(۸۴) و امام رضاعلیه السلام فرمود: هنگامی

که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد.(۸۵)

علی بن یقطین نیز به سفارش امام کاظم علیه السلام در دستگاه خلافت بنی عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می توانند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «کفّاره عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است.(۸۶)

از امام رضاعلیه السلام پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟ در جواب فرمود: یوسف علیه السلام که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصیّ پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می کند رفته ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف علیه السلام با اختیار وبه خاطر اهمیّت موضوع، آن مسئولیّت را پذیرفت.(۸۷)

هنگامی که یوسف مقام ومنزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیّت خزانه داری نمود، زیرا دیدار جنبه ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.

امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره ی یوسفِ پیامبر، چگونه فکر می کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت... در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد.(۸۸)

در روایتی از امام رضاعلیه السلام آمده است: یوسف علیه السلام در هفت سال اوّل، گندم ها را جمع آوری و ذخیره می کرد و در هفت سال دوّم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقّت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی شان قرار می داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد.

یوسف در هفت سال دوره ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند.(۸۹)

در تفسیر مجمع البیان و المیزان از نوع عملکرد یوسف علیه السلام اینگونه یاد می شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اوّل، گندم را با طلاـ و نقره، در سال دوّم، گندم را در مقابل جواهر و زیورآلات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده ها، در سال پنجم، گندم را با خانه ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم

معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت:

همه ی مردم و سرمایه هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می گیرم و تو نیز گواه باش، که همه ی مردم را آزاد و همه ی اموال آنان را برمی گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر وانگشتر) ترا نیز پس می دهم. حکومت برای من وسیله ی نجات مردم بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لااله الااللّه و أنّک رسوله» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «انّک الیوم لدینا مکین أمین»

در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجّه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

۱- ایمان. «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستوون»(۹۰)

۲- سابقه. «والسابقون السابقون . اولئک المقربون»(۹۱)

۳- هجرت. «والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شی ء»(۹۲)

۴- توان جسمی و علمی. «و زاده بسطه فی العلم و الجسم»(۹۳)

۵ - اصالت خانوادگی. «ماکان ابوک امرء سوء»(۹۴)

۶- جهاد و مبارزه. «فضل اللّه المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما»(۹۵)

پیام ها:

۱- هر جا لازم باشد، باید داوطلب مسئولیّت های حسّاس شد. «قال اجعلنی...»

۲- نبوّت با حکومت و سیاست سازگار است، همچنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. «اجعلنی علی خزائن الارض»

۳- در به کارگیری افراد لایق علاقه شخصی او در نظر گرفته شود. «اجعلنی علی خزائن الارض...»*

۴- ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیّت. «استخلصه لنفسی... اجعلنی علی خزائن...»*

۵ - وقتی در کاری مهارت داریم، اعتماد به نفس داشته باشیم و خود را عرضه کنیم. «اِجعلنی علی خزائن الارض»*

۶- در هر موقعیّتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین تر و مشاوران امین توجّه داشته باشد. (پادشاه مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اِجعلنی علی خزائن الارض»، توجّه کرد و آن را پذیرفت.)*

۷- تـابعیّت منطقه ای، اصـل نیست. یوسـف مصـری نبـود، ولی در حکومت مصـر وارد شـده و مسـئولیّت گرفت. (ملّی گرایی ممنوع است.) «اجعلنی علی خزائن الارض»

۸ - به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکلّ و زهد و اخلاص ندارد. «انّی حفیظ علیم»

۹- از مجموعه دو وصـفی که پادشـاه از یوسف علیه السـلام بیـان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صـفتی که یوسف برای خود بیـان نمـود؛ «حفیـظ ، علیم» اوصـاف کـارگزاران شایسـته بـدست می آیـد. «مکین امین» یعنی قـدرت و امـانت، «حفیـظ علیم» یعنی پاسداری و تخصّص.

ص: ۶۸

ب: از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها»(۹۸)

ج: در یک مکان محدود نیستند. «نتبوّأ من الجنّه حیث نشاء»(۹۹)

د: به محاسبه ما در نمی آیند. «اجرهم بغیر حساب»(۱۰۰)

ه: عوارض و آفات وامراض ندارند. «لا یصدّعون عنها»(۱۰۱)

پیام ها:

۱- سنّت خداوند، عزّت بخشی به افراد پاکدامن وباتقوا است. «کذلک»

۲- گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «انّک الیوم لدینا مکین» ولی در واقع خداوند به یوسف مکنت داد. «مکنّا»

۳- حقّ تصرّف، از شئون حکومت است. «مکّنا لیوسف فی الارض یتبوّء منها حیث یشاء»*

۴- حوزه اختیارات یوسف گسترده بود. «حیث یشاء»

۵ - قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است وگرنه زیانبخش خواهد بود. «نصیب برحمتنا»

۶- در جهان بینی الهی، هیچ کاری بدون پاداش نمی ماند. «لانضیع»

۷- تضییع حقوق مردم، یا از سر جهل است یا بخل و یا ناتوانی و یا... که هیچکدام درباره خداوند وجود ندارد. «لانضیع»

۸ - رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا ندارد. «مکّنا لیوسف... اجر المحسنین»*

۹- مشیّت الهی، نظام دار و قانون مند است. اگر می فرماید: «من نشاء»، هر که را بخواهیم، به دنبالش می فرماید: خواست ما بی جهت نیست بلکه بر اساس نیکوکاری مردم است. «لا نضیع اجر المحسنین»

۱۰- نیکوکاران، علاوه بر بهره مند شدن از پاداش در حیات دنیا از پاداش های برتر اخروی نیز برخوردار خواهند شد. «لانضیع اجر المحسنین و لأجر الآخره خیر»

۱۱- اگر نیکوکار در این دنیا به پاداش و مقامی نرسید، نگران نباشد که در جای دیگر جبران می شود.«لا نضیع... و لأجر الآخره خیر»*

۱۲- پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. «و لأجر الآخره خیر...»*

۱۳- امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لـذّت آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است

آخرت است. «و لأجر الآخره خیر»

ص: ۶۹

۱۴- اگر شما به سراغ تقوی بروید ما نیز رحمت خود را به شما نازل می کنیم. «نصیب برحمتنا... للّذین... و کانوا یتّقون»

۱۵- ایمان، همراه با تقوی چاره ساز است وگرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است. «آمنوا و کانوا یتّقون»

۱۶- تقوایی که یک خصلت پایدار شده باشد، ارزش بیشتر و پاداش ابدی دارد. «کانوا یتّقون»

۱۷- ایمان و ملازمت بر تقوا، شرط بهره مندی از پاداش های اخروی است. «لاجر الآخره خیر للّذین آمنوا و کانوا یتّقون»

۱۸- تقوا، مرحله و مرتبه ی والاتری در ایمان است. «آمنوا و کانوا یتّقون»*

«۵۸» وَجَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنكِرُونَ

(سرزمین کنعان را قحطی فراگرفت)و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی آنها او را نشناختند.

نکته ها:

طبق پیش بینی و پیشگویی یوسف، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوّم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی از مصر به فلسطین و کنعان رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر روانه شوند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غلّه، برادران خود را دید، امّا برادران یوسف را نشناختند و حقّ هم همین بود،

زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله شده بود.

یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «یا بشری هذا غلام» چند سالی در خانه عزیز خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

پیام ها:

۱- در زمان قحطی، جیره بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «اخوه» با اینکه می توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

۲- در زمان قحطی اگر منطقه های دیگر از ما کمک خواستند، کمک کنیم. «و جاء اخوه یوسف»

۳- در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشیم و حتّی از دیگر کشورها کمک بگیریم. «و جاء اخوه یوسف»*

ص: ۷۰

۴- گاهی ظالم محتاج مظلوم می شود. «و جاء اخوه یوسف» (کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد.)*

۵ - ملاقات مردم حتّی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. «جاء اخوه... فدخلوا» (سران حکومت ها باید برنامه ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد.)

۶- خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می بندد و از بین نمی رود. «فعرفهم و هم له منکرون»* (برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت ولی آنان یوسف را نشناختند).*

«۵۹» وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَّکُم مِّنْ أَبِیکُمْ أَلَاتَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَأَنَاْ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ

و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی بینید که من پیمانه را کامل می دهم و بهترین میزبان هستم.

نکته ها:

یوسف گفت: «ائتونی باخٍ لکم» یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام معلوم می شود که یوسف در چهره ی ناشناس، باب گفتگو را با برادران باز کرد و آنها همچنان که در تفاسیر آمده گزارش دادند که ما فرزندان یعقوب نواده ی ابراهیم می باشیم. پدر ما پیرمردی است که به خاطر حزن و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان وگوشه گیر است و یکی از برادرانمان را نیز به خدمت

او گمارده ایم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر را نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم. یوسف دستور داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

یوسف برای جذب برادران خطاکار گفت: «أَنَا خیر المنزلین» من بهترین میزبانم و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد:

«خیر الرّازقین»(۱۰۲) او بهترین روزی رسان است.

«خیر الغافرین»(۱۰۳) او بهترین بخشنده است.

«خیر الفاتحین»(۱۰۴) او بهترین گشایشگر است.

«خیر الماکرین»(۱۰۵) او بهترین تدبیر کننده است.

«خیر الوارثین»(۱۰۶) او بهترین وارث است.

«خیر الحاکمین»(۱۰۷) او بهترین داور است.

امّا گروه بسیاری از مردم جذب نمی شوند.

پیام ها:

۱- یوسف برتوزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّزهم»

۲- مدیریّت صحیح یوسف علیه السلام موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. «جهّزهم بجهازهم»*

۳- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. یوسف گفت: «اخ لکم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

۴- اشخاص یا مؤسسه ها و یا کشورهایی که کمک های اقتصادی می کنند، می توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند. «ائتونی باخ...»

۵ – حتّی در زمان بحران وقحطی نیز بی عدالتی وکم فروشی ممنوع است. «اوفی الکیل»

۶- در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد.«الکیل»

۷- بدی ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) «و جاء اخوه یوسف... اوفی الکیل»*

۸- کم فروشی یا عدالت کارگزاران، (کارگران ودستیاران،) به حساب مسئول اصلی و مافوق است.«انّی اوفی الکیل»

۹- خرید و فروش و توزیع غلات در مصر زمان یوسف علیه السلام با پیمانه بوده است. «اوفی الکیل»*

۱۰- مسئولین توزیع امکاناتِ عمومی باید عادل باشند. «اوفی الکیل»*

۱۱- قدرت را وسیله ی انتقام قرار ندهیم. «اوفی الکیل و انا خیر المنزلین»*

۱۲- مهمان نوازی از اخلاق انبیاست.«خیر المنزلین»

۱۳- به مسافران و کاروان هایی که وارد منطقه ی ما می شوند حتّی در زمان نیاز و قحطی، احترام کنیم.«خیر المنزلین»

«۶۰» فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاکَیْلَ لَکُمْ عِندِی وَ لَاتَقْرَبُونِ

ص: ۷۲

(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانه ای (از غلّه) نزد من خواهید داشت و نه نزدیک من شوید.

پیام ها:

۱- در مدیریّت، هم محبّت لازم است و هم تهدید. اوّل مژده و محبّت؛ «أنَا خیر المنزلین» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فان لم تاتونی»

۲- زمینه های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می کنند.) «فان لم تأتونی فلا کیل لکم»*

۳- در اجرای قانون، میان برادر وخانواده ودیگران نباید تبعیض قائل شد. «فلاکیل لکم» (هر شخصی سهم معینی داشت وباید خود دریافت می کرد.)

۴- در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فلا کیل لکم» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)

۵ - قاطعیّت در پیاده کردن برنامه ها، شرط رهبری است. «فلاکیل لکم عندی و لاتقربون»

تفسیر سوره یوسف » آیات ۶۱ تا ۶۵

«۶۱» قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ

(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

نکته ها:

«مراوده» به مراجعه پی درپی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته می شود.

بوی حسد از کلام برادران استشمام می شود، به جای «أبانا» گفتند: «اباه» در اوّل سوره نیز گفتگوی برادران این بود: «لَیوسف و اخوه احبّ الی ابینا منّا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

پیام ها:

۱- سفر فرزند کوچک باید به اذن پدر و رضایت او باشد. «سنراود عنه اباه»*

۲- برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین مطلع بودند. («سنراود» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است)*

۳- حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی نبود. «سنراود عنه اباه»*

ص: ۷۳

«۶۲» وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِى رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَآ إِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده ی خود بازگردند آن را باز شناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.

نکته ها:

حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعابیری چون؛ «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر وبرادران خود نمی بخشد و ممکن است که پول غلّه را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.

پول را برگرداند تا بی پولی، مانع سفر دوّم آنها نشود. «لعلّهم یرجعون» علاوه بر آنکه برگرداندن پول، نشانه صمیمیّت و نداشتن سوءقصد از اصرار برآوردن برادر است و مخفیانه در بین کالا گذاردن نشانه بی منّت بودن وحفظ از دستبرد سارقین است.

یوسف که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. «لفتیانه» اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلایه ای نمود و نه کینه ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می دارم.

پیام ها:

۱- مدیر و رهبر لایق باید طرحهایش ابتکاری باشد. «اجعلوا»

۲- بدی ها را با خوبی جبران کنیم. «اجعلوا بضاعتهم»

۳- صله رحم یعنی کمک نمودن، نه معامله کردن. «اجعلوا بضاعتهم»

۴- پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار نیست. «اِجعلوا بضاعتهم فی رحالهم»

۵ - یوسف علیه السلام، کار برگرداندن پول برادران را بر عهده ی چند نفر گذاشت. شاید برای اینکه کار سریع انجام شود و برادران متوجه نشوند. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم»

۶- کمک به دیگران را حتّی الامکان مخفیانه انجام دهیم. «فی رحالهم»*

۷- نه انتقام و نه کینه، بلکه هدیه دادن برای ارتباط بعدی. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم... لعلّهم یرجعون»

۸ - برای بازیافتن انسان ها، باید از پول گذشت. «اجعلوا بضاعتهم... لعلّهم یرجعون»

۹- احسان و خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است. «اجعلوا بضاعتهم... یرجعون»*

۱۰- مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه ها و طرحها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفقی باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) «لعلّهم یرجعون»*

۱۱- در طرح ها وبرنامه ها، یقین صددرصد به عملی شدن آن لازم نیست. «لعلّهم یرجعون»

ص: ۷۴

«۶۳» فَلَمَّا رَجَعُواْ إِلَى أَبِيهِمْ قَالُواْ يَآ أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَآ أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانه (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه وپیمانه خود را بگیریم وما حتماً نگهبان او خواهیم بود.

پیام ها:

۱- یعقوب بر خانواده وفرزندان خویش، مدیریّت و تسلّط کامل داشت به نحوی که رفت و آمدها باید زیر نظر او باشد. «یا أبانا مُنع...»

۲- بنیامین بدون اجازه پدر به مسافرت اقدام نمی کرد. «فارسل معنا»

۳- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنیم. «اخانا»

۴- مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی درپی دارد. «انّا له لحافظون» (کلمه «انّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است.)

«۶۴» قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می کنم که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان ترین مهربانان است.

نکته ها:

سؤال: با توجه به سابقه بدی که فرزندان یعقوب داشتند، چرا پدرشان مجدداً فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟

پاسخ: فخر رازی(۱۰۸) احتمالات متعدّدی را مطرح نموده که هر کدام از آنها می تواند توجیهی بر این موافقت باشد؛

اوّلاً: برادران از اقدام اولیه شان به نتیجه ای که مورد نظرشان بود، (محبوبیّت در نزد پدر) نرسیده بودند.

ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود.

ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط ویژه ای را پدید آورده بود که سفر مجّدد را ضروری می کرد.

رابعاً: دهها سال از حادثه اوّل گذشته و فراموش شده تلقّی می شد.

خامساً: خداوند متعال در حفظ فرزندش به او بشارت داده بود.

ص: ۷۵

در آیه ۱۲، حضـرت یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: «فاللّه خیر حافظاً» هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

پیام ها:

۱- اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلّف دارد، جایز نیست. «هل آمنکم» آیا شما را امین بدانم؟

۲- یاد خاطرات تلـخ گذشـته، انسان را در برابر حوادث آینـده بیمه می کند. «آمنکم علی اخیه من قبل» (یعنی من یک بار در گذشته شما را بر برادرش امین دانستم و دیدید که چه شد.)

۳- با یک شکست یا تجربه ی تلخ، خود را کنار نکشیم. «فاللّه خیر حافظاً» یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکّل به خدا به برادران تحویل داد.

۴- برادران یوسف، خود را حافظ پنداشـتند، «انّا له لحافظون» امّا حضـرت یعقوب تذکّر داد که خداوند حافظ است. «فاللّه خیر حافظاً...»*

۵ - بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکّل کنیم. «فاللّه خیر حافظاً»*

۶- بـا تـوجه به رحمت بی نظیر الهی و بـا توکّـل به خداونـد، به اسـتقبال حوادث زنـدگی برویم. «فـاللّه خیر حافظـاً وهو ارحم الرّاحمین»

۷- حفاظت الهی، پرتوی از رحمت اوست. «فاللّه خیر حافظاً و هو ارحم الرّاحمین»

«۶۵» وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَـٰاعَهُمْ وَجَـدُواْ بِضَـٰاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَـالُواْ يَـٰٓأَبَانَـا مَا نَبْغِى هَـٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَ لِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

و هنگـامی که بارهای خود را گشودنـد، دریافتنـد که سرمایه شان به آنها بازگردانـده شـده، گفتنـد: ای پـدر (دیگر) چه می خواهیم؟ این سـرمایه ی ماست که به ما باز گردانـده شده و ما قوت وغذای خانواده ی خود را فراهم واز برادرمان حفاظت می کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می افزاییم واین (پیمانه اضافی نزد عزیز) پیمانه ای ناچیز است.

نکته ها:

شاید معنای آیه چنین باشد: این مقداری که گرفته ایم به جایی نمی رسد، اگر نوبت دیگر برویم، بار بیشتری می گیریم.

کلمه ی «نمیر» از «میر» یعنی مواد غذایی و«نمیر اهلنا» یعنی به خانواده ی خود غذا می رسانیم.

از جمله «نزداد کیل بعیرٍ» استفاده می شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

ص: ۷۶

پیام ها:

۱- هنر یوسف، نه فقط انسان بودن که انسان سازی است. «وجدوا بضاعتهم رُدّت الیهم» (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می فرماید: «ادفع بالّتی هی احسن»(۱)

آیات ۶۶ تا ۷۰ بدی را با خوبی دفع کنید)

۲- اگر از اوّل پول و بهای کالا گرفته نشود، خریدار تحقیر می شود. اگر قصد هدیه هست ابتدا پول اخذ شود، ولی به شکل عاقلانه برگردانده شود. «رُدّت الیهم»

۳- مرد، مسئول تغذیه خانواده است.«نمیر اهلنا» (یعنی غذای خانواده را ما تهیه می کنیم.)

۴- سهمیه بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری پسندیده است. «نزداد کیل بعیر»

تفسیر سوره یوسف » آیات ۶۶ تا ۷۰

«۶۶» قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلَّا أَن یُحَاطَ بِکُمْ فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَی مَا نقُولُ وَکِیلٌ

(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما گرفتار حادثه ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می گوییم وکیل است.

نکته ها:

«موثق» یعنی آنچه مایه وثوق و اطمینان به گفته ها و وعده ها است که می تواند عهد، سوگند و نذر باشد.«موثقاً من اللَّه»

پیام ها:

۱- تنها به خویشاوندی اکتفا نکنیم و قراردادها را محکم کنیم. (پدر گفت: تا وثیقه نگذارید، اجازه نمی دهم) «لن ارسله معکم حتّی...»*

۲- ایمان به خدا وسوگند ونذر وعهد با او، قوی ترین پشتوانه بوده و هست.«موثقاً من اللّه»

۳- هرگاه از شخصی بدقولی و بدرفتاری دیدیم، در نوبت بعد قرارداد را محکم تر کنیم. «موثقاً»

۴- فرزندِ خود را به راحتی همراه دیگران نفرستیم. «تؤتون موثقاً من اللّه»

۵ – در قراردادها، پیش بینی حوادث غیرمترقّبه و خارج از مـدار اختیار را بکنیم. «الّا ان یحاط بکم» (یعنی مگر آنکه ما گرفتار حادثه غیر مترقّبه ای شویم که در این صورت تکلیفی نداریم.)

۶- محکم کاری های قانونی و حقوقی، ما را از توکّل به خداوند غافل نکند. «اللّه علی ما نقول وکیل»

ص: ۷۷

۱- ۱۰۹) فصّلت، ۳۴.

«۶۷» وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَآ أُغْنِی عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَیْ ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید و(بدانید من با این سفارش) نمی توانم چیزی از (مقدّرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکّل می کنم و همه توکّل کنندگان (نیز) باید بر او توکّل نمایند.

پیام ها:

۱- عاطفه پدری حتّی نسبت به فرزندان خطاکار، از بین نمی رود. «یا بنّی»

۲- چاره اندیشی وتدبیر برای حفظ سلامت فرزندان، لازم است. «یا بنیّ لا تدخلوا...»

۳- وقتی توصیه کننده عالم و آگاه است لازم نیست فرمانبر از فلسفه آن دستور آگاه باشد. («لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نپرسیدند)*

۴- از بهترین زمان های موعظه، در آستانه سفر است. یعقوب در آستانه سفر فرزندان به آنان گفت: «یا بنیّ لاتدخلوا من باب واحد»

۵ - جلو حساسیّت ها، سوءظن ها و چشم زخم ها را بگیریم، ورود گروهی جوان به منطقه ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. «لاتدخلوا من باب واحد»

۶- فقط بازدارنده و نهی کننده نباشیم، بلکه راه حل نیز ارائه دهیم. «لاتدخلوا... و ادخلوا»*

۷- برای رسیدن به مقصود بایستی راههای مختلف را پیمود. «و ادخلوا من ابواب متفرّقه»*

۸ - مدیر خوب باید علاوه بر برنامه ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقّت ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. «وما اُغنی عنکم من اللّه من شی ء»

۹- در برابر مقدّرات حتمی خداوند، چاره ای جز تسلیم نیست. «ما اغنی عنکم من اللّه من شی ء»

۱۰- حاکم مطلق هستی، خداوند است. «ان الحکم الاّ للّه»

۱۱- هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ «لاتـدخلوا...» و هم توکّل به خداوند ضـروری است. «علیه توکّلت» با توکّل زانوی اُشتر ببند.

۱۲- به غیر خداونـد، توکّل نکنیم. «علیه توکّلت» چرا که او به تنهـایی کفـایت می کنـد، «وکفی بـاللّه وکیلا»(۱۱۰) و بهترین وکیل است. «نعم الوکیل»(۱۱۱)

۱۳- یعقوب، هم خود توکّل کرد و هم دیگران را با امر به توکّل تشویق نمود. «توکّلت... فلیتوکّل...»

ص: ۷۸

«۶۸» وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْ ءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البتّه (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.

نکته ها:

در اینکه آرزوی درونی و حاجت یعقوب که برآورده شد چه بوده است احتمالاتی وجود دارد:

۱- رسیدن بنیامین به یوسف و خارج شدن یوسف از تنهایی، هر چند به صورت اتهام سرقت باشد.

۲- سرعت بخشیدن به وصال پدر و پسر که در آینده به آن اشاره خواهد شد.

۳- انجام وظیفه، بدون آنکه ضامن نتیجه ی آن باشد. حاجت یعقوب آن است که در مقدّمات کار کوتاهی نشود و از یک در وارد نشوند، ولی آنچه خواهد شد به دست خداوند است.

پیام ها:

۱- تجربه های تلخ، انسان را باادب می کند و سخنان بزرگان را می پذیرد. «و لمّا دخلوا من حیث امرهم ابوهم»

۲- اطاعت از پدر، لازم و ارزشمند است. «دخلوا من حیث امرهم ابوهم»*

۳- اگر از بی ادبی و نقاط منفی افراد سخن گفتیم، از ادب آنان نیز بگوییم. «دخلوا ... ابوهم» (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند.)

۴- محاسبات و دقّت و برنامه ریزی ها، با وجود اراده ی خداوند کارساز است، آنجا که او نخواهد کارساز نیست. «ما کان یغنی عنهم من اللّه من شی ء»

۵ - یعقوب، بر مطالب واسراری آگاه بود که مصلحت نمی دانست بازگو کند. «حاجه فی نفس یعقوب»

۶- دعا وحاجت اولیای خدا، مستجاب می شود. «حاجه فی نفس یعقوب قضاها»

۷- علم انبیا از جانب خداوند است. «علّمناه»

۸ - بیشتر مردم عالمان حقیقی را نمی شناسند. «علّمناه و لکنّ اکثر الناس لا یعلمون»*

۹- بیشتر مردم، به اسباب و علل چشم می دوزند و از حاکمیّت خداوند و لزوم توکّل بر او ناآگاهند. «اکثر الناس لا یعلمون»

۱۰- معیار حقّ و باطل، تشخیص اکثریّت نیست. «اکثر الناس لا یعلمون»*

«۶۹» وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَى يُوسُفَ ءَاوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّى أَنَاْ أَخُوكَ فَلَاتَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می دهند، اندوهگین مباش.

نکته ها:

در تفاسیر آمده است که وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام وارد مصر شدند، یوسف میزبان آنان شد و برای هر دو نفر، یک طبق غذا مقرر کرد. بنیامین در آخر تنها ماند. یوسف او را در کنار خودش نشاند وآنگاه برای هر دو نفر اتاقی قرار داد و باز بنیامین را هم اتاق خویش ساخت. بنیامین از بی وفایی های برادران و جنایتی که درباره یوسف در سالهای قبل کرده بودند، سخن گفت. در اینجا بود که کاسه ی صبر یوسف لبریز شد

و گفت: نگران مباش من همان یوسفم و چنان با تأکید گفت: «انّی انا اخوک» که جایی برای احتمال این سخن که «من جای برادرت باشم» نگذارد.

در مورد جمله «فلاتبتئس بما کانوا یعملون» دو معنی احتمال می رود: یا از عملکرد گذشته ی برادران اندوهگین مباش، یا از برنامه ای که غلامان برای نگاهداری تو دارند و پیمانه را در بار تو خواهند گذاشت تا در پیش من بمانی، نگران مباش.

پیام ها:

۱- برادرانی که دیروز به قدرت خود می بالیدند و می گفتند: «نحن عصبه» ما گروه قوی هستیم. اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع آستانه یوسف را ببوسند. «دخلوا علی»

۲- کلام ها، طبقه بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: «إنّی أنا أخوک» (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.)

۳- در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. «إنّی أنا أخوک»

۴- هرگاه به نعمتی رسیدیم، تلخ کامی های گذشته را فراموش کنیم. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی های قبلی را باید فراموش کرد.) «فلاتبتئس...»

۵ – قبل از اجرای طرح ونقشه، بایـد بی گناه از نظر روحی آماده و توجیه باشد. (به بنیامین گفته شد که به نام سارق تورا نگاه می داریم نگران مباش.) «فلاتبتئس»

«۷۰» فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَهَ فِی رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

ص: ۸۰

پس چون بارهـای برادران را مجهّز و مهیـا سـاخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیـامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.

نکته ها:

«سـقایه» پیمانه ای است که در آن آب می نوشـند. «رحل» به خورجین و امثال آن می گوینـد که روی شتر می گذارند. کلمه ی «عیر» به معنی کاروانی است که مواد غذایی حمل می کنند.(۱۱۲)

این چنـدمین باری است که یوسف طرح ابتکاری می دهـد، یک بار بهای غلّه را در بار برادران گذاشت تا دوباره بازگردند و این بار ظرف قیمتی را در محموله برادر گذاشت تا او را نزد خود نگاه دارد.

حضـرت یوسف علیه السـلام در مرحله ی قبـل بضـاعت را توسط غلامان در بار برادران گـذارد، «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم» ولی در سفر دوّم شخصاً سقایه را در بار بنیامین قرار داد. (چون موضوع سرّی بود). «جعل السقایه فی رحل اخیه»*

در تفاسـیر آمـده است که در جلسه دو نفره ای که یوسف و بنیامین با هم داشـتند، یوسف از او پرسـید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طرّاحی می کنم و لذا با موافقتِ بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم ها، نمایش ها و صحنه های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می شوند و یا حتّی شکنجه می گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم تری آن را پذیرا شده اند.

سؤال: چرا در این ماجرا به بی گناهانی نسبت سرقت داده شد؟

پاسـخ: بنیـامین بـا آگاهی از این طرح و اتّهام، برای مانـدن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چنـد در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمانه را در میان بار گذارده «جَعَلَ» خبر نداشتند وبطور طبیعی فریاد زدند: «انّکم لسارقون»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «لا کِذبَ علی المصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند.(۱۱۳)

پیام ها:

۱- گـاهی صـحنه سازی برای کشف ماجرایی جایز است و برای مصالـح مهم تر، نسبت دادن سـرقت به بی گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد.(۱)

آیات ۷۱ تا ۷۵ «انّکم لسارقون»

۲- اگر در میان گروهی یک نفر خلافکار باشد، مردم تمام گروه را خلافکار می نامند. «انّکم لسارقون»

تفسیر سوره یوسف » آیات ۷۱ تا ۷۵

«۷۱» قَالُواْ وَ أَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ

(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده اید.

«۷۲» قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَن جَآءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ

گفتنـد: پیمـانه و جـام مخصوص شـاه را گم کرده ایم و برای هرکس آن را بیـاورد، یـک بـار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می کنم.

نکته ها:

کلمه ی «صواع» و «سـقایه» به یک معنی بکار رفته اند، پیمانه ای که هم با آن آب می خورند و هم گندم را کیل و اندازه می کنند که نشانه صرفه جویی، بهره وری و استفاده چند منظوره از یک وسیله است. «صواع»، ظرفی است که گنجایش یک صاع (حدود۳ کیلو گرم) گندم را دارد.

کلمه ی «حِمْل» به بار گفته می شود. و کلمه «حَمْل» نیز به معنای بار است، امّا باری که پنهان باشـد، مثل بارانی که در دل ابر است یا فرزندی که در شکم مادر است.(۱۱۵)

جمله ی «لمن جاء به حمل بعیر» هرکس چنین کنـد من چنان پاداش می دهم، در اصـطلاح فقهی «جُعاله» نامیـده می شود که دارای سابقه و اعتبار قانونی است.

پیام ها:

۱- برادران با جمله ی «ماذا تَفقدون» توصیه کردند که قبل از اثبات موضوع دزدی کسی را نباید متهم کرد.*

۲- جایزه تعیین کردن، از شیوه های قدیمی است. «ولمن جاء به حِمل بعیر»

۳- جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک بار شتر غلّه است. «حِمل بَعیرٍ»

۴- ضامن باید فرد معیّن ومشخّصی باشد. «و انا به زعیم»*

۵ - ضامن باید معتبر باشد. «و انا به زعیم»*

۶- ضامن گرفتن برای جلب اطمینان، سابقه تاریخی دارد. «انا به زعیمٌ»

۱- ۱۱۴) تفسیر المیزان.

«۷۳» قَالُواْ تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ

گفتند: به خدا سوگند شما می دانید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده ایم و ما هرگز سارق نبوده ایم.

نکته ها:

برادران یوسف گفتند: شما می دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده ایم، در اینکه از کجا می دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا به اهداف مسافران مطمئن شد.

پیام ها:

۱- حُسن سابقه، نشانه ای برای برائت است. «لقد علمتم»

۲- دستگاه امنیّتی مصر قوی و کارآزموده بوده است و می دانست که این غافله برای فساد نیامده اند. «لقد علمتم»*

۳- دزدی وسرقت، یکی از مصادیق فساد در زمین است. «ماجئنا لنفسد فی الارض وما کنّا سارقین »

«۷۴» قَالُواْ فَمَا جَزَ آؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ

(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟

نکته ها:

به نظر می رسد طرّاح این سؤال حضرت یوسف است، چون می داند برادران طبق مقررات وقانون منطقه کنعان ونظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

پیام ها:

۱- وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانیم. «فما جزاؤه...»

«۷۵» قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَآؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ

ص: ۸۳

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانه در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانه قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می دهیم.

پیام ها:

۱- مجازات سرقت در میان بعضی اقوام گذشته، بردگی سارق بوده است. «فهو جزاؤه» به گفته تفسیر مجمع البیان، مجازات سرقت، بردگی به مدّت یک سال بوده است.

۲- در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هرکس سارق بود برده خواهد شد. «من وجد فی رحله»

۳- با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متّهم را به حداقل کاهش دهید. «جزائه مَن وُجِد...»*

۴- دلایل باید به گونه ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. «مَن وُجد...»*

۵ - وجود یک خلافکار در جمعی دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. «مَن وُجِد فی رحله»*

۶- کیفر خلافکار در کشور بیگانه می تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور میزبان. «کذلک نجزی الظالمین»

۷- سرقت، نمونه ی بارز ستمکاری است. («ظالم» بجای «سارق») «نجزی الظالمین»

قبلی باید او در مصر می ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

پیام ها:

۱- مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود. «فبدأ باوعیتهم» (در بازرسی، اوّل به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر برادران شروع نمودند.)

۲- عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می شود. «فبدأ» (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می فرماید: او بازرسی را آغاز کرد.)

۳- بازرسی اموالِ متّهمان از سوی حاکم، مجاز است. «فبدأ باوعیتهم»

۴- فکر و ابتکار و چاره جویی، از امدادهای غیبی است. «کِدنا»

۵ – طرح های یوسف، الهامات الهی بود. «کِدنا لیوسف»

۶- حضور بنیامین نزد یوسف، به سود یوسف بود. «کذلک کِدنا لیوسف»

۷- احترام ومراعات قوانین، حتّی در نظام های غیر الهی لازم است. «ماکان لیاخذ اخاه فی دین الملک»

۸ – سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلّف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را با طرح و برنامه نگه داشت) «لیأخذ اخاه فی دین الملک»

۹- مقام های معنوی، درجات و سلسله مراتب دارد. «نرفع درجات...»

۱۰- علم و آگاهی، مایه ی برتری است. «نرفع درجات... وفوق کلّ ذی علم علیم»

۱۱- دانش بشری محدود است. «فوق کلّ ذی علم علیم»

«۷۷» قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیّت شما بدتر (از او)ست و خداوند به آنچه توصیف می کنید داناتر است.

نکته ها:

حسد در حقّ برادر، دروغگویی و اتّهام بی مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتنِ «انتم شَرّ مَکاناً» به برادران بود. یعنی وضع شما بدتر است.

پیام ها:

ص: ۸۵

۱- متّهم، یا انکار می کند و می گوید: من دزد نیستم؛ «ما کنّا سارقین» یا کار خود را توجیه می کند و می گوید: دزد بسیار است.«فقد سرق اخ له من قبل»

۲- حسود، حتّی پس از گذشت دهها سال ضربه می زند. «فقد سرق اخ له من قبل»

۳- اخلاق برادر، در برادر اثر می گذارد. «اخ له» (اخلاق مادر، در فرزند اثر دارد. بنیامین و یوسف از یک مادر بودند)

۴- آنجا که صفا نیست، اتّهام افراد زود پذیرفته می شود.«ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلّم پنداشتند.)

۵ - آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می کنند. («یسرق» فعل مضارع که برای کار دائمی است، بجای «سرق» که فعل ماضی و برای کار لحظه ای است آمده است. یعنی او همیشه این کاره بوده است.)

۶- برای رسیدن به هدف باید تهمت ها و نیش هایی را تحمّل کرد. «سرق اخ له من قبل»

۷- گاهی برای حفظ آبروی خود، به دیگران تهمت می زنند. «سرق اخ له من قبل»

۸ - جوانمردی و سعه صدر، رمز رهبری است. حضرت یوسف نسبت دزد بودنش را از برادران شنید ولی در دل پنهان کرد و به رو نیاورد. «فاسرّها یوسف»

۹- رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می شنید، ولی به خاطر مصلحت، رازداری کرد) «فاسرّها یوسف فی نفسه»

۱۰- افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم یبدها لهم»

۱۱- بر فرضِ سرقت پیمانه از سوی بنیامین، باز هم برادران دیگر از او بدتر بودند، چون آنان برادر خود یوسف را دزدیده بودند. «انتم شرّ مکاناً»

«۷۸» قَالُواْ يَآ أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن) همانا تو را ازنیکوکاران می بینیم.

نکته ها:

وقتی برادران یوسف دیدنـد نگاهداشـتن بنیامین قطعی شـد، با توجّه به تعهّـدی که به پدر سپرده بودند و سابقه ای که درباره یوسف نزد پدر داشتند، و احساس کردند برگشتن بدون بنیامین بسیار تلخ است، تقاضای خود را با روان شناسی خاصی مطرح نمودند وشروع به التماس کردند و با

ص: ۸۶

بیان های عاطفی و محرک همچون، تو عزیز و قدرتمندی، تو از نیکوکارانی، او پدری پیر و سالخورده دارد، هر کدام از ما را خواستی به جای او

بگیر، درصدد جلب بخشش او بر آمدند.

پیام ها:

۱- مقدّرات الهی، هر سنگدل و ستمگری را روزی به خاک مذلّت می نشاند. (جمله «یا ایّها العزیز...» آهنگ عجز و التماس دارد)

۲- خداوند به تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند عزّت خواهد بخشید. «یا ایّها العزیز»*

۳- فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی کند. یوسف در همه جا و همه ی شرایط، نیکوکار توصیف شد؛ جمله ی «انّا نراک من المحسنین» هم از زندانیان در دوران تلخ زندان شنید و هم از برادران در دوران عزّت و قدرت.*

«۷۹» قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذاً لَّظَالِمُونَ

(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.

نکته ها:

دقّت در کلمات یوسف علیه السلام، نشان از این دارد که نمی خواهد بنیامین را سارق معرّفی کند، لذا نمی گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می گوید: «وجدنا متاعنا عنده» متاع در بار او بود، نه آنکه قطعاً او سارق است.

اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین نگه می داشت، طرح به هم می خورد و برادران با او به عنوان یک دزد برخورد می کردند و انواع آزار و اذیّت ها را روا می داشتند و آن کس که به جای بنیامین می ماند، احساس می کرد به ناحقّ گرفتار شده است.

پیام ها:

۱- مراعات مقرّرات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتّی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. «معاذ اللّه»

۲- نیکوکار قانون شکنی نمی کند. «من المحسنین. قال معاذ اللّه...»*

۳- قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. «قال معاذ اللّه»*

۴- قضاوت، کار حسّاسی است که باید در آن به خدا پناه برد. «معاذ اللّه»*

۵ - یوسف علیه السلام در دو مکان با جمله «معاذ اللّه» به خدا پناه برد: یکی در خلوت زلیخا ویکی به هنگام قضاوت و حکم. «معاذ اللّه»*

۶- قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقرّرات را شکست.) «معاذ اللّه ان ناخذ»

۷- بی گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. «معاذ اللّه»

«۸۰» فَلَمَّا اسْتَيْئَسُواْ مِنْهُ خَلَصُواْ نَجِيّاً قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِى وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پس چون از یوسف مأیوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حقّ من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.

نکته ها:

«خَلَصوا» یعنی خود را از سایرین جدا کردند، «نجیّاً» یعنی نجوی کردند. پس «خَلَصوا نجیّاً» یعنی شورای محرمانه تشکیل دادند که چه کنند.

پیام ها:

۱- چنان استوار و قاطع باشیم که بد خواهان از ما مأیوس شوند. «فلمّا استیأسوا منه» التماس ها وخواهش ها، ما را از اجرای احکام الهی واعمال قاطعیّت باز ندارد.

۲- روزگاری همین برادران، قدرتمندانه مشورت می کردند که چگونه یوسف را از بین ببرند؛ «اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا... لا تقتلوا ... القوه...» امروز کاسه التماس در دست گرفته و مشورت و نجوی می کنند که چگونه بنیامین را آزاد نمایند. «خلصوا نجیّاً»

۳- در عدم حضور پدر مسئولیّت اعضای خانواده با برادر بزرگتر است. «قال کبیرهم»*

۴- لزوم رعایت سلسله مراتب و موقعیّت سنی در خانواده و جامعه. «قال کبیرهم»*

۵ - در حوادث تلخ و ناگوار، بزرگترها مسئول تر و شرمنده ترند. «قال کبیرهم»

۶- عهد وپیمان ها لازم الاجرا است. «اخذ علیکم موثقاً»

۷- پیمان های سخت وقراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می بندد. «اخذ علیکم موثقا»

۸ - خیانت وجنایت تا آخر عمر وجدان های سالم را آزار می دهد. «و من قبل ما فرطتهم فی یوسف»

۹- تحصّن، یکی از شیوه های قدیمی برای رسیدن به مقصود است. «فلن ابرح الارض»

ص: ۸۸

۱۰- غربت، بهتر از شرمندگی است. «فلن ابرح الارض»

۱۱- به خداوند خوش بین باشیم. «هو خیر الحاکمین»

آیات ۸۱ تا ۸۵

تفسیر سوره یوسف » آیات ۸۱ تا ۸۵

«۸۱» إرْجِعُواْ إِلَی أَبِیکُمْ فَقُولُواْ یَآ أَبَانَآ إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا کُنّا لِلْغَیْبِ حَافِظِینَ

(برادر بزرگ گفت: من اینجا می مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید، پس بگویید: ای پدر! همانا پسرت دزدی کرده و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده ایم.

پیام ها:

۱- انسان، خودخواه است. در آنجا که می خواستند به گندم بیشتر برسند، گفتند: «فارسل معنا اخانا»(۱۱۶) برادر ما را با ما روانه کن، ولی امروز که تهمت در کار است، گفتند: «ابنک» پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

۲- شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. «ما شهدنا الاّ بما علمنا»

۳- در پیمان ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش بینی نشده تبصره ای باز کرد. «و ما کنّا للغیب...»

۴- عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. «و ما کنّا للغیب حافظین»

«۸۲» وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتِی کُنَّا فِیهَا وَالْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ

(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده ایم، سؤال کن و بی شک ما راستگو هستیم.

نکته ها:

«قریه» تنها به معنای روستا نیست، بلکه به محل اجتماع و مناطق مسکونی گفته می شود؛ خواه شهر باشد یا روستا. ضمناً «واسئل القریه» به معنی سؤال از اهل قریه است.

«عیر» به کاروانی گفته می شود که مواد غذایی حمل ونقل می کند.

برادران یوسف در گفتگو با پدر، در ماجرای کشته شدن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در اینجا برای حرف خود دو دلیل آوردند؛ یکی سؤال از مردم مصر و یکی سؤال از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم. علاوه برآنکه در ماجرای قبل گفتند: «لو کنّا صادقین» و کلمه «لَو» نشانه تردید و

ص: ۸۹

دلهره و سستی است، ولی در این صحنه با کلمه «انّا» و حرف لام که در جمله «انّا لصادقون» است نشان می دهند که قطعاً راست

می گویند.

پیام ها:

۱- سابقه ی بد و دروغ، در پذیرش سخنان انسان در تمام عمر ایجاد تردید می کند. «واسئل القریه»

۲- گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدّعا می باشد. «واسئل القریه... والعیر...»

۳- امکان تبانی مجموعه ای بزرگ بر کذب، منتفی است. «و اسئل القریه... انّا لصادقون»*

«۸۳» قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.

نکته ها:

وقتی برادران، پیراهن آغشته به خون یوسف را با ظاهری غمگین و گریان حضور پدر آوردند و گفتند: یوسف را گرگ خورد. حضرت یعقوب گفت: «بل سوّلت لکم انفسکم» یعنی نفس شما این کار را در چشم شما زیبا جلوه داده است و من صبر جمیل می کنم. در اینجا نیز که دو فرزندش (بنیامین وپسر بزرگتر) از او جدا شده اند، همین جمله را تکرار می کند. شاید این سؤال مطرح شود در ماجرای یوسف برادران توطئه و خیانت کردند، ولی در

ماجرای بنیامین این مسایل نبود، پس چرا کلام یعقوب در هر دو مورد یک لحن و یک عبارت است؟ «بل سوّلت لکم انفسکم امراً فصبر جمیل»

تفسیرالمیزان اینگونه پاسخ می دهد: یعقوب می خواهد بگوید دوری این دو برادر نیز دنباله حرکت قبلی شما نسبت به یوسف است. یعنی تمام این صحنه ها، دنباله همان کار زشت شماست.

صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می گویند: «سواء علینا أَصَبرنا ام جزعنا» صبر کردن و یا

جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفّت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است.

تزیین و زیبانمایی زشتی ها، گاهی توسّط شیطان؛ «و اذ زیّن لهم الشیطان اعمالهم»(۱۱۷) گاهی به وسیله زرق وبرق دنیا؛ «اذا اخذت الارض زخرفها و ازّینت»(۱۱۸)

ص: ۹۰

و گاهی توسّط نفس انسان است. «سوّلت لکم انفسکم»

پیام ها:

۱- نفس برای توجیه گناه، کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می دهد. «سوّلت لکم انفسکم»

۲- صبر، شیوه ی مردان خداست وصبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. (۱۱۹) «فصبر جمیل»

۳- همیشه امیدوار به رحمت الهی باشیم و هرگز مأیوس نشویم. «عسی اللّه أن یاتینی بهم»

۴- یعقوب به زنده بودن سه فرزندش (یوسف، بنیامین، برادر بزرگتر) یقین داشت و به ملاقاتشان امیدوار بود. «أن یاتینی بهم جمیعا»

۵ - برای قدرت الهی، حل مشکلات تازه و کهنه، یکسان است. خداوند می تواند یوسف دیروز و برادر امروز شما را یکجا دورهم گرد آورد. «جمیعاً»

۶- مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می داند. «الحکیم»

۷- باور وتوجّه به عالمانه وحکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر وشکیبایی در حوادث دشوار وادار می کند. «فصبر جمیل، انّه هو العلیم الحکیم»

«۸۴» وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قَالَ یَآ أَسَفَی عَلَی یُوسُفَ وَ ابیُضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَالْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ

یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.

نکته ها:

کلمه «اسف» به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب بر چشم گریه، و بر زبان «یا اسفا» و در دل حزن داشت.

در روایتی از امام باقرعلیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم علیّ بن الحسین علیهما السلام بیست سال بعد از حادثه کربلا به هر مناسبتی گریه می کرد. سؤال کردند چرا این همه گریه می کنید؟ فرمود: یعقوب یازده پسر داشت یکی غائب شد، با اینکه زنده بود، از گریه چشمانش را از دست داد، ولی من در برابر چشمان خود دیدم پدر و برادرها و هفده نفر از خاندان

نبوّت شهید شدند، چگونه گریه نکنم؟

پیام ها:

۱- حسدورزی، یک عمر تحقیر به همراه دارد. حضرت یعقوب از پسران حسود خود رویگردان شد. «و تولّی عنهم»

ص: ۹۱

۲- آنها می خواستند با حذف یوسف، خودشان محبوب پدر شوند؛ «یخل لکم وجه ابیکم» ولی حسادت، قهر پدر را شامل حال آنها کرد. «تولّی عنهم»

۳- یعقوب می دانست که بر فرزند دیگر ظلم نشده است، ظلم بر یوسف رفته است. «یا اسفا علی یوسف»

۴- غصّه وگریه، گاهی موجب نابینایی می شود. «ابیضّت عیناه من الحزن»

۵ - ندبه و گریه و سوز و عشق، نیاز به شناخت دارد. (یعقوب آشنا به یوسف است که از سوز نابینا می شود.)

۶- اهمیّت مصائب، بر محور شخصیّت افراد است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می شود نه دو برادر دیگر.)

۷- گریه، غم واندوه در فراق عزیزان، جایز است. «وابیضّت عیناه من الحزن»

۸ - تحمّل انسان حدّی دارد و روزی لبریز می شود. «وابیضّت عیناه من الحزن»*

۹- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فهو کظیم»*

۱۰- گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. «فصبرٌ جمیل، یا اسفا، فهو کظیم»

«۸۵» قَالُواْ تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.

نکته ها:

«حَرَض»، به کسی گویند که عشق یا اندوه وحزن، او را فرسوده کرده باشد.

پیام ها:

۱- یوسف ها همواره باید در یادها باشند. «تفتؤا تذکر یوسف» (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می زنند و گریه می کنند.)

۲- اگر می خواهید ببینید چقدر کسی را دوست دارید، ببینید چقدر به یاد او هستید. «تفتؤا تذکر یوسف»*

۳- آن که یوسف را می شناسد، سوزی دارد که افراد عادّی آن را درک نمی کنند. «تذکر یوسف حتّی تکون حرضاً»

۴- مسایل روحی وروانی، در جسم اثر می گذارد. «حرضاً او تکون من الهالکین» (فراق می تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت. آری، حساب عاطفه پدری، از علاقه های عادّی جداست.)

۱۱۹) تفسیر نورالثقلین.

ص: ۹۲

آیات ۸۶ تا ۹۰

تفسیر سوره یوسف » آیات ۸۶ تا ۹۰

«۸۶» قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُواْ بَثِّى وَحُزْنِى إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) وحزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت می برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

نکته ها:

«بثّ» به حزن شدیدی گفته می شود که گویا شدّت آن باعث شده دارنده اش نتواند آن را بیان کند.

در قرآن نمونه هایی از انابه انبیا مطرح شده است:

حضرت آدم از کار خود به درگاه خدا ناله نمود؛ «قالا ربّنا ظلمنا انفسنا»(۱۲۰) و حضرت ایّوب از بیماری خود؛ «انّی مسّنی الضرّ»(۱۲۱) و حضرت موسی از فقر و نداری؛ «ربّ انّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر»(۱۲۲) و حضرت یعقوب از فراق فرزند. «انّما اشکوا بثّی و حزنی»

پیام ها:

۱- آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب واعصاب فشار می آورد و سلامت انسان را به مخاطره می اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیّت انسان را پایین می آورد، امّا شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. «انّما اشکوا... الی اللَّه»

۲- موحّد، درد دل خود را تنها با خدا در میان می گذارد. «انّما اشکوا... الی اللَّه»

دست حاجت چو بری، نزد خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

نعمش نامتناهی، کرمش بی پایان

هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

۳- افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می گذرند، ولی انسان ژرف نگر، آثار و حوادث را تا قیامت می بینند. «اعلم من

اللَّه ...»

۴- یعقوب به زنـده بودن یوسف و سـرآمدن فراقش و به حقایقی درباره ی خدا و صـفات او آگاه بود که بر دیگران پوشـیده بود. «اعلم من اللَّه ما لاتعلمون»

۵ - شاید «ما لا تعلمون» همان رؤیای یوسف باشد که یعقوب در آغاز آن را تعبیر کرده بود.*

ص: ۹۳

«۸۷» يَا بَنِيَّ اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَاتَأْيَسُواْ مِنْ رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَاْيسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا لْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

ای پسرانم (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.

نکته ها:

«تحسّس» جستجوی چیزی از راه حس است. «تجسّس» به جستجو کردن در مورد بدی ها و «تحسّس» به جستجو در مورد خوبی ها گفته می شود.

به تعبیر راغب، «رَوْح» و «روح» به معنای جان است، ولی «رَوح» در موارد فَرَج و رحمت به کار می رود، گویا با گشایش گره و مشکل، جان تازه ای در انسان دمیده می شود.

در تفسیر تبیان آمده است: «روح» از «ریح» است، چنانکه انسان با وزش باد احساس راحتی می کند با رحمت الهی نیز انسان شادمان می گردد.

براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است.(۱۲۳)

پیام ها:

۱- پدر نباید با فرزندانش قطع رابطه ی دائمی کند. (گرچه در آیه ۸۴ پدر از فرزندانش روی گرداند ولی در این آیه بار دیگر به آنان توجّه کرد و فرمود: ای فرزندانم). «فتولّی عنهم - یابنیّ»

۲- شناخت و کنجکاوی، نیاز به حرکت دارد. «اذهبوا فتحسّسوا»

۳- رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «اذهبوا، ولا تائیسوا»

۴- اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی شوند هم دیگران را از یأس باز می دارند. «لاتائیسوا»

۵ - یأس، نشانه کفر است. «لاییئس... الاّ القوم الکافرون» زیرا انسان مأیوس، در درون خود می گوید: قدرت خدا تمام شده است.

«۸۸» فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيْهِ قَالُواْ يَآ أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ

پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشندگان را پاداش می دهد.

نکته ها:

ص: ۹۴

«بضـاعت» به مـالی گوینـد که عنوان «بهـا» به خود بگیرد. «مُزجاه» از ریشه ی «ازجاء» به معنای طرد کردن است. از آنجایی که معمولاً فروشندگان بهای کم را برمی گردانند، «بضاعت مزجاه» گفته شده است.

برخی از مفسران گفته اند: مراد از «تصدّق علینا» درخواست بازگرداندن بنیامین است.

در روایـات آمـده است: یعقـوب نـامه ای برای یوسـف نوشت که محتوای آن تجلیـل از یوسف، بیـان قحطی کنعـان، تقاضـای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سـرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی شـناختند شگفت زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد.(۱۲۴)

پیام ها:

۱- برای یعقوب، یوسف مطرح است؛ «فتحسّسوا من یوسف» ولی برای فرزندان گندم. «فأوف لنا الکیل»

۲- تحقیر کننـدگان، روزی تحقیر می شونـد. فرزنـدانی که با غرور می گفتنـد: «نحن عصـبه» ما قوی هستیم، «سـرق اخ له من قبل» برادر ما دزد بود، «انّ ابانا لفی ضلال» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می گویند: «مسنّا و اهلنا الضرّ»

۳- برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصّی لازم است:

الف: تجلیل از کمک کننده. «ایّها العزیز»

ب: بیان حال و نیاز خود. «مسّنا و اهلنا الضّر»

ج: کمبود بودجه (فقر مالی). «بضاعه مزجاه»

د: ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فتصدّق علینا انّ اللَّه یجزی المتصدّقین»

۴- فقر و نیاز، انسان را ذلیل می کند. «مسّنا و اهلنا الضر»

آنچه شیران را کند روبَه مزاج

احتیاج است احتیاج است احتیاج

«۸۹» قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.

ص: ۹۵

نکته ها:

در یک سؤال ممکن است اهـداف گوناگونی نهفته باشـد، اهـدافی مثبت و سازنـده و یا منفی و آزاردهنـده، سؤال یوسف که پرسید آیـا می دانیـد بـا یوسف و برادرش چه کردیـد؟، ممکن است برای این باشـد که من مـاجرا را می دانم. یا اینکه ممکن است هـدف از سؤال این باشـد که کار بـدی کردیـد، توبه کنید و ممکن است هدفش تشـفّی خاطر بنیامین باشد که در جلسـه حضور دارد و ممکن است هدفش سرزنش و توبیخ و ملامت یا به رخ کشیدن عزّت خود و

یا سرزنش به اینکه با این همه جنایت چرا امید تصدّق دارید؟

در میان غرض هایی که مطرح شد، سه مورد اوّل با مقام یوسف سازگاری دارد، ولی باقی موارد، با فتوّت و کرامتی که آیات بعد از یوسف گزارش می کند، همخوانی ندارند. او علیرغم اینکه نسبت دزدی شـنید، چیزی نگفت و سرانجامِ کار به برادران گفت: «لاتثریب علیکم الیوم»

جهل، تنها به معنای ندانسـتن نیست، بلکه غلبه هوسـها نوعی بی توجّهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است چون توجّه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می خرد.

پیام ها:

۱- پرونـده خطاهـا و گناهـان روزی گشوده و مورد سؤال قرار خواهـد گرفت که آیـا می دانیـد چه کرده ایـد؟ «هل علمتم ما فعلتم»*

۲- فتوّت در آن است که جزئیّات خلاف مطرح نشود. لذا یوسف به طور سربسته پرسید: چه کردید؟ «ما فعلتم»

۳- وقتی به قدرت رسیدیم، دیگر مظلومان را فراموش نکنیم. «ما فعلتم بیوسف و اخیه»*

۴- فتوّت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. (یوسف به برادران خطاکار گفت: کارهای شما در زمان بی توجّهی شما بوده نه اکنون.) «اذ انتم جاهلون»

«۹۰» قَالُواْ أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَاْ یُوسُفُ وَهَذَآ أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَآ إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَیَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ

گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا وصبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

نکته ها:

هر چـه زمـان می گـذشت، برادران مبهـوت تر شدنـد کـه چرا عزیز مصـر در برابر نـامه ی پـدرشان گریه کرد!؟ عزیز از کجا ماجرای یوسف را می داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او

یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگی چه می کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤالِ آیا تو یوسفی، شکستند.

در اینجا چه صحنه ای پیش آمد؟ و کدام نقاش می تواند شرمندگی و شادی و گریه و در آغوش کشیدن را تصویر کند؟ خدا می داند و بس.

باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا ـ برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می شد. با خود می گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اوّل برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می داند؟ نکند دیگر به ما غلّه ندهد؟ وقتی این هیجانات در روح آنها اوج گرفت،

پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله.

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا در حضرت قائم علیه السلام سنّتی از یوسف است؛ مردم او را نمی شناسند تا اینکه خدا اذن دهد خود را معرّفی کند.(۱)

آیات ۹۱ تا ۹۵

پیام ها:

۱- گذشت زمان و حوادث تلخ وشیرین، رابطه و شناخت ها را تغییر می دهد. به گونه ای که برادر را نمی شناسد. «انک لأنت یوسف»

۲- اولیای خدا، همه ی نعمت ها را از او می دانند. «مَنّ اللّه علینا»

۳- اجر صبر و تقوا، در دنیا نیز داده می شود. «انا یوسف... مَن یّتق و یصبر...»*

۴- کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت ها، شهوت ها، تحقیرها، زندان ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. «مَن یتّق و یصبر...»

۵ - از حساس ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار خود شرمنده وآماده پذیرش سخن یوسف اند، او می گوید: «مَن یتّق ویصبر ...»)

۶- لطف خداوند، حکیمانه وبر طبق ملاک ها ومعیارها است. «من یتّق و یصبر فانّ اللّه...»

۷- صبر وتقوا، زمینه عزّت است. «مَن یتّق و یصبر فانّ اللّه لایضیع...»

۸ - تقوا و صبر از ویژگی های محسنان است. «من یتّق و یصبر فانّ اللّه لا یضیع اجر المحسنین»*

تفسیر سوره یوسف » آیات ۹۱ تا ۹۵

«۹۱» قَالُواْ تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ

(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً ما خطاکار بوده ایم.

ص: ۹۷

۱- ۱۲۵) بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

نکته ها:

«ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکّر غلط «نحن عصبه»، دست به کار غلطی زدنـد و گفتنـد: او را به چـاه افکنیـد؛ «القوه فی غیـابت الجب». خداونـد آنهـا را در تنگنا گـذاشت تا جایی که برای سـیر کردن شـکم التماس کننـد؛ «مسّنا و اهلنا الضّر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «کنّا لخاطئین» سـپس آن تفکّر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیّت شد که قدرت حکیمانه خداوند تو

را بر ما برتری داد. «لقد آثرک اللّه علینا»

برادران یوسف چند بار به صیغه «تاللّه» قسم یاد کرده اند:

۱- «تاللّه لقـد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض» به خدا سوگند شـما خود می دانید که ما برای فساد و سـرقت به سـرزمین شـما نیامده ایم.

۲- «تاللّه تفتوء تذکر یوسف» به پدر گفتند: به خدا سوگند تو دائماً یوسف یوسف می کنی.

۳- «تاللّه انک لفی ضلالک القدیم» پدرجان به خدا سوگند تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده ای.

۴- «تاللّه لقد آثرک اللّه علینا» به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

پیام ها:

۱- اگر از روی حسادت به برتری و کمالات دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلّت به آنها اقرار خواهیم کرد. «لقد آثرک اللّه علینا»

۲- در برابر اراده خدا، نمی توان ایستادگی کرد. «آثرک اللّه علینا»

۳- در روز توانایی، به گونه ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. «و نحن عصبه... و ان کنّا لخاطئین»*

۴- اعتراف به خطا، زمینه ای برا دریافت عفو و بخشش است. «ان کنّا لخاطئین»

«۹۲» قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است.

نکته ها:

«تثریب» به معنای توبیخ، گناه شمردن و ملامت زیاد است.

روز فتح مکّه مشرکان به کعبه پناه بردند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: امروز کلام

ص: ۹۸

من همان کلام یوسف است؛ «لا تثریب علیکم الیوم» عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده ام.(۱۲۶)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اذا قدرتَ علی عدوّک فاجعل العفو عنه شکراً للقدره علیه»(۱۲۷) هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.

در حدیث می خوانیم: دل جوان رقیق تر است و پس از تلاوت این آیه فرمودند: یوسف چون نسبت به پدر و برادران خود جوان تر بود، فوری برادران را بخشید.(۱۲۸)

پیام ها:

۱- سعه صدر، ابزار و وسیله ی ریاست است. «لا ـ تثریب علیکم الیوم» آری کسی که تمام ظلم های برادران را یکجا می بخشد، سزاوار ریاست است.

۲- همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیریم و او را خجل نکنیم. «انّا کنّا خاطئین. قال لاتثریب علیکم»

۳- گذشت خود را به همه اعلام کنیم تا دیگران هم سرزنش نکنند. «لاتثریب علیکم»

۴- یوسف علیه السلام به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم. «لاتثریب...»*

۵ - عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیای خداست. «لاتثریب علیکم الیوم»

۶- فتوّت را از یوسف بیاموزیم که هم حقّ خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می کند. «لا ـ تثریب ... یغفر اللّه»

۷- آنجا که بنده می بخشد از خداوند که ارحم الراحمین است چه انتظاری جز عفو داریم. «یغفر اللّه لکم»

۸ - بخشیدن شرمندگان، سیره ی الهی است. (یغفر در قالب مضارع آمده است.)

۹- عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده اند، می شود. «و هو ارحم الرّاحمین»

۱۰- عفو و گذشت از خطاکاران، زمینه ساز جلب مغفرت الهی است. «لا تثریب علیکم... یغفر اللّه لکم و...»

۱۱- توصیف خداوند به مغفرت و رحمت، (مانند «ارحم الرّاحمین») از آداب دعا و استغفار است.

«۹۳» إِذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ

(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

نکته ها:

در داستان حضرت یوسف، پیراهن او در چند جا مطرح شده است؛

الف: «و جاؤا علی قمیصه بدم کذب» برادران، پیراهن یوسف را با خون دروغین آغشته کرده و نزد پدر بردند که گرگ یوسف را خورد.

ب: «قدّ قمیصه من دبر» پیراهن از پشت پاره وسبب کشف جرم و مجرم شد.

ج: «اذهبوا بقمیصی» پیراهن موجب شفای یعقوب نابینا می شود.

اگر پیراهنی که جوار یوسف است نابینا را بینا می کند، پس در تبرک به مرقد و صحن و سرا و درب و دیوار و پارچه و هر چیز دیگری که در جوار اولیای خدا باشد، امید شفا هست.

تا اینجا مرحله شناسایی یوسف، عذرخواهی از او وعفو وگذشت یوسف و طلب عفو الهی، طی شده است، ولی هنوز نابینایی پدر که از آثار جرم برادران است، وجود دارد. در این آیه راه حل این مشکل ارائه می شود.

ضمناً در روایت آمده است که یوسف گفت: کسی پیراهن مرا برای پدر ببرد که پیراهن خونی مرا پیش او برده بود تا همانگونه که پدر را دل آزرده کرده با این پیراهن دلشاد سازد.

در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می نشاند و آنها احساس شرمندگی می کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمنده می کند!. یوسف پاسخ داد: امّا من افتخار می کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می دیدند، می گفتند: «سبحان من بلّغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ» منزّه است خدایی که برده ی بیست درهمی را به

عزّت رساند. امّا امروز وجود شما برای من عزّت است. حالا مردم می دانند که من برده و بی اصل و نسب نبوده ام. من برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته ام، ولی غریب افتاده بودم.(۱۲۹) (اللّه اکبر از این فتوّت و جوانمردی)

نقل شده است مرحوم آیت اللّه العظمی شیخ عبدالکریم حایری یزدی که برای معالجه از اراک به سمت تهران حرکت کرده بود، شبی را در قم ماند. مردم از ایشان تقاضا کردند که حوزه علمیه را از اراک به قم منتقل کند، چون قم حرم اهل بیت علیهم السلام و مدفن حضرت معصومه علیها السلام است. ایشان استخاره کردند و این آیه آمد: «و اتونی باهلکم اجمعین» اشاره به اینکه همان گونه که یوسف به برادران گفت: تمام

فامیل را به پایتخت بیاورید، شما نیز حوزه علمیه اراک را به قم منتقل کنید. ایشان نیز چنین کردند.

ص: ۱۰۰

پیام ها:

۱- تبرّک به اشیائی که مربوط به اولیای خداست، جایز است. «اذهبوا بقمیصی» (پیراهن یوسف، چشم نابینایی را بینا می کند.)

۲- کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتّی لباسش نیز از مقدسات می شود. «بقمیصی»

۳- تنها دیدن اشیای مقدّس برای تبرّک کافی نیست، باید آن را لمس کرد. «القوه علی وجه ابی»*

۴- حزن و شادی در نور چشم اثر دارد. «و ابیضّت عیناه من الحزن ... یأت بصیراً» شاید به همین دلیل فرزند خوب را «قرهالعین» نامیده اند. (البتّه اگر نخواهیم از بُعد معجزه بررسی کنیم.)

۵ – وصال، دل پیر را زنده و دیده نابینا را بینا می کند. «فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً»*

۶- در معجزه وکرامت، سن وسال شرط نیست. (پیراهن فرزند، چشمان پدر را بینا می کند.)

۷- خداوند آنچه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او قرار داد. (پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی)*

۸ – فرزندان متمکن، بستگان ضعیف مخصوصاً والدین سالمند را تحت پوشش ببرند. «و اتونی باهلکم اجمعین»

۹- شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. «واتونی باهلکم اجمعین» (صله ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند.)

۱۰- رسیدگی به بستگان (با حفظ حقوق سایر مردم)، لازم است. «اتونی باهلکم»

۱۱- تغییر مسکن و هجرت، آثار زیادی دارد از جمله: خاطرات غم انگیز را دگرگون می کند. «و اتونی باهلکم اجمعین»

۱۲- افراد خانواده و بستگان نزدیک در صورت امکان نزدیک هم و در کنار هم زندگی کنند. «و اتونی باهلکم اجمعین»*

۱۳- جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمّل نکردند و او را در چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده هایشان را دعوت کرد. «و اتونی باهلکم اجمعین»*

۱۴- با خویشان هر چند خطاکار باشند نباید قطع رابطه کرد. «و اتونی باهلکم اجمعین»*

۱۵- برای کسانی که زجر کشیده اند باید به فکر رفاه بود. «اجمعین» رنج فراق یعقوب سپس آرامش وصال یوسف.

۱۶- بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. «اجمعین»

«۹۴» وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّى لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَآ أَن تُفَنِّدُونِ

ص: ۱۰۱

و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می یابم، البتّه اگر مرا کم خرد ندانید.

نکته ها:

«فَصلت» یعنی فاصله گرفت. «فَصِلت العیر» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «تُفنّدون» از ریشه «فَنَد» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت است.

یعقوب نگران بود که اطرافیانش نسبت بی خردی به او دهند و فرمود: «لولا أن تفنّدون»، ولی با کمال تأسّف اطرافیان و بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله این نسبت را به حضرت دادند، آنجا که در آستانه رحلت فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و ثبت شود که اگر به آن عمل کنید، هرگز گمراه نشوید! یکی گفت: «اِنّ الرجلَ لیهجر»(۱۳۰) پیامبر هذیان می گوید! و نگذاشتند چیزی نوشته شود.

سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می کند؟ «اِنّی لاجد ریح یوسف»

پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیا، وحی را درک می کنند و ما آن را درک نمی کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی یابیم.

مگر در آستانه ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم صلی الله علیه وآله از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری ها را دیدم؟ امّا بعضی از افراد ضعیف الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می کند، ولی با هر ضربه و جرقّه ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می دهد!

شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه ای از یوسف باشد.

این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده وبه عنوان یک مسئله مسلّم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله ای در گوشه ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه ای دیگر از جهان آن را درمی یابد.

شخصی از امام باقرعلیه السلام سؤال کرد: گاهی بدون جهت مرا غم فرا می گیرد، به نوعی که اطرافیان می فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه ی تلخی برای یکی از آنان اتّفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه ای دیگر غمناک می شود.(۱۳۱)

در شرح نهج البلاغه مرحوم خویی آمده است: برای امام معصوم، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می بیند وگاهی نیز مثل مردم عادی است.

زمصرش بوی پیراهن شنیدی

ص: ۱۰۲

چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت: احوال ما برق جهان است

گهی پیدا و دیگر دم، نهان است

گهی بر طارم اَعلی نشینیم

گهی تا پشت پای خود، نبینیم

اگر استشمام بوی حضرت یوسف را مربوط به قوای شامّه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می کند.

در ایّام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی قدس سره در جبهه های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیهاللّه اشرفی اصفهانی که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم بن عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!.

آری، کسی که نود سال در علم وتقوی وزهد وتهجّد بوده، می تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد!.(۱۳۲)

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لکن هر شامّه ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لکن هر رادیویی تمام آنها را نمی گیرد.

پیام ها:

۱- انسان، با صفای باطن می تواند حقایق معنوی را درک کند. «انّی لَاجد ریح یوسف» ولی درک حقایق محدود است، اینگونه نیست که آنان در هر مکان و زمان بتوانند هرچه را دریابند و لذا بوی پیراهن را بعد از فاصله کاروان دریافت نمود. «فصلت العیر»

۲- اگر حقایقی را درک نمی کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. «لولا أن تفندون» حضرت یعقوب فرمود: اگر مرا کم خرد نپندارید.

۳- همه ی مردم ظرفیّت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی خردی به گوینده می دهند. «لولا أن تفنّدون»*

۴- زندگانی عالمان در میان نادانان، رنج آور ومشکل است. «لولا أن تفنّدون»

«۹۵» قَالُواْ تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ

(به او) گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.

نکته ها:

در آیه ۸ این سوره خواندیم که برادران در حقّ پدر خود گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین» پدرمان به خاطر علاقه بی جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: «ضلالک القدیم»، یعنی هنوز در آن خطای پیشین به سر می برد.

افراد عادّی نباید اولیای خدا را با فهم خود بسنجند و حکم کنند که این شدنی است یا نشدنی. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «النّاس اعداء ما جهلوا»(۱)

آیات ۹۶ تا ۱۰۰

تفسیر سوره یوسف » آیات ۹۶ تا ۱۰۰

«۹۶» فَلَمَّآ أَن جَآءَ الْبَشِیرُ أَلْقَاهُ علَی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم: همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می دانم که شما نمی دانید.

نکته ها:

اگر مراد از سفید شدن چشم «وابیضت عیناه»؛ کم نور شدن باشد، «بصیراً» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره ی انسان مؤثّر است. امّا اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فارتدّ بصیراً» بر می آید، یک معجزه و توسّل است که قرآن آنرا اثبات می کند.مردم همین که خود نمی دانند با هر دانایی مخالفت می کنند.

پیام ها:

۱- حضرت یعقوب ویوسف علیهما السلام برای خبرهای شگفت خود قسم نخوردند؛ ولی برادران در عرصه های مختلف قسم خوردند، در آیه ۷۳، ۸۵، ۹۱ و ۹۵، برادران سوگند یاد کردند. آری، باید همچون انبیا حتّی المقدور از سوگند دوری کرد. «قالوا تاللّه»*

۲- کار نیکان را قیاس از خود مگیر. «انّکَ لفی ضـلالکَ» (نسـبت گمراهی به پدر، ناشـی از قیاس وسـنجیدن درک او با فهم خود بود.)

۳- یعقوب در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش اظهار می کرد و به همین دلیل به او می گفتند که باز همان انحرافات گذشته را داری. «انّکَ لفی ضلالکَ القدیم»

ص: ۱۰۴

۱- ۱۳۳) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را برای پدر می آورند.

پیام ها:

۱- سرچشمه علم انبیا، علم الهی است. «أعلم من اللّه...»

۲- انبیای الهی به وعده های خدا اطمینان دارند. «ألَم أقل...» (یعنی به شما نگفتم مأیوس نشوید، باز به مصر بروید و به دنبال یوسف باشید.)

۳- یعقوب بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت. «ألم أقل لکم»

۴- فرزند ناصالح باعث کوری پدر وفرزند صالح موجب بینایی او می شود. «ابیضّت عیناه... فارتدّ»*

۵ – اراده ی الهی، بر قوانین طبیعی حاکم است. «فارتدّ بصیراً»

۶- لباس و متعلّقات اولیای خدا، می تواند منشأ اثر باشد. «القاه علی وجهه فارتدّ بصیراً»

۷- چه بسا امری که مکروه شمرده می شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی گناهی چون یوسف و حاکمیّت او، وصال یعقوب وکنترل قحطی شد. «انّی اعلم من اللّه مالاتعلمون»*

«۹۷» قَالُواْ يَآ أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلبِ آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم.

«۹۸» قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می کنم، براستی که او، خود آمرزنده وبسیار مهربان است.

نکته ها:

فرزندان یعقوب موحّد بودند وبه مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا ابانا استغفر لنا» آنچه به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.

برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.

برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته است، روز حیرت که در فکر چاره اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا در جهان آخرت.

ص: ۱۰۵

کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین» بعد از توجّه به اشتباه می گویند: «انّا کنّا خاطئین»

در تفسیر مجمع البیان و اطیب البیان آمده است که حضرت یعقوب در انتظار شب جمعه یا سحر بود تا برای فرزندانش دعا کند و لذا کلمه «سوف» بکار برد و فرمود: «سَوفَ استغفر لکم» یعنی در آینده برای شما طلب بخشش خواهم کرد.

پیام ها:

۱- ظلم، مایه ی ذلّت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلّت یوسف بود و امروز به عکس شد. «یا ابانا استغفر لنا»

۲- برای آمرزش گناهان، توسّل به اولیای خداوند جایز است. «یا ابانا استغفر لنا»

۳- دعای پدر تأثیر ویژه ای دارد. «یا ابانا استغفر لنا»*

۴- برای توبه هیچگاه دیر نیست. «استغفر لنا»*

۵ - اعتراف به گناه و خطا زمینه آمرزش است. «انّا کنّا خاطئین»*

۶- برای دعا، ساعات خاصّی اولویّت دارد. «قال سوف استغفر لکم»

۷- پدر نباید کینه توز باشد ولغزش فرزندان را در دل نگهدارد. «استغفر لکم»

۸ - به هنگام اقرار خلافکار، او را ملامت نکنیم. هنگامی که گفتند: «انّا کنّا خاطئین» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سوف استغفر لکم»

۸ - گناهکار را به مغفرت الهی امیدوار کنیم. «قال سوف استغفر لکم ربّی»*

۹- در استجابت دعا و توسّل به اولیای الهی صبور باشیم. «سوف استغفر لکم»*

۱۰- حضرت یعقوب از حقّ خویش گذشت و برای حقّ الهی وعده دعا به فرزندان داد. «استغفر لکم ربّی»*

۱۱- لطف خداوند، شامل بزرگ ترین گناه و گناهکاران نیز می شود. «هو الغفور الرّحیم» با اینکه دو نفر از پیامبران الهی مورد آزار و اذیّت چندین ساله قرار گرفته اند، باز امید بخشایش از او می رود.

«۹۹» فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَى يُوسُفَ ءَاوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُواْ مِصْرَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ

پس چون (پـدر ومادر وبرادران) بر یوسف وارد شدنـد، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با أمن و امان داخل مصر شوید.

نکته ها:

نمی دانم این فراز از داستان را چگونه بنویسم! یوسف برای استقبال از والـدین خود، در بیرون شـهر خیمه ای زده وبه انتظـار ایستاده بود تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند؛ «فلمّا دخلوا علی

یوسف... ادخلوا مصر» به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف، خود را برای سفر آماده می کردند، شور و غوغا در کنعان بود.

مردم می دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر وپسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غلّه آنها را نیز حمایت کرده است. با چه شوق و شور و عشقی می توان این قصه را نوشت و تمام نمود!.

از کلمه ی «اَبَوَیه» معلوم می شود که مادر یوسف نیز زنده بوده است، ولی سؤالی که خودم نیز به جواب آن پی نبرده ام این است که چرا در سرتاسر داستان نامی از گریه، سوز وناله های مادرش مطرح نشده و این موضوع مسکوت مانده است؟

در روایات آمده که یعقوب با اصرار وسوگند از یوسف خواست تا ماجرای خود را بازگو کند. وقتی یوسف شروع به بازگو کردن داستان خود کرد که برادران مرا لب چاه برده و با تهدید پیراهنم را کندند، یعقوب بی هوش شد. چون به هوش آمد، درخواست کرد که ادامه دهد، ولی یوسف گفت: پدر تو را به حقّ ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام مرا از نقل داستان معاف کن! یعقوب پذیرفت.(۱۳۴)

پیام ها:

۱- استقبال در بیرون شهر، کار نیکویی است. از جمله «فلمّا دخلوا علی یوسف» استفاده می شود مراسم استقبال از یعقوب در بیرون شهر بود و یوسف و همراهان در آنجا خیمه زده بودند و همین که کاروان رسید یوسف گفت: «اُدخلوا مصر...»

۲- پست ومقام ما را از احترام به والدین غافل نکند. «اُدخلوا مصر...»

۳- حتّی اگر شخص اوّل کشور نیز خواست از امنیّت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجّه به لطف خداوند داشته باشد. «ان شاء اللّٰه» زیرا تا خدا نخواهد، امنیّتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند از طریق صیحه ای که صبحگاهان رسید، امنیّت آنان را به هم زد. «وکانوا ینحتون من الجبال بیوتاً آمنین فاخذتهم الصیحه مصبحین»(۱۳۵)

۴- در انتخاب محلّ سکونت، از مهم ترین مسائل، امنیّت است. «آمنین»

«۱۰۰» وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً و قَالَ يَآ أَبَتِ هَـٰذَا تَأْوِيلُ رُءَيَاىَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّى حَقّاً وَ قَدْ أَحْسَنَ بِى إِذْ أَخْرَجَنِى مِنَ السِّجْنِ وَ جَآءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِّن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَـٰانُ بَيْنِى وَ بَيْنَ إِخْوَتِى إِنَّ رَبِّى لَطِيفٌ لِّمَا يَشَآءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

و پدر ومادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.

نکته ها:

«عرش» به تختی می گویند که سلطان روی آن می نشیند. «خَرّوا» به زمین افتادن، «بَدْو» به بادیه و صحرا و «نزغ» به ورود در کاری به قصد فساد معنا شده است.

«لطیف» از اسم های خداوند است، یعنی قدرت او در لابلای کارهای پیچیده نیز نفوذ می کند. و تناسب آن با این آیه در این است که در زندگی یوسف گره های کوری بود که فقط قدرت خداوند در آنها نفوذ کرده و آنها را باز نمود.

یوسف مثل کعبه شد و پدر و مادر وبرادران رو به او، به عنوان کرامت او، برای خدا سجده کردند. «خرّوا له سجداً» و اگر این سجده برای غیر خدا و شرک بود، حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام که دو پیامبر خدایند شاهد چنین منکری نمی شدند.

شاید هم این سجده، نشانه ی تواضع بوده، نه پرستش که در این صورت سجده بر یوسف بوده و اشکالی نداشته است.

همان گونه که حضرت یعقوب در اوّل داستان به یوسف گفت: «اِنّ الشیطان للانسان عدوّ مبین» یوسف نیز در پایان می گوید: «مِن بعد ان نَزغ الشَّیطان بَینی و بین اخوَتی».*

حضرت یعقوب در آغاز داستان به یوسف علیه السلام گفت: «انّ ربّک علیم حکیم» (آیه ۶) و در پایان نیز یوسف علیه السلام گفت: «انه هو العلیم الحکیم» که از جهاتی قابل توجّه است.*

پیام ها:

۱- در هر مقامی هستید والدین خود را بر خود برتر بدانیم. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.

۲- انبیا هم بر تخت حکومت نشسته اند. «علی العرش»

۳- احترام به حاکمان برحقّ وتواضع در برابر آنان لازم است. «خرّوا له سجداً»

۴- سجده ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد. «رأیتهم لی ساجدین - خرّوا له سجّداً»

ص: ۱۰۸

۵ – خداونـد، حلیم است. گاهی اجابت دعایی یا تعبیر خوابی را بعد از سالیان طولانی واقع می گرداند. «هذا تأویل رؤیای من قبل»

۶– به واقعیّت رساندن طرحها، کار خداوند است. «قد جعلها ربّی حقّاً» آری یوسف از پایداری و صبر خود سـخنی نمی گوید و همه را کار خدا می داند.

۷– خواب اولیای خدا، حقّ است. «جعلها ربّی حقّاً»

۸ – در برخورد بـا واسـطه هـا و ابزار و وسایل، همیشه خـدا را اصل و ناظر بـدانیم. با آنکه در زنـدگی یوسف اسـباب و عللی دست به هم دادنـد که او به این مقـام رسـید، ولی بـاز می فرمایـد: «قـد احسن بی» یعنی ای خـدا بود که به من لطف و احسـان نمود.

۹– در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی های گذشـته چیزی نگوییم. «احسن بی اذ اخرجنی من السـجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی ها. او از چاه و زندان و تهمت سخنی نگفت بلکه از رهایی از زندان سخن گفت.

۱۰– با فتوّت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف علیه السلام بیرون آمدن از زندان را مطرح می کند، امّا از بیرون آمدن از چاه سخن نمی گوید مبادا که برادران شرمنده شوند.) «اذ اخرجنی من السجن»

۱۱– جـوانمرد و بـا فتوّت باشـیم، نه اهـل عقـده و انتقـام. یوسف می گویـد: «نزغ الشـیطان بینی و بین اخوتی» شـیطان آنـان را وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.

۱۲– اولیای الهی، ورود به زنـدان و خروج از زنـدان را در مـدار توحیـد و ربوبیّت می داننـد. «ربّ السّـجن احب» آیات قبل و «احسن بی ربّی اذ اخرجنی من السجن»

۱۳– پایان سختی ها، گشایش است. «اخرجنی من السّجن»

۱۴– بادیه نشینی، یک ضرورت است نه یک ارزش. لذا در آیه تغییر زندگی از بادیه نشینی به شهر نشینی یک نعمت شمرده شده است. « وقد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم من البدو»

۱۵– زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف الهی است. «قد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم»

۱۶– در زمان حضرت یوسف، مصر دارای تمدّن شهرنشینی؛ ولی کنعان سرزمینی عشایری بوده است. «جاء بکم من البدو»*

۱۷– برای پیشرفت و زندگی بهتر، حرکت و سفر لازم است. «جاء بکم من البدو»*

۱۸– مخلَص همه چیز را از خـدا می بینـد و از حوادث گله نمی کنـد. (در این آیه کلمـات «جعلها ربّی، احسن بی، اخرجنی و جاء بکم»، همه سخن از الطاف الهی است)*

۱۹- برادران و اعضای یک خانواده، بایـد بداننـد شـیطان به دنبال اختلاف میان آنهاست. «من بعد أن نزغ الشـیطان بینی و بین اخوتی»

ص: ۱۰۹

۲۰- خود را برتر ندانیم. «بینی وبین اخوتی» یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می گوید شیطان بین من و آنهارا... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می دهد.

۲۱- کارهای خداوند، همراه با رفق، مدارا و لطف است. «انّ ربّی لطیف»

۲۲- همه حوادث تلخ وشیرین براساس علم وحکمت الهی صورت می گیرد. «العلیم الحکیم»

ص: ۱۱۰

بـه یوسـف، علم تعـبیر خـواب؛ «علّمتنی من تأویـل الاحـادیث» و به پیـامبر اسـلام علـوم اوّلین و آخرین. «و علّمـک مـا لم تکن تعلم»(۱۴۲)

پیام ها:

۱- اعطای حکومت، از شئون ربوبیّت الهی است. «ربّ قد آتیتنی من الملک»

۲- حکومت را نتیجه ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده ی خداوند عامل اصلی است. «آتیتنی»

۳- آنچه خدا به نیکان بدهد یا از آنان بگیرد، برای تربیت آنان است. «ربّ قد آتیتنی، ربّ السجن احب»

۴- حکومت، حقّ دانشمندان است نه بی سوادان. «آتیتنی... علمّتنی» دانش یوسف وسیله حاکمیّت او شد.

۵ - در هر موقعیّت وحالی، خود را به خداوند بسپاریم. «انت ولیّ فی الدنیا والاخره»

۶- قـدرت و حکـومت و سـیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداونـد لطف کنـد. «توفّنی مسـلماً» (یوسف در چـاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید دعای او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم.)

۷- بنـدگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرگ وقیامت و سـرانجام کار خود هسـتند. «توفّنی مسـلماً و الحقنی بالصالحین» (همـان گـونه کـه همسـر فرعـون در کـاخ فرعـون بـه فکر قیـامت بـود و می گفـت: «ربّ ابن لی عنـدک بیتـاً فی الجنّه»(۱۴۳) پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.)

۸ - عظمت خداوند تنها به خاطر نعمت هایی که به ما ارزانی داشته نیست، بلکه او به وجود آورنده ی کلّ هستی است. «فاطر السموات والارض»

۹- افتخـار یوسف آن نیست که حـاکم بر مردم است، افتخـارش آن است که خداونـد حاکم بر اوست. «انت ولیّ فی الـدنیا و الاخره»

۱۰- حسن عاقبت وپایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیا برای حسن عاقبت دعا می کردند؛ «توفّنی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار.(۱۴۴)

۱۱- در دعا، اوّل از نعمت های الهی یاد کنیم؛ «ربّ قد آتیتنی» بعد درخواست خود را مطرح کنیم. «توفّنی مسلماً»

۱۲- چون به قدرت رسیدیم، مناجات با خدا را از یاد نبریم. «ربّ قد آتیتنی...»

۱۳- حضرت یوسف علیه السلام در شور انگیزترین لحظات متوجّه خدا شده و با او مناجات می کند. «ربّ قد آتیتنی...»*

۱۴- علم و دانش در حکمرانی صحیح و عادلانه نقش مهمّی دارد. «آتیتنی من الملک و علّمتنی»*

۱۵- در دعاها ومناجات ها تنها به فکر دنیا ومسائل مادی نباشیم. «فی الدنیا والاخره»

۱۶- حاکمیّت انسان محدود است، «آتیتنی من الملک» امّا حکومت الهی بر همه ی هستی است. «فاطر السموات و الارض» علم انسان محدود و ناچیز، «من تأویل الاحادیث...» امّا سرچشمه علم خداوند است. «علّمتنی»

۱۷- خدایی که خالق آسمان ها و زمین است می تواند کسی را از لابلای تمام سختی ها نجات داده و او را به بالاترین درجه ها برساند. «ربّ قد آتیتنی من الملک... فاطر السموات...»*

۱۸- به ایمان فعلی خود مغرور نشویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. «توفّنی مسلماً»*

۱۹- نهایت ایمان، تسلیم در برابر خداوند است. «توفّنی مسلماً»*

۲۰- حسن عاقبت یا فرجام نیک، بهترین نعمتی است که خداوند به بندگانش عطا می کند. «توفّنی مسلماً»*

۲۱- با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحین»

۲۲- انسان های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می خواهند. «الحقنی بالصالحین»*

۲۳- صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) «الحقنی بالصالحین»*

سیمای یوسف (ویژگی های یک رهبر موفّق)

در پایان داستان حضرت یوسف، سیمایی از آن را مرور می کنیم:

۱- توجّه کامل به خداوند در تلخی ها: «ربّ السجن احبّ ...» در شادی ها و شیرینی ها: «ربّ قد آتیتنی من الملک»

۲- رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: «انّی ترکت ملّه قوم لایؤمنون باللّه و هم بالاخره کافرون»

۳- پی گیری راه مستقیم پیشگامان: «واتبعت ملّه آبائی ابراهیم... و الحقنی بالصالحین»

۴- پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: «توفّنی مسلماً»

۵ - وقار در برابر رقبا: «احبّ الی ابینا منّا»

۶- صبر دربرابر حوادث ومرارت ها: «یجعلوه فی غیابت الجُبّ، اراد باهلک سوء»

۷- پاکدامنی و ترجیح تقوی بر رفاه: «معاذ اللّه، ربّ السّجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی»

ص: ۱۱۲

۸ – کتمان در برابر بیگانگان: «و شروه بثمن بخس»

۹– علم وافر: «علّمتنی من تأویل الاحادیث – انّی حفیظ علیم...»

۱۰– بیان رسا و فصیح: «فلمّا کلمّه قال انّک الیوم لدینا مکین»

۱۱– اصالت خانوادگی: «آبائی ابراهیم و اسحاق ...»

۱۲– مدارا با مخالفان فکری: «یا صاحبی السّجن»

۱۳– اخلاص: «کان من المخلصین»

۱۴– سوز و علاقه به هدایت دیگران: «ءارباب متفرّقون خیر ام اللّه الواحد»

۱۵– قدرت طراحی وابتکار: «جعل السقایه، ائتونی باخ لکم، فذروه فی سنبله،...»

۱۶– تواضع و فروتنی: «رفع ابویه علی العرش»

۱۷– عفو و اغماض: «لا تثریب علیکم»

۱۸– فتوّت و جوانمردی: «نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی»

۱۹– امانتداری: «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم»

۲۰– مهمان نوازی: «انا خیر المنزلین»

«۱۰۲» ذَ لِکَ مِنْ أَنبَآءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ أَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ

(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متّفق شدند و نیرنگ می نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است.)

پیام ها:

۱– انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می شوند. «ذلک من انباء الغیب...»

۲- انبیا، تمام اخبار غیبی را نمی دانند. «من انباء الغیب»

۳- آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم «امرهم» نه اجماع آنان «اجمعوا» ونه نقشه وتوطئه «یمکرون» اثری ندارد.

۴- در حوادث پی درپی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. «اَجمعوا أمرهم و هم یمکرون»

«۱۰۳» وَمَآ أَکْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ

ص: ۱۱۳

(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

نکته ها:

کلمه ی «حرص» به معنای علاقه شدید به چیزی وتلاش برای دستیابی به آن است.

پیام ها:

۱- بارها اکثریّت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته اند. «و ما اکثر الناس... بمؤمنین»

۲- پیامبران نسبت به هدایت دیگران، سوز و اشتیاق دارند.«حَرصتَ»

۳- هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می ورزید) «حرصتَ»*

۴- کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریّت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. «ما اکثر الناس... بمؤمنین»*

۵ - ایمان نیاوردن اکثریّت مردم، به خاطر کوتاهی پیامبران نیست، بلکه نتیجه ی اختیار وآزادی خود انسان ها است که نخواسته اند ایمان بیاورند. «ما اکثر النّاس ولو حرصت بمؤمنین»

«۱۰۴» وَ مَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

و تو بر این (وظیفه ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.

نکته ها:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می کند. در سوره طور آیه ۴۰ می خوانیم: «ام تسئلهم اجراً فهم من مغرمٍ مثقلون» مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد. اگر در آیه دیگر می بینیم که مزد رسالت را مودّت اهل قربی می داند، «الاّ المودّه فی

القُربی»(۱۴۵) برای آن است که پیروی و تبعیّت اهل بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می خوانیم: «قل و ما سئلتکم من اجر فهو لکم»(۱۴۶) آری کسی که اهل بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می کند واطاعت از

آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور آیات، نعمات و صفات الهی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور عوامل سقوط و عزّت جوامع است.

یادآور صحنه های قیامت است.

یادآور عظمت هستی است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیّت های تاریخ ساز است.

معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که بایـد آنرا فرا گرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم ومعرفتی گفته می شود که در ذهن حاضر باشد واز آن غفلت نشود.

پیام ها:

۱- مبلّغ نباید از مردم توقعی داشته باشد، همانگونه که پیامبران چنین بودند. «و ما تسئلهم علیه من اجر»

۲- آنچه زشت است درخواست پاداش در قبال هدایت مردم است، نه دریافت آن. «تسئل»

۳- معارف قرآن فطری است و همه مردم از آن می تواننـد بهره ببرند. (کلمه ی «ذکر» در جایی است که انسان در درون خود می دانسته، ولی فراموش کرده است)*

۴- کار پیامبران یادآوری و بیدار ساختن فطرت هاست. «ذکر للعالمین»*

۵ – رسالت پیامبر اسلام، جهانی است. «للعالمین»

۶- ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتّی اکثریّت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه ای از زمین گروهی ایمان نیاوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. «للعالمین»

«۱۰۵» وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسیار نشانه در آسمان ها و زمین که بر آن می گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.

نکته ها:

گویا این آیه برای تسلّی خاطر پیامبرصلی الله علیه وآله و هر رهبر و امام بر حقّ است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه های قدرت وحکمت خدا در آفریده ها برخورد می کنند، ولی لحظه ای نمی اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان و کهکشان ها و همه و همه را می بینند، ولی از آن اعراض می کنند.

جمله «یمّرون علیها» را سه نوع معنی کرده اند:

۱- منظور از مرور انسان ها بر آیات الهی، مشاهده آنهاست.

۲- منظور از مرور انسان ها بر آیات، حرکت زمین است، زیرا با حرکت زمین، انسان بر اجرام آسمانی مرور می کند.(۱)

۳- مرور بر آیات آسمانی، پیشگویی سوار شدن انسان بر وسایل فضایی و حرکت آنها در آسمان ها است.(۲)

آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

تفسیر سوره یوسف » آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

«۱۰۶» وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ

وبیشترشان به خداوند ایمان نمی آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)

نکته ها:

امام رضا علیه السلام فرمودند: شرک در این آیه به معنای کفر و بت پرستی نیست، بلکه مراد توجّه به غیر خداوند است. (۱۴۹)

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی تر است.(۱۵۰)

اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه ها زیاد است «کایّن» و انسان دائماً با آنها رابطه دارد «یمرّون» امّا نه تنها فراموش می کند و نه تنها از آنها غفلت می کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می کند.

پیام ها:

۱- تمام هستی، نشانه و رمز خداشناسی است. «آیهٍ»

۲- انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه ای را نمی پذیرد. «و کأیّن من آیه... یمرّون علیها و هم عنها معرضون»

۳- نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل زمینه هدایت و رشد نیست. «یمرّون... معرضون»*

۴- علم به تنهایی کافی نیست، حقّ پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «یمرّون علیها و هم عنها معرضون»*

۵ - احسن القصص بودن داستان به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است. «و هم عنها معرضون»*

۱- ۱۴۷) تفسیر المیزان.

۲- ۱۴۸) سفرنامه حج آیهاللّه صافی.

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: مردم در عبادت موحّد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می شوند.(۱۵۱) و در روایات دیگری می خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه می گوییم فلانی کار مرا سر وسامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن.(۱۵۲)

پیام ها:

۱- ایمان، مراتبی دارد و ایمان خالص که هیچ گونه شرکی در آن نباشد کم است. «و ما یؤمن... الا و هم مشرکون»

نشانه های مؤمن مخلص

۱- در انفاق: «لانرید منکم جزاء و لاشکوراً»(۱۵۳) از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.

۲- در عبادت: «و لا یشرک بعباده ربّه احداً»(۱۵۴) جز خداوند کسی را بندگی نمی کند.

۳- در تبلیغ: «إن اجری الاّ علی اللَّه»(۱۵۵) به غیر خداوند از کسی پاداش نمی خواهد.

۴- در ازدواج: «و لأمه مؤمنه خیر»(۱۵۶) ایمان را اصل قرار می دهد.

۵ - در برخورد با مردم: «قل اللَّه ثم ذرهم»(۱۵۷) جز رضای او همه چیز را کنار می گذارد.

۶- در جنگ وبرخورد با دشمن: «و لایخشون احداً الا اللَّه»(۱۵۸) از کسی به جز خداوند نمی هراسد.

۷- در مهرورزی و محبّت: «والّذین آمنوا اشدّ حبّاً للَّه»(۱۵۹) هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی دارد.

۸ - در تجارت وکسب وکار: «رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکراللَّه»(۱۶۰) از یاد خداوند غافل نمی شود.

نشانه های مؤمن آلوده به شرک

۱- عزّت را از دیگران آرزو می کند: «أیبتغون عندهم العزّه»(۱۶۱)

۲- در عمل: «خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیّئاً»(۱۶۲) کار شایسته را با ناشایست می آمیزد.

۳- در برخورد بادیگران: «کلّ حزب بما لدیهم فرحون»(۱۶۳) دچار تعصبات حزبی و گروهی می شود.

۴- در عبادت: «الّذین هم عن صلاتهم ساهون . الّذین هم یرائون»(۱۶۴) بی توجّهی و ریاکاری می کند.

۵ - در جنگ و نبرد: «یخشون النّاس کخشیه اللّه»(۱۶۵) از مردم می ترسد.

۶- در تجارت وامور دنیوی: «اَلْهاکم التّکاثُر»(۱۶۶) سرگرم افزون طلبی است.

۷- در انتخاب دین و دنیا: «و اذا رأوا تجاره او لهواً انفضّوا الیها و ترکوک قائماً»(۱۶۷) دنیا را می گیرند و پیامبر را تنها می گذارند.

«۱۰۷» أَفَأَمِنُواْ أَن تَأْتِیَهُمْ غَاشِیَهٌ مِّنْ عذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِیَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ

آیا (آنها که ایمان نمی آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا قیامت در حالی که نمی دانند ناگهانی فرا رسد، در امانند؟

نکته ها:

«غاشیه» به معنای عقوبتی است که جامعه یا فردی را در برمی گیرد.

پیام ها:

۱- هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. «أفآمنوا»

۲- احتمال قهر الهی، برای حرکت انسان به سوی راه حقّ کافی است، مشکل در این است که بعضی این احتمال را هم نمی دهند. «أفآمنوا»

۳- قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. «غاشیه»

۴- جزیی از عذاب، برای گرفتار کردن انسان کافی است. «غاشیه من عذاب»

۵ - یاد قیامت، عامل تربیت است. «تاتیَهم السّاعه»

«۱۰۸» قُلْ هَذِهِ سَبِيلِى أَدْعُواْ إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَ مَنِ اتَّبَعَنِى وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَآ أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ص: ۱۱۸

(ای پیـامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خـدا دعوت می کنیم و خداونـد (از هر شریکی) منزه است و من از مشرکان نیستم.

نکته ها:

دعوت کننده به توحید با توده مردم فرق دارد، همانگونه که در دو آیه قبل گفتیم توده ی مردم غالباً ایمانشان آلوده به شرک است؛ «و ما یؤمن اکثرهم باللّه الاّ و هم مشرکون» امّا مبلغ آسمانی باید بتواند بگوید: «و ما انا من المشرکین»

پیام ها:

۱- راه انبیا، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. «هذه سبیلی»

۲- پیمایندگان راه حقّ باید مواضع خود را با صراحت و بدون ترس بیان و اعلام کنند. «هذه سبیلی»*

۳- دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به خود. «ادعوا الی اللّه»

۴- رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. «علی بصیره»

۵ - مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. «علی بصیره»*

۶- پیروان پیامبر بایـد هر کـدام مبلغی باشـند که با بصـیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. «ادعوا الی اللّه... اَنَا و من اتّبعنی» ۷- محور تبلیغ، تنزیه خداوند از هرگونه شرک وشریک است. «سبحان اللّه»

۸ - توحید ونفی شرک، اساس دین اسلام می باشد. «ادعوا الی اللّه، ما أنا من المشرکین»

۹- مبلّغان دینی باید افرادی خالص ومخلص باشند. «ما أنا من المشرکین»

«۱۰۹» وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالاً نُّوحِى إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِى الْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْأَخِرَهِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْاْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی ها را که به آنان نیز وحی می کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده انـد تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده انـد بنگرنـد؟ و قطعاً سـرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟

نکته ها:

بارها مخالفان انبیا بهانه می گرفتند که چرا پیامبران انسان هایی همانند ما هستند؟ گویا مردم زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز این چنین فکر و سؤالی را داشتند که این آیه، هم پاسخ می گوید و هم هشدار می دهد.

پیام ها:

ص: ۱۱۹

۱- همه انبیا مرد بوده اند. «و ما ارسلنا من قبلك الاّ رجالاً» زیرا امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.

۲- علوم انبیا از طریق وحی و به اصطلاح «لدّنی» بوده است. «نوحی الیهم»

۳- پیـامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زنـدگی می کردنـد. (نه فرشـته بودنـد، نه افراد گوشه گیر ونه اهل رفاه.) «من اهل القُری»

۴- سیر و سفر باید هدفدار باشد. «أفلم یسیروا ... فینظروا»

۵ – مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه های دریافت حقیقت است. «أفلم یسیروا... فینظروا»*

۶- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. «فینظروا»

۷- حفظ آثار باستانی برای بازدید وعبرت آیندگان لازم است.«فینظروا»

۸ – فرسـتادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آنها، همه از سـنّت های الهی در تاریخ است. «کیف کان عاقبه الّذین من قبلهم»

۹- کفـار از مخـالفت با پیامبران چیزی بـدست نمی آورنـد،در دنیا گرفتار قهر و عذابنـد. ولی اهل تقوی به آخرت که بهتر از دنیاست می رسند. «و لدار الاخره خیرٌ»

۱۰- به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. «أفلا تعقلون»*

۱۱- خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می برد. «أفلا تعقلون»

«۱۱۰» حَتَّی إِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُواْ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیَ مَن نَّشَآءُ وَ لَا یُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ

(دعوت پیامبران و مخالفت دشـمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آسـتانه نومیدی رسیدند وکفار گمان کردنـد (وعـده ی عـذاب) به دروغ به آنان داده شـده است، آنگاه یاری ما به آنان رسـید، پس کسانی را که می خواستیم نجات یافتند و(لی) عذاب ما ازگروه مجرمان باز گردانده نمی شود.

نکته ها:

در طول تاریـخ، پیـامبران در دعوت خود مسـتمر و مصرّ بودنـد، تـا آنکه از هـدایت مردم مـأیوس می شدنـد، چنانکه مخالفانِ

لجوج نیز دست از مقاومت برنمی داشتند. نمونه هایی از آن را در قرآن می خوانیم:

الف: نمونه یأس انبیا:

ص: ۱۲۰

بعد از آنکه نوح سالیان متمادی مردم را دعوت کرد، جز گروه اندکی کسی ایمان نیاورد، خداوند به او فرمود: «لن یؤمن من قومكَ الاّ من قد آمن»(۱۶۸) جز کسانی که ایمان آورده اند، کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. نوح در نفرین خود که نشان از یأس او نیز دارد، می گوید: «و لایلدوا الاّ فاجراً کفّاراً»(۱۶۹) از اینان جز کافر فاجر نیز متولد نخواهد شد.

در داستان زندگی و دعوت هود، صالح، شعیب، موسی، و عیسی علیهم السلام نیز این یأس از ایمان آوردن کفار به چشم می خورد.

ب: نمونه سوءظن مردم به انبیا:

کفّار تهدید انبیا را توخالی و دروغ می پنداشتند. در سوره هود آیه ۲۷ می خوانیم «بل نظنّکم کاذبین»(۱۷۰) گمان می کنیم شما دروغگویید. یا اینکه فرعون به موسی علیه السلام گفت: «انّی لاظنّكَ یا موسی مسحوراً»(۱۷۱) به راستی که گمان می کنم که تو افسون زده ای.

ج: نمونه نصرت خداوند:

قرآن نصرت الهی را حقّی می داند که خداوند بر خود لازم کرده است «و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین»(۱۷۲) یعنی یاری مؤمنان بر ما لازم است. یا در جای دیگر می فرماید: «نجّینا هوداً و الّذین آمنوا معه»(۱۷۳) ما هود و مؤمنین را نجات دادیم.

امّا درباره قهر خداوند که از مجرمان برنمی گردد، در سوره ی رعد آیه ۱۱ می فرماید: «اذا اراد اللّٰه بقوم سوءً فلامردّ له» هرگاه خداوند بر قومی قهر بگیرد، برگشت ندارد.

پیام ها:

۱- قساوت و لجاجت در انسان، تا آنجا اوج می گیرد که انبیای بردبار را نیز مأیوس می کند. «اذا اسْتیَئَس الرسل»

۲- خوش بینی و حسن نیّت و حوصله اندازه دارد. «حتّی»

۳- نیروی خود را صرف زمینه های غیرقابل نفوذ نکنیم. باید از هدایت پذیری برخی مردم صرف نظر کرد. «استیئس الرُّسل»

۴- مهلت دادن به مجرمان وتاخیر عذاب آنان، از سنّت های الهی است. «حتّی اذا استیئس» یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مأیوس شدند.

۵ - تاخیر عذاب الهی سبب جرأت وتکذیب مجرمین می گردد. «حتّی اذا... وظنّوا انّهم قد کذبوا»

۶- ناامیدی انبیا از هدایت مردم، شرط نزول قهر خداست. «اذا استیئس... لایرد بأسنا...»

۷- امدادهای الهی نسبت به پیامبران هم زمان خاصی دارد. «اذا استیئس... جاءهم»

۸ - قهر الهی شامل انبیا و مومنان واقعی نمی شود. «فنُجّی»

۹- هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست خداست. «نصرنا ... بأسنا»

۱۰- سرنوشت قهر یا نجات انسان بدست خود اوست. «من نشاء، مجرمین»

۱۱- اراده وخواست خدا قانون مند است. «من نشاء ولایردّ بأسنا عن القوم المجرمین»

۱۲- راه خدا بن بست ندارد. «اذا استیئس الرسل...جاءهم نصرنا» (هر کجا مردم کار را به بن بست کشاندند قدرت خدا جلوه می کند.)

۱۳- هیچ قدرتی مانع قهر خدا نمی شود. «لایردّ بأسنا»

۱۴- سنّت خداوند در حمایت انبیا و هلاکت مجرمان است. «جاءهم نصرنا ، لایُرّد بأسنا»

«۱۱۱» لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُوْلِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْ ءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.

نکته ها:

«عبرت» و «تعبیر» به معنی عبور است، عبور از صحنه ای به صحنه ای دیگر. «تعبیر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی ها و شنیدنی ها به نادیدنی ها و ناشنیدنی ها.

«قصصهم» شاید اشاره به داستان تمام انبیا باشد و شاید مراد، داستان یوسف، یعقوب، برادران، عزیز مصر وحوادث تلخ وشیرینی باشد که در این سوره آمده بود.

پیام ها:

۱- شـرط امتیـاز در داسـتان هـا، پنـدآموزی آنهـاست. در ابتـدای سوره فرمود: «نحن نقصّ علیـک احسن القصـص» ودر آخر فرمود: «لقد کان فی قصصهم عبره»

۲- چنانکه حضـرت یوسف علیه السـلام علی رغم همه کیدها و مشـکلات و موانع به عزّت و قدرت رسـید، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز علی رغم همه ی مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. «لقد کان فی قصصهم عبره»*

۳- تنها خردمندان از داستان ها، پند وعبرت می گیرند. «عبره لاولی الالباب»

۴- داستان های قرآن، بیان واقعیّت های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی.) «ما کان حدیثاً یفتری»

ص: ۱۲۲

۵ - گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. «عبره... ما کان حدیثاً یفتری»

۶- قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. «تصدیق الّذی...»

۷- قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می کند.«تفصیل کلّ شی ءٍ»

۸ - قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. «هدیً»

۹- تنها اهل ایمان از هدایت ورحمت قرآن بهره می برند. «هدیً و رحمهً لقوم یؤمنون»

۱۰- نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ «عبره لاولی الالباب» ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. «لقوم یؤمنون»

۱۱- داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، آیت «آیات للسائلین» برای خردمندان، عبرت «عبره لاولی الالباب» و برای اهل ایمان، مایه ی هدایت و رحمت است. «هدیً و رحمهً لقوم یؤمنون»*

۱۷۳) هود، ۵۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹